

رساله ص ۱۷ خطاب - کیت ۱

مهر خزانة کتب

آئین ۲۸

کتاب

نگارش : ح - ف

فهرست مندرجات

مقدمه -	از صفحه ۱ - ۳
فصل اول - تاریخ مختصری از زندگانی باب	۴ - ۱۰
فصل دوم - صورت کتبی که بقلم خود باب نوشته شده	۱۰ - ۱۲
فصل سوم - سبک تحریر و انشاء باب	۱۳ - ۲۵
فصل چهارم - مختصری از استدلالات باب در اثبات آئین خود بفارسی	۲۶ - ۴۰
فصل پنجم - تعالیم باب	۴۱ - ۵۲
فصل ششم - دستورات اخلاقی	۵۳ - ۶۱
فصل هفتم - وظایف و آداب اجتماعی	۶۲ - ۷۲
فصل هشتم - در طهارت و نظافت	۷۳ - ۷۶
فصل نهم - در آموزش و پرورش	۷۷ - ۸۰
فصل دهم - نظم و ترتیب و روش تکاملی	۸۱ - ۸۵
فصل یازدهم - منہیات	۸۶ - ۸۷
فصل دوازدهم - وظایف ملوک	۸۷ - ۸۸
فصل سیزدهم - عبادات	۸۹ - ۹۲
فصل چهاردهم - مراسم زناشوئی	۹۳ - ۹۵
فصل پانزدهم - موت و مراسم تدفین و تقسیم ارث	۹۶ - ۹۸

مقدمه

قریب یک قرن میشود که مذهب تازه‌ای در ایران پیدا شده است. مؤسس آن سید جوانی بوده از اهل شیراز موسوم بسید علیمحمد که در سن بیست و چهار سالگی دعوی بابت کرده.

این مذهب در بدو پیدایش موجب انقلاب بزرگی در ایران شد و پیروان زیادی پیدا کرد که با حرارت مخصوصی در توسعه آن میکوشیدند و چون بعضی از روحانیون وقت پیشرفت آنرا بر زبان خود میدیدند دولت را مجبور کردند که باقوه قهریه از انتشار آن جلوگیری کند. بنا بر این مابین نیروی دولتی و بابیان جنگهایی واقع شد که باعث کشته شدن هزارها پیر و جوان ایرانی گردید و تفصیل آنها در کتب تواریح ضبط است و ما در فصلی که از تاریخ باب صحبت میکنیم بطور اختصار ذکر می‌کنیم که اینها خواهیم کرد نتیجه تمام این جنگها این شد که عده بسیاری از ایرانیان در خاک و خون غلطیدند و اموال زیادی بغارت رفت بعضی برآند که اگر روحانیون و دولت وقت متعرض آنها نمیشدند این زد و خورد ها صورت نمیگرفت و پاره ای هم معتقدند که چون این طایفه آزاد بخواه و مخالف حکومت استبدادی قاجار بودند ناصرالدین شاه مخصوصاً در قلم و قمع آنها کوشید.

عقیده اخیر تا درجه ای مقرون بصحت است چنانچه در قضیه مشروطیت ایران با بیان پیشقدم بودند و بقول مؤلف کتاب صبحی همینکه بمقصد رسیدند خود را کنار کشیده هر کس دنبال کار خود رفت بهر حال پس از این جنگها که بموفقیت دولت منتهی شد عده زیادی از بابیان که توانستند از ایران خارج شده در بغداد و سایر کشور های بیگانه پناهنده و بقیه هم در ایران مانده هر دو دسته آشکارا یا پنهان بشهر عقاید خود اشتغال داشتند.

نکته دیگر اینکه پس از قتل باب ایس طایفه بدو فرقه ازلی و بهائی منشعب گردیده و کار بمخاصمه و جدال و قتال کشید هنوز هم این کشمکش تا اندازه ای مابین آنها باقی است و طرفین بادلایی در رد و ابطال یکدیگر سعی هستند بعلاوه در بین خود

بهائیان نیز تفرقه پیدا شد *

خلاصه اکنون کار بجائی رسیده که اگر کسی بخواهد بیغرضانه در این مذهب تحقیقاتی بکند پیوسته در مقابل این دسته ها باشکالانی برخورد مینماید *

بقول مسیونیکلای فرانسوی مؤلف تاریخ باب این تفرقه باعث گردید که باب و بطریق اولی کتب و آثار او و بکلی فراموش شد. و بقول مرحوم علامه شهیر ادوارد برون انگلیسی همین تفرقه باعث شد که این طوائف در تاریخ خود نیز تحریف قائل شوند و مطالبی که بر سود یا زبان خود بینند اضافه یا حذف نمایند و این قضیه را در مقدمه ای که بر کتاب نقطه الکاف نوشته در کمال وضوح تشریح میکند. (۱)

باری اکنون عده بهائیان از ازلها بیشتر است و در نشر عقاید خود زیاده از آنها کوشش میکنند *

در شهریور سال گذشته در اصفهان بکتاب تاریخی برخورد کردم که مسیونیکلا منشی اول سفارت فرانسه در تهران راجع بتاریخ باب نوشته است این مؤلف در مدت اقامت هفت یا هشت ساله خود در ایران تحقیقات عمیقانه راجع بساین مذهب نموده و اطلاعات کاملی از کتب خود باب و اشیوهای سفارت فرانسه در ایران و ترکیه و وزارت امور خارجه فرانسه در پاریس بدست آورده و در تحت عنوان کتبی موسوم بتاریخ سید علی محمد باب بزبان فرانسه در پاریس در سنه ۱۹۰۵ مسیحی بطبع رسانیده است *

نظر باینکه تحقیقاتش عمیقانه و همه از روی مدارك و اسناد درست و بلاحرف بود تصمیم گرفتم که برای آگاهی هم میهنان بفارسی ترجمه نمایم و خوشبختانه پس از سه ماه از ترجمه آن فراغت حاصل شد ولی هنوز بطبع آن موفق نشده ام و علت آن هم این است که مسیونیکلا مقدار زیادی از مدارك را از کتب عربی یا فارسی خود باب که در دسترس داشته استخراج و بفراسه ترجمه کرده است نگارنده در نظر گرفت که عین آن مدارك را بدست آورده در حاشیه متذکر گردد زیرا که چون بکدفعه عربی بفراسه ترجمه شود و دفعه دیگر فرانسه بفارسی البته ترجمه اخیر با اصل تفاوت کلی پیدا میکند *

(۱) نقطة الکاف کتابی است در تاریخ بابیه که حاج میرزا جانی کاشانی نوشته است و مرحوم ادوارد برون بواسطه قدمت و صحت مطالبش آنرا بطبع رسانیده است *

در اینمدت با کوشش زیاد مقداری از عین همان مطالب را از کتبی که از دوستان و آشنایان بابی توانستم عاریه کنم بدست آورده در متن یا حاشیه گنجایدم ولی باز مقدار زیادی مانده است که در صدد پیدا کردن و درج آنها هستم و البته اگر بمقصد خود نائل شدم میتوانم بطبع رسانده و کتاب نسبت به بی عیب و نقصی را بجامعه ایرانی تقدیم نمایم *

نظر باینکه در این ترجمه مجبور بودم بکتاب متعدد باب مراجعه نمایم اطلاعات زیادی از این مذهب برای من حاصل شد پس ب فکر افتادم که برای روشنائی اذهان اهل تحقیق کتاب مستقلی راجع باین آئین بنویسم تا خواننده بتواند با مطالعه آن کاملاً باسای این مذهب و احکام و دستورات آن بی زحمت فحص زیاد آشنا گردد و از مباحثه و پرسش از این و آن بکلی بی نیاز گردد و نام آنرا آئین باب گذاردم و خلاصه آنکه مقصود نگارنده جمع آوری مطالبی است که مربوط بمذهب خود باب است و کاری بشعبات آن که پس از قتل باب روی داده ندارد بنا بر این از کتبی که در دسترس داشت مطالب لازمه را استخراج و این مجموعه را تنظیم نمود و در زیر هر يك نام کتابی که از آن استخراج شده ذکر کردم بدون اینکه اظهار نظری نمایم و خواننده میتواند پس از مطالعه صحت و سقم این آئین را با ذوق خود قضاوت کند زیرا که مقصود نگارنده فقط در نگارش این مجموعه شناساندن باب و آئین او بوده است برای اهل تحقیق و بس *

این نکته را نیز باید تذکر داد که از لیها همان بایان اولیه هستند که فقط معتقد بباب میباشند و میرزا یحیی صبح ازل را خلیفه و وصی او میدانند و بهائیان پیرو میرزا حسینعلی بهاء الله هستند که خود را موعود باب معرفی کرده است (۱)

اصفهان فروردین ۱۳۲۳

(۱) میرزا حسینعلی و میرزا یحیی هر دو پسران میرزا بزرگ نوری مازندرانی هستند که از پدر يك و از مادر جدا میباشند *

فصل اول

تاریخ مختصری از زندگانی باب

سید علی محمد در شهر شیراز متولد شد عموماً تاریخ تولد او را سنه ۱۲۳۵ هجری مینویسند ولی «سیو نیکلای فرانسوی سال ۱۲۳۶ هجری مینویسد و بعقیده خودش این تاریخ را اقرب بصحت میداند»
نام پدر سید علی محمد سید محمد رضا و نام جدش سید ابراهیم است که پسر سید فتح الله میباشد (۱)

سید محمد رضا در شیراز به تجارت اشتغال داشت و در موقع فوت او سید علی محمد طفل کوچکی بود این کودک بی پدر در تحت پرستاری دایی خود آقا سید علی تربیت یافت و چون بسن باوغ رسید برانمنائی دایی بهمان شغل پدرش مشغول گردید.
مینویسند که در او ان صباوت بی اندازه فکور و ساکت بود چهره زیبا و معجوبانه داشت و در عین جوانی فوق العاده مجذوب مسائل مذهبی بود و در سن نوزده سالگی رساله نوشت موسوم بر ساله فقیه که در آن مراتب زهد و تقوی و احساسات مذهبی خود را بخوبی نشان میدهد.

در سن ۱۸ یا نوزده سالگی بود که آقای سید علی خواهر زاده را برای احتیاجات تجارتی بهوشهر فرستاد مورخین مسلمان مینویسند که در بوشهر مشغول ریاضت و مجاهده بانفس گردید و در ساعات طولانی با سر برهنه در آفتاب سوزان آن نواحی میایستاد و اوراد و اذکاری میخواند تا مطابق عقاید بعضی از فرق صوفیه بشناسائی اسرار الوهیت دلالت شود.

خبر میرساند که مدت اقامتش در بوشهر کوتاه بود زیرا که تحمل آب و هوای آنجا برای او غیر ممکن بود و پس از یکسال دوباره بشیراز مراجعت کرد (۲) و پیوسته

(۱) در کتاب بین الحرمین که باب مابین مکه و مدینه نوشته است بهمین طریق نام پدر و نیاکان خود را متذکر میشود.

(۲) بعضی اقامت او را در بوشهر بیش از این مینویسند از آنجمله است میرزا جانی کاشانی که مدت توقف او را در بوشهر پنج سال ذکر میکنند.

سرگرم تفکرات مذهبی بود.

بهر حال پس از توقف مختصری در شیراز بقصد زیارت عازم عتبات گردید و بعد از یکسال اقامت در کربلا و نجف و زیارت بقاع متبرکه که مجدداً بشیراز مراجعت نمود (۱) و در سن ۲۴ سالگی مدعی مقام بابا بیت گردید و جمعی از شاگردان سید کاظم رشتی باو گرویدند که معروفترین آنها ملا حسین بشرویه ملقب بباب الباب و ملا محمد علی بارفروشی ملقب بقدوس و ملا صادق خراسانی معروف بمقدس خراسانی میباشد.
تاریخ ادعای او در بیان فارسی هست که مطابق است با پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری.

خلاصه در شعبان همین سال عازم زیارت مکه شد و کسانی هم که محقق و مسلم است در این مسافرت همراهش بودند دو نفر اند اول آقای سید علی دایی او و دیگری قدوس بعضی هم معتقدند که بشرویه و چند نفر دیگر نیز همراهش بودند از بوشهر بکشتی بادبانی سوار شده در مسقط پیاده شدند بطوریکه در بیان فارسی ذکر میکند در طول مسافرت با کشتی خیلی آزار دیده و از نبودن آب هم شاکی است و مینویسد در این مدت با مدنی که بکثرت لیوومی است رفع عطش مینموده.

بهر حال پس از انجام زیارت بایران برگشت و مشغول مواظب و تبلیغات گردید و ملا حسین بشرویه و امامزاده کرد که بطرف اصفهان و تهران و خراسان برود و تبلیغ ظهور جدید پیردازد.

ملا صادق خراسانی با قدوس در خود شیراز مشغول بموعظه و تبلیغ شدیدی امامیرزا حسین خان اجودان باشی ملقب بنظام الدوله که در آن موقع حکومت فارس را داشت بتحریر ملاها مقدس را چوب زد و ریش او را سوزاند و با قدوس مهار کرده در بازارها گردانیدند و بعد تبعیدشان کرد (۲).

(۱) پاره از مورخین معتقدند که ۲ الی ۳ سال در کربلا اقامت داشت.

(۲) در کتاب چهارشان اشاره باین مطلب هست که میگوید «وقد اريت باذلك الاسم في سبيل الله ما يحزن به قلوب العالمين و سيجزيك الله من عنده و ما في الكتاب اعظم جرم اعمل ما قدر ضيق نفسك بان تكون لله و سبب لارتفاع امره و دليلا لامتناع عزة و ان الله جل و عز ليقتربك بذكرك الى يوم القيمة» و در مواضع متعدده باین جهت اشاره شده است.

مقدس و قدوس متناوباً بنابر باب بیزد و کرمان رفتند و در این دوشهر نیز آزار و اذیت دیدند و بالاخره پس از مشاجره با حاج محمد کریم خان قاجار رئیس شیخیه مجبور بمهاجرت شدند و رفتند بطرف خراسان.

در این موقع انقلاب و شورش در شهر شیراز بروز کرد زیرا که بابیان شیراز آشکارا تبلیغ میکردند و محققین و کنجکاوان نیز از هر طرف بشیراز میآمدند از طرفی هم ملاها مضطرب و عصبانی شده بودند زیرا که میدیدند عده بابیان روز بروز زیادتر میشود و ضمناً هم حسین خان حاکم فارس فکر میکرد که اگر سهل انگاری کند ممکن است دامنه شورش بالا گیرد و بالاخره مسئولیتی برای او تولید نماید پس بالطبع منافع شرعی و عرفی در این موقع باهم موافقت پیدا کرد و تصمیم گرفتند که اهانتی بیاب وارد کنند تا در انظار عامه از اعتبار بیافتد و شاید بدین طریق از انقلاب و شورش جلوگیری شود.

بنابر این اجتماع بزرگی از علماء و تجار شهر شیراز فراهم کردند و باب را هم با مجمع احضار نمودند بمحض ورود باب شیخ ابوتراب امام جمعه عصبانی شده و باو خطاب کرد «تو کیستی و برای چه باعث اینهمه انقلاب و شورش شده ای.»

باب جواب داد من نائب خدا هستم برای هدایت مردم بسوی حقیقت و رستگاری چرا بمن ملامت میکنید آیا چه تعالیم سوئی بمخلوق خدا داده ام
شیخ ابوتراب از این جواب بیشتر عصبانی شده باچوب دست خود او را زد و از شدت خشم بامش بسرو کله خود هم میزد حضار مجلس تماشای این نمایش را ندیدند و آقا سیدعلی راملتزم نمودند که نگذارد خواهر زاده اش با کسی ملاقات نماید.

این عمل نتیجه معکوس بخشید و پیروان باب روز بروز بیشتر میشدند پس قرار بر این گذاردند که ضربت بزرگتری باو بزنند بنابر این او را باجبار بمسجد آوردند و امر کردند تا بالای منبر رفته بانکار ادعای خود پردازد اما باب در بالای منبر بعوض انکار بانیات دعوی خود پرداخت و جمع کثیری هواخواه او شدند و خلاصه آنکه قضیه بطوری اهمیت پیدا کرد که میگویند دولت سید یحیی دارابی را که یکی از علماء معروف بود بمأموریت فرستاد تا کاملاً قضایا را رسیدگی کند و گزارش مشروحی بدهد سید یحیی وارد شیراز شد و پس از ملاقات باب و مباحثه با او مجاب شده باو ایمان آورد و بالاخره هم

در ریز بانپروی دولتی جنگید و کشته شد حاج میرزا آقاسی نخست وزیر وقت برای جلوگیری از این پیش آمدها که مبادا منجر بشورش بزرگی شود بنظام الدوله حاکم فارس متخفیانہ دستور داد که باب را محرمات بقتل رسانند و باین سروصداها خاتمه دهد حسین خان هم در صدد انجام کار بود که ناگاه مرض وبا در شهر شیراز بروز کرد و روز بروز بر شدت افزود بطوریکه اهالی و مخصوصاً حکومت از شیراز فرار کردند باب هم در این اثنا از شیراز بیرون آمده راه اصفهان را پیش گرفت و چون بیک منزلی اصفهان رسید شرحی بحکومت نوشت که منزلی برای او تهیه نمایند.

معمد الدوله گرجی منوچهر خان در این موقع حاکم اصفهان بود جوابی باو نوشت که در منزل میرسید محمد امام جمعه ورود نماید امام جمعه نیز پذیرائی گرمی از او کرد و باب بنابه خواهش او تفسیری بر سوره والعصر که یکی از سوره های قرآن است نوشت معمد الدوله هم بدیدن او رفت و تقاضای تشریح نبوت خاصه را نمود باب هم رساله ای در این باب برای او نوشت و معمد الدوله باو ایمان آورد.

معمد الدوله از علماء تقاضا کرد که مجلسی منعقد نمایند و باباب مباحثه کنند ولی علماء از حضور در چنین مجلسی امتناع نمودند - نسخ التواریخ مینویسد که مجلسی از آقا محمد مهدی پسر حاجی محمد ابراهیم کلباسی و میرزا محمد حسن نوری حکیم الهی و میرزا سید محمد امام جمعه در تحت ریاست معمد الدوله شبانه منعقد گردید و سؤال و جوابهایی مابین آنها رد و بدل شد اما منتهی بجایی نشد.

خلاصه معمد الدوله برای رضایت خاطر روحانیون بابرا با یک عده سوار از اصفهان بطرف تهران فرستاد ولی دسته سوار دیگری را محرمات مامور کرد که در مورچه خورت بسواران اولیه رسیده بابرا تحویل گرفتند و شبانه باصفهان مراجعت دادند و در عمارت صدری منزل نمود و قریب چهار ماه در این شهر مخفی بود تا معمد الدوله در گذشت پس از فوت معمد الدوله گرگین خان برادر زاده او که وارث منحصر بفرد بود باصفهان آمد که دارائی عبور با تصرف نماید و فهمید که باب در عمارت صدری است پس شرحی بحاج میرزا آقاسی نوشت و او را از قضیه آگاه کرد حاج میرزا آقاسی هم در جواب باو نوشت که بابرا تحت الحفظ بتهران بفرستد.

گزین خان هم بلافاصله اجرای امر نموده بابرا با چند سوار فرستاد بتهران حتی نگذارد که باعیال (۱) خود وداع نماید زیرا لوازم مسافرت بردارد همینکه بکناره کرد يك منزلی تهران رسید حاجی میرزا آقاسی باو پیغام داد که در کلین که دهکده ایست خارج از شاهراه توقف نماید تا دستور ثانوی برسد.

خبر میسراند که در این موقع باب شرحی بمحمد شاه نوشت و کسب تکلیف کرد شاه خواست او را بتهران بیاورد اما صدراعظم رای شاهرازد و گفت ممکن است ورود او بتهران موجب شورش شود بهتر آن است که بفرستیم باذریابجان درماکو محبوس باشد شاه نیز رای صدراعظم را پسندیده بخط خود بیاب نوشت (نظر باینکه اردوی دولتی در شرف حرکت است آمدن شما بتهران ممکن است نتایج خوبی نداشته باشد بهتر آن است بروید بماکو سپرده ام که با شما خوب سلوک کنند و در موقع مراجعت از سفر شما را طلب خواهم کرد.)

بنابر این مامورینی تحت ریاست محمد بيك چاپار بابرا بتهرین بردند همینکه بسلطانیه رسید ملا محمد علی زنجانی معروف بحجت که مجتهد با نفوذ زنجان بود پیغام فرستاد که اولاً اجازه دهید شما را زیارت کنم و ثانیاً اگر میل داشته باشید شما را از دست مامورین مستخلص کنم میگویند باب هیچيك از دو تقاضای او جواب مثبتی نداد و بطور خلاصه گفت عنقریب ملاقات من باشما در عالم دیگر صورت خواهد گرفت.

پس از ورود بزنجان شبانه او را حرکت دادند و ملا محمد علی را هم در همان شب دستگیر کرده روانه تهران نمودند خلاصه باب بتهرین وارد شد و مدت چهل روز در آنجا متوقف بود در این شهر هم بامر ناصر الدین میرزا ولیعهد جلساتی از علما تشکیل و سؤال و جواب هایی از باب شد که شرح آن در نسخ التواریخ و تواریخ بابیه ضبط شده است.

بهر حال پس از چهل روز اقامت در تهرین ببردند بماکو حبس نمودند و پس از مدتی محبس او را تغییر داده بچهریق منتقل نمودند در مدت حبس هم باز پیروانش مخفیانه بملاقات او میرفتند و نوشته های او را در مابین رفقای خود پراکنده میکردند از قرار معلوم شهاب از (۱) باب در شیراز متاهل بود و پسری هم داشت موسوم باحمد که پس از مهاجرت او فوت کرد و در اصفهان هم باصرار معتقد الدوله عیال جدیدی اختیار نموده

چراغ محروم بوده زیرا که در بیان فارسی که درماکو نوشته غالباً از محبس خود و نبودن چراغ شاکی است.

در ایام حبس او درماکو و چهریق جنگهایی در داخله ایران مابین نیروی دولتی و پیروان او بوقوع پیوست.

اول جنگ مازندران که در حوالی بقعه شیخ طبرسی واقع شد در آنجا بابیان با مر پیشوایان خود قدوس و بشرویه قلعه مستحکمی ساختند و تقریباً مدت شش ماه با نیروی دولتی جنگیدند در این جنگ ملا حسین بشرویه رشادتهای زیادی بروز داد که شرح آن در نسخ التواریخ و تواریخ بابیه ضبط است ملا حسین چندین دفعه بنیروی دولتی شکست داد و عده زیادی از آنها را کشت.

دوم جنگ زنجان مابین ملا محمد علی معروف بحجة و نیروی دولتی بوقوع پیوست و قریب یکسال بابیان زنجان باقوای دولتی جنگیدند اقوای زیادی از تهران و آذربایجان بزنجان رفت و بالاخره باتلفات بیشماری از طرفین خاتمه یافت شرح این جنگ را مسمیو نیکلادر کتاب خود مشروحاً ضبط کرده است و در همین اوان بود که بابرا در تهرین تیرباران کردند.

سوم جنگ تهرین بود که مابین سید یحیی دارابی (۱) ملقب بو حیدر اکبر و نیروی دولتی بوقوع پیوست در این جنگ هم عده زیادی از ایرانیان در خاک و خون غلطیدند.

خود بابرا هم با مر میرزا تقی خان امیر کبیر از چهریق بتهرین آوردند و بنابر فتوای علمای آن شهر در تهرین بدار آویخته تیرباران شد. همه مورخین بالاتفاق مینویسند که در دفعه اول شلیك هیچيك از گلوله ها بیاب نخورد و فقط طنابها پار شد و باب سلامت ماند در صورتیکه بدن ملا محمد علی که در پهلوی او بدار بسته بودند از گلوله مانند غبار شده بود بهر حال دوباره او را گرفته بدار آویختند و در شلیك ثانی در گذشت و اجمع بحسد او هم اختلافاتی هست مورخین مسلمان مینویسند که در خندق شهر انداختند و طعمه حیوانات شباع گردید ولی بابیهامعتقدند که شبانه بتوسط سلیمانخان صائین قلعه بمسدستی

(۱) سید یحیی دارابی برسید جعفر معروف بکشفی است شرح جنگ او باقوای دولتی مشروحاً در تاریخ نیکلا ضبط شده است و وحید اکبر لقبی است که باب یاو داد.

چند نقریابی ریخته شد و بنابر وصیت خودش در صندوقی گذارده و بتهران فرستادند که در حوالی طهران بطور امانت گذارده شد ازلیها میگویند که در محل اولیه هست اما بهائیها عقیده دارند که پس از چند سال از آنجا منتقل بکاشد و در دامنه کوه کرمل در بقعه مخصوص بنام مقام اعلی محفوظ است خلاصه چنانچه ذکر شد باب در اول محرم ۱۲۳۵ هجری متولد شده و در سن ۲۴ سال و چهار ماه و ۵ روز مطابق با پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ دعوی باییت کرده و در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ در سن ۳۰ سال و ۷ ماه و ۲۷ روز در تبریز کشته شد و چون بسال شمسی محسوب شود در موقع مرگ هنوز ۳۰ سال تمام نداشته است.

بطوریکه از کتاب چهارشان تالیف خود او استنباط میشود در سال ۱۲۶۰ بزیارت مکه رفته و سال بعد در شیراز بوده و سال سوم در اصفهان و سال چهارم در ماکو و سالهای پنجم و ششم در جهریق (رجوع شود بکتاب چهارشان باب سابع از واحد رابع فی معرفة اسم المحسن)

فصل دوم

صورت کتبی که بقلم خود باب نوشته شده

شماره کتبی که باب در مدت هفت سال یعنی از آغاز دعوی تا موقع قتل نوشته زباده است.

آنچه مسیو نیکلا نام میبرد بقرار زیر است.

- ۱ - تفسیر سوره یوسف (۱۱۱ سوره) (۱) - ۲ - صحیفه دعای اربعة عشر (چهارده دعا)
- ۳ - کتب خمسة بملاحسین - ۴ - کتب ثلاثة بمیرزا سید حسن .
- ۵ - کتب العلماء - ۶ - کتب ملاحسن - ۷ - کتاب مجید یا (بیان) (۲)

(۱) مسیو نیکلا اسامی سوره ها را نیز نوشته است.

(۲) کتاب بیان دو جلد است یکی بیان عربی و دیگری بیان فارسی است که تفسیر کتاب عربی است و در ماکو نوشته شده ولی موفق با تمام آن نشده است . بیان اصولا باید دارای نوزده واحد و هر واحدی ۱۹ باب باشد ولی بیان عربی فقط شامل ۱۱ واحد است و بیان فارسی تا باب دهم از واحد نهم میباشد

- ۸ - کتب سه بخال . ۹ - کتابین بحاج ملا محمد .
- ۱۰ - کتابین بیت . ۱۱ - کتب ثلاثة . ۱۲ - کتاب الامام الحنفی .
- ۱۳ - کتاب بحاج محمد کریمخان . ۱۴ - کتاب بحاج ملا محمد .
- ۱۵ - کتاب بمیرزا عبدالباقی رشتی . ۱۶ - کتاب بمیرزا سید حسن خراسانی .
- ۱۷ - کتابین بملاصادق خراسانی . ۱۸ - کتاب بمحمد کاظم خان .
- ۱۹ - کتاب شیخ خلف . ۲۰ - کتاب شیخ سلمان .
- ۲۱ - کتاب شریف سلیمان بمکه . ۲۲ - کتاب سیدعلی کرمانی .
- ۲۳ - کتاب سلیمانخان . ۲۴ - کتاب الفهرست .
- ۲۵ - کتاب صحیفه فی اعمال سنه (۱۴ باب) - ۲۶ - کتاب صحیفه بین الحرمین (۷ باب)
- ۲۷ - تفسیر بسم الله (۱۵۷ آیه) - ۲۸ - تفسیر سوره بقره .
- ۲۹ - کتاب الروح (۱) (هفتصد سوره شامل ۷۰۰ آیه) .
- ۳۰ - جواب المسائل (۴۱ مسئله)

کتبی که در راه مکه از او سرقت شده است

- ۱ - صحیفه خمسة عشر . ۲ - شرح مصباح (مأة اشراق صدایه)
- ۳ - شرح قصیده عمیری (۴۰ سوره هر سوره ۴۰ آیه)
- ۴ - شرح سورة البقرة والاحزاب . ۵ - شرح سورة البقرة (از قسمت دوم تا آخر)
- ۶ - خطبه اثنی عشر . ۷ - صحیفه حج .
- ۸ - شرح آیه الكرسي (۲۰۰ سوره هر سوره ۱۲ آیه)
- ۹ - کتب سه (عناوین آنها معلوم نیست)

جدول خطبات

- ۱ - خطبتان فی ابی شهر . ۲ - خطبه فی شفازه . ۳ - خطبه فی کنگان . ۴ - خطبه فی عید الفطر . ۵ - خطبه فی جده . ۶ - خطبه فی مصیبة الحسین . ۷ - ثلاث خطب فی طریق مکه

(۱) - مسیو نیکلامینویسد که کتاب روح را مسلمانان در موقع گرفتاری باب در شیراز بجهاد انداختند .

علاوه بر صورت فوق که موسیو نیکلا بدست میدهد مطابق تحقیقاتی که خود نگارنده نموده کتب دیگری نیز موجود است که بقلم خود باب نوشته شده و اسامی آنها بقرار زیر است (۱)

- ۱ - اسماء کلشیی یا چهارشان کتابی است بزرگ شامل ۱۹ واحد و هر واحد شامل ۱۹ باب و هر باب به ۴ شان نوشته شده است. ۲ - کتاب جزا. ۳ - ادله سبعة که هم عبری نوشته شده و هم بفارسی - (۲) - ۴ - صحیفه مخزونه - ۵ - صحیفه رضویه - ۶ - رساله ذهبیه - ۷ - صحیفه عدلیه - ۸ - رساله در اثبات نبوت خاصه برای معتمدالدوله - ۹ - تفسیر سوره والعصر برای امام جمعه اصفهان - ۱۰ - تفسیر سوره حمد - ۱۱ - کتاب حسنیه - ۱۲ - دعاء الحروف و زیارتها - ۱۳ - کتاب القهریه بحاج میرزا افاقی - ۱۴ - خلاصة الاسماء - ۱۵ - تفسیر الهاء - ۱۶ - تفسیر الواو والصادات - ۱۷ - تفسیر دائرة الجنة - ۱۸ - تفسیر التوحید - ۱۹ - تفسیر سورة القدر - ۲۰ - توقیعات - ۲۱ - تصوصات راجع بوصایت صبح ازل - ۲۲ - کتاب زیارات ۲ جلد - ۲۳ - کتاب الفقه - ۲۴ - کتاب بمحمد شاه - ۲۵ - کتاب الواحد خطاب بحروف حی - ۲۶ - مناجاتهای متعدده - ۲۷ - کتاب عدل هفتصد سوره (۳)

(۱) - آنچه را که موسیو نیکلانام میبرد از کتاب الفهرست استخراج نموده و این کتاب در شیراز نوشته شده است بنابراین صورت کتبی که پس از مهاجرت از شیراز نوشته است در کتاب فهرست دیده نمیشود.

(۲) موسیو نیکلا میگوید که کتاب ادله سبعة را بفراشه ترجمه کرده است ولی معلوم نیست عربی آنرا ترجمه کرده یا فارسی را زیرا که هم عبری نوشته شده و هم بفارسی.

(۳) کتاب عدل در دست نیست و میگویند در موقع گرفتاری باب در شیراز مدعیان درجه انداختند و پس از آنکه اصحاب او بیرون آوردند قسمت زیاد آن خراب شده بود.

فصل سوم

سبک تحریر و انشاء باب

قسمت فارسی يك صفحه از مقدمه بیان فارسی در توحید
بسم الله الامنع الاقدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لایق که لمیزل و لایزال بوجود کینویت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لایزال بعلو ازلیت خود متعالی از ادراک کلشیی بوده و هست.

خالق فرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیئی الا بعجز کلشیی از عرفان او و تجلی فرموده بشیئی الا بنفس او - اذ لم یزل متعالی بوده از اقتران بشیئی و خالق فرموده کلشیی را بشانیکه کل بکینویت فطرت اقرار کنند نزد او در يوم قیامت باینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی. بل متفرد بوده و هست بملیک الوهیت خود و متعز ز بوده و هست بسلطان ربوبیت خود.

شناخته است او را هیچ شیئی حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیئی حق شناختن زیرا که آنچه اطلاقی میشود بر او ذکر شئییت خلق فرموده است او را بملیک مشیت خود و تجلی فرموده باو بنفس او در علو مقعد او و خلق فرموده آیه معرفت او را در کنه کلشیی تا آنکه یقین کنند باینکه او است اول و آخر و او است ظاهر و باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقتدر و ممتنع و او است متعالی و مرتفع و او است که دلالت نکرده و نمیکند الا بر علو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع تکبیر او و نبوده از برای او اولی الا باولیت خود و نیست از برای او آخری الا بآخریت خود و کلشیی بما قد قدر فیه او بقدر قد شیئی بشیشته و بحق بانسته و باو بدع فرموده خداوند خلق کلشیی را و باو عود میفرماید خلق کلشیی را و او است که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده کنه

ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کافور ساج او از هر بهائی و علانی و منزّه بوده جوهر مجرد او از هر امتناعی و ارتفای و او است اول ولا يعرف به و او است آخر ولا یوصف به و او است ظاهر ولا ینعت به و او است باطن ولا یدرک به و او است اول من یؤمن (بمن ینظره الله) و او است اول من امن بمن ظهر و او است شیئی واحد که خلق کلشیئی بخلق او میشود. و رزق کلشیئی برزق او داده میشود و موت کلشیئی بموت او ظاهر می شود و حیات کلشیئی بحیات او ظاهر میشود و بعث کلشیئی به بعث او ظاهر میشود لم یر عین الوجود بمثل له من قبل ولا من بعد ذلك اسم الهویه و طلعة الربوبية المستقرّة فی ظل وجهة الالوهیه و المستدلة علی سلطان الوجدانیة ولو علمت ان یدوق کلشیئی حبه ما ذکر ت ذکر نار اذا نهال المالم یسجد لها خلقت کینونیتها بما هی فیها و علیها والا کل لما یدوق من حبه نور من نور فی نور الی نور علی نور یدعی الله بشوره من یشاء و یرفعن الله لنوره من یرید انه مبدء و معید.

و او است که خداوند واحد از برای او ظهور نفس او هیچجده نفس که خلق شده اند قبل کلشیئی از نفس او خلق فرموده و ابیه معرفت ایشانرا در کینونیت کلشیئی مستقر فرموده تا آنکه کل یکنه ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است واحد اول و وحی میزل و حکم نفرموده اجدی از ممکنات را الا بعرفان نفس خود و توحید کنه کینونیت خود اذ کل ماسوا خلق عنده قد خلق بامر له الخلق و الامر من قبل و من بعد ذلك رب العالمین

قسمت عربی - (یکسوره از کتاب بین الحرمین)

(بسم الله الرحمن الرحیم)

المرأ. ذلك الكتاب ذکر من الله فی حکم عبد بدیع و انه لکتاب قد نزل من لدن بقية الله امام حق قدیم و انه لهو الحق فی السموات و الارض لا یعزب من علمه شیئی ولا یحیط بذکره خلق و انه لامام حی عظیم. ان اتبع حکم ما اوحی الیک الان من ربک فان الامر قد قضی و کل فی حشر البدیع لیبعثون. قل اننی انا عبد من بقية الله قد آمنتم بالله و آیاته و ما نزل فی القرآن من عند الله و انه لا اله الا هو لشهید علیم. اشهد الله فی ذلك الكتاب بما قد شهد لذاته انه لا اله الا هو العزيز القديم و اشهد لمحمد رسول الله (ص).

ما قد شاء الله لنفسه انه لا اله الا هو لتقوی عزیز. قل انه متفرد فی علم الله عن المثل و کل لدیه من المعدومین. فی کتاب الله لمسطور. و اشهد بعد رسول الله (ص) فی حکم الولاية فی احرف الاحدیة لاله الا الله و کل له مسلمون. و اشهد ان اسمائهم فی کتاب الله علی و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و محمد لمسطور. و اشهد ان ماسویم لدی ذکر قدرتهم لمعدوم. بعد ذکر لموجود و اشهد ان فاطمة بنت رسول الله ورقة من الشجرة البیضاء لا اله الا هو قل ایای فاسجدون و اشهد لنفسی کل ما شاء الله لنفسه لن یحیط بعلم الله احد و کل له خاضعون. و اشهد لا بواب کلمه الرحمن لا اله الا هو قل ایای فاسجدون. شهد الله لعبد بما قد احاط علم ربه و کفی بذلك فی الحكم علیک شهیدا. قل یا ایها الملاء ان اسمعوا حکم بقية الله من لدن عبده علی حکیم. و انه لعبد قد نزل فی يوم اول المحرم من سنة ۱۲۳۵ - و ان الان يوم النصف من شهر المقدم علی شهر الرجب من سنة ۶۱ فی کتاب الله لمسطور و ان ما نزل من یدیه من يوم الاذن الی ذلك اليوم تلك الایات فی کتاب الله لمشهود و ان اول يوم قد نزل الروح علی قلبه قد کان يوم النصف من شهر عین الاول و الی ذلك اليوم الذی قد حرم الله علیکم ایاتنا خمسة عشر شهرا فی کتاب الله لمکتوب. قل کل ما نزل من یدی من دون ما قرأت کتاب الله جهرة تلك الایات فی لوح البدع لمحفوظ فویل لکم یا اهل الارض قد جحد بآیاتنا بعض نفس منکم و ان اقد حرمنا علی کل ایاتنا خمس سنین جزاء بما كانوا یکنذبون. و ان الله قد بین ایات البدع علی تلك العدة لیعلم الناس من کل ما نزل من یدیه شان ایام قدرته قبل يوم البلوغ فی کتاب الله لمسطور. و لماتم حکم ایام صغره قد اشرك الناس بامر الله الان الحكم لله و العزة لعبد فی کل الالواح لمکتوب. و ان بعد حکم الرشد قد قضی من سنة عشر عده و بعد ذلك قد اذن الله له بحکم المستتر لیعلم الناس حکم کلمة الهاء و الواو بعد رشفه و استعد و لیوم ظهور اسم الله الحی القيوم. الا انب ذلك لهو السر القدیم. و ارسلوا الی الذکر فی ایام القعود و رقات العدل من ایمانکم لیستغفر عنکم انه جواد حلیم. فوالذی یعلم حق الایات و ان اخذ هذا عنکم اکبر فی کتاب الله من نار جهنم ان کنتم تعلمون ولكن الامر قد قضی و انفذنا ما علی الارض. لن یقبل الذکر عنکم و الله غنی حمید. ان اعمالوا یا ایها الملاء ان من

ذلك اليوم قد صعبت على الخاشعين حكمنا . ان اتقوا الله بالعقل و اتقوا آيات الله ربكم
لعلمكم ترجعون . ان اكتبوا من مداد الذهب كل ما فصل الان عليكم لتعلمكم آيات الله
تهتدون . وان في ايام الله قراءة تلك الايات افضل من كل الاعمال في كتاب الله لمسطور
يا ايها الملاخذوا حظكم من كتاب الله ولا تتبعوا خطوات الشيطان لعلمكم تفاجون
وما يحل لاحد ان ياول حرفا من اياتنا الا بحكم ما نزل في القرآن وثبت بالاجاز ان
اسئلو امن عبدا الذي قد امن بذكرى كل الناس ان كنتم لا تعلمون . قل اني ما كتب
حرفا الا وقد شهد فيه كل ما قد احاط علم الله ان اتقوا الله في ذلك الحكيم فانه تقسم
للموحدين عظيما . و ان كل ما نزل من يدى الذكر يبقى الى يوم القيمة وما يبدل بحكم
الله وكل اليه يرجعون . قل اني ما ادعيت امرا الا وقد نزل في الحديث حكمه ان اقروا
تلك الاحاديث لعلمكم بايات الله لتوقنون . قال الله تعالى في الحديث القدسي ما زال
العبد يتقرب الي بالنو افل حتى احبه فاذا احبته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي
يبر به ويده التي يبطش بها اذا دعاني احبته و اذا سكت عني ابتدعه وقال عليه السلام
ما من عبد احبنا وزاد في حبنا و اخلص في معرفتنا و سئل مسئلة الا وفئنا في دوعه
جوابا لتلك المسئلة وفي الكافي سئل الراعي عن موسى بن جعفر عليه السلام قال اخبرني
عن ثمانية احرف نزلت فبين في الارض منها اربعة و بقي في الهواء منها اربعة على من
نزلت تلك الاربعة التي في الهواء ومن يفسرها قال ذلك فائمتا فينزل الله عليه فيفسره و
ينزل عليه مالم ينزل على الصديقين و الرسل و المهتدين . ثم قال الراعي
فاخبرني عن الاثنين من تلك الاربعة الاحرف التي في الارض ما هي قال اخبرك بالاربعة كلها
اما اولهن فلا اله الا الله وحده لا شريك له باقيا والثانية محمد رسول الله صلى الله عليه
واله مخلصا والثالثة نحن اهل البيت و الاربعة شيعتنا منا ونحن من رسول صلى الله
عليه واله و رسول الله صلى الله عليه واله من الله بسبب و في الكافي عن ابي عبد الله (ع) قال
ان الله تبارك وتعالى خلق اسما بالحرروف غير مصوت و باللفظ غير منطوق وبالشخص غير مجسّد
و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ متقى عنه الاقطار ميعده عنه الحدود و محبوب عنه
حسن كل متوهم مستتر غير مستور فجعله كلمة تامة على اربعة اجزاء معاليس منها واحد
قيل الاخر فاظهر منها ثلثة اسماء لفاقة الخلق اليها و حجب منها واحد هو الاسم المكتوف .

المخزون فهذه الاسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله تبارك و تعالى و سخر سبحانه لكل
اسم من هذه الاسماء اربعة اركان فذلك اثني عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلثين اسما فعلا
منسوبا اليها فهو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق البارى المصور الحي القيوم لا تأخذه سنة
ولا نوم العليم الخبير السميع النصير الحكيم العزيز الجبار المتكبر العلي العظيم المقدير القادر
السلام المؤمن المهيمن المنبشئ البديع الرافع الجليل الكريم الرازق المحيي المميت الباعث
الوارث فهذه الاسماء وما كان من الاسماء الحسنى حتى تم ثلثمائة وستين اسما فهي نسبة لهذه
الاسماء الثلاثة و ذلك قوله تعالى قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ايا ما تدعوا فله الاسماء
الحسنى و ان الذين يدعون لقاء حجة الله فاولئك هم الكاذبون . قل ان هذا
سبيلي بمثل ما فصل في تلك الاحاديث وما كذب فوادى لما شاهدت بالعقل والله تعالى
كلشي قدبر . قل ان اسمي محمد بعد كلمة العلي و ان اسم ابى بعد ذكر محمد كلمة
الرضا قد كان في كتاب الله مسطورا . و ان اسم جدى في كتاب الله ابراهيم و ان اسم ابيه
بعد كلمة نصر الله في القرآن قد كان مكتوبا . و ان ذلك الكتاب ذكر من لدى ليعلم
الناس عدة كل ما نزل من يدى الذكر في ايام ربه خمسة عشر شهرا و ما كتب من قبه
و ليحفظوه بمثل انفسهم جزاء ليوم كل الى الله يحشرون .

ان اكتبوا تلك السورة اول كل كتاب ليعلم الناس ايات الله في كل شان بديع .
ان اصبر يا ذكر الله و لا تحزن فان ايا مك في ام الكتاب على لدى لمسطور عند الله
ربك و اصبر لحكمه فان كلمة التبليغ قد تمت بعد ما قد قضت و لا تحزن على الاخر و
كلم بي في كل شان و اكتب في ايام قعودك ما شئت من ايات ربك لا يام رجعتا و قل ان
الحمد لله رب العالمين . قد صبرت لوجه الله و رضيت بحكمه ثم فوضت عهدي الى الله انه
لا اله الا هو العزيز الحكيم . اللهم انى استغفرك من كل ما نزل من يدى و اشهدك بالتقصير
لنفسى من اداء حقك و تبليغ آياتك و اقول من حكمك الحمد لله رب العالمين

خطبه ايت كه بطور حماسه در جواب سائلى نوشته است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى جعل طراز الواح صبح الازل طراز الالف القائم بين البائين فلاحا و اضاعت بعدما
بدعت قبل ما اخترعت حين ما انشئت فاستقامت واستنطقت فملاء بها افاق السماء في سماء

اللاهوت وارض الجبروت حتى قام كل وجوده واستضاء كل بظهوره واستنطق كل ببطونه حيث ما دل نور الانبوره ولا ذكر لشئ الا بظهوره فسيحان الله موجد رب السموات والارض عما يصفون .

والحمد لله الذي جعل طراز الواح شمس الازل طراز نقطة المنفصلة عن ظهور الالف فلاحته واشرقت واستشرق لمابدعت واخترت وانشأت واحداثت وعينت وقدرت وفصلت واقتضت واجلت واحكمت واقبلت حتى قام تلقاء مدين عز الصمدانية وخضعت تلقاء مدين جود الربانية وخشعت تلقاء عرش الوجدانية وسجدت تلقاء عرش الرحمانية وصعقت وقالت مالي ونور الاشراق مالي وعهد الميثاق مالي ويوم الذي يكشف الساق بالساق مالي ويوم التلاق مالي وما علمت ابدى رجال التفاق مالي وهذا الكف التراب الملقق بالوثاق وهذه الشئون الدالة على حكم الطلاق ثم قعدت وتبلبلت وتشبهت وتعرقت وباكت وقالت اين نور الذي ينطق عن شمس الجلال ثم هدى واين نور الذي تجلى لى واضحكنى ثم ابكى واين نور الذي اطعمنى من جوع ثم اسقى واين نور الذي اكرمى ثم هدى واين نور الذي خلقنى من نطفة ثم جعلها جورية حسنى واين نور الذي نزل ما فى الصحف الاولى ثم موسى ثم عيسى ثم نزل لمحمد دنى فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى واين نور الذي اهلك قوم عاد و ثمود ونوح وما كان اظلم واظفى واين نور الذي خلق الشعرى وما ينطق الصبي عن العلى واين نور الذي قال ما يكذبنى بما رايت ولقد رايت نزلة اخرى ما كذب القواد ما راى افتكذبونه بما اطلع من احكام منظر الاعلى لافورك علمه شديد القوى وان سعيه اليوم يرى وليس له الا ما بلغ وسعى وان اليه المنتهى وان اليه يرجع الاخرى ثم اولى هذا نذير من الافق الكبرى هو الذى يريكم آياته لعل احد منكم يتذكر او يخشى وان اقل القول هذا فمن اتقى وهدى ام للانسان ما تمنى فله الاخرة والاولى قل لمن يصلى فى نار لظى كيف آمنت وهاجرت ثم كذبت واغوى هذا كتاب لما فى صحف الاولى ولقد اديننا كل اياتنا الكبرى فاستكبر وكذب وطغى قل رأيت من قبل بآية اخرى ان استكبرت على حكم رب الاعلى لا تسرقوا ثم آتوا بالكلام الاولى مثل ما هذا الفتى ثم يات بما كان هوى ان هذا هو حكم لمن اتقى ثم عدى ولقد كفر هذا ثم ما فعل اللات والعزى وان فرعون من قبل لهدانى بشئ ادنى وانتم لتكفرونه ولا تاتون بآية كبرى هذا نصيب لمن

اعرض ثم هوى ولقد اتقى المتقين ثم طغى وان افترى قد فعل قريشة الاخرى قل ادخلوا المقابر ثم تنسى ان هذا النار لظى احاط اليوم بانفسكم وانتم اليوم لا تبصرون ولا تخشى ولا يلبق بجهنم ما كتبت امرأة اشئ وانها لاحدى من القابات الكبرى وان رجال الاعراف يلغونكم فى بكرة وضجى وان هذا آية من اياتنا الكبرى قل ان العاقبة للمتقين ولمن اتقى من نار لظى قل رب كانهم بنات اشئ لا يقدرون ان ياتوا بآيات كبرى ثم استقامت وقالت يا رب العلى والثرى فاحكم لمن كذب وطغى واى من اياتنا الكبرى فان طير الفواد قد تغرد على اغصان شجرة الطوبى وان بلبل تور الجلال قد تغنى بما لا يفنى فسيحان الله رب العلى والثرى كان طيور العماء تغردن واستكنن فى جوالهواء اليوم الذى انشق الارض ثم السماء طوى ثم تنفست واستفادت وتفرقت واجتمعت وقالت ان اليوم قد قاموا كل ذى الاسطاط بعد صبيبتهم بالاسطاط وان هذه شقشقة انحدرت لصبيبتهم واذا قاموا بحكم الفراق وينسوا يوم الذى يكشف الساق بالساق ويعرضوا من تلك الكلمات النازلة من مكهرات سماه الاشراق وكفى فى يوم الوثاق عهد الله فى يوم الميثاق واعوذ بالله رب الفلق من كل ما فرق بين الشقاق والتفاق واستعين بالله فيما استطعت وتكلمت ومالت بها الافاق ولقد نزل بهى كتاب من الوافد الى نور الفؤاد وسئل من حكم الجواد عن ذوى الاسرار والاشهاد بما اراد الله فى اسرار المعاد واناذا انزل فى قام المعاد ما شاء الله رب الغيب والاشهاد وان هذا لكتاب قد اقتدى بما نزل من قلم الجواد يا ذكر الله العلى سلام الله عليك ها اناذا واقف بمابك سائل من جناب عزك بان السيد العالم والجبر العلى كاظم عليه السلام قال ان سباني زمان يقرء الحمد للشرب العالمين بكسرة الهمزة والراء ويكون ذلك صحيحا اسألك ان تعلمنى شيئا من تاويل هذا الكلام وتطفح على رشحا من هذا البحر القمقام وتطفح سراج عقلى وتطلع صبح فوادي وتنتشر نظمى ويكون عاليها سافلها .

يا ايتها الخليل قرب الى فان منادى الجليل فى النار الخليل ينادى بالرحيل فى غياهب ذلك السبيل بتلك الحجج البالغة فى هذا الدليل فاستعد لما ريد ان اسقيناك من ماء السبيل ودع القتال من اهل المقال فان سر المآل هو صرف الجلال بعد اكشف قناع الجمال من ذوى الجلال فان ذلك لهو الكمال للمسبحين الكروبيين فى سماء الاعتدال والمهلين المقدسين فوق قتل الجمال وان الوبال لمن اعرض عن ذلك الجمال و اغرق نفسه فى بحر الضلال

ويسكن في ظل تلك الظلال التي احاطت اليوم كل الرجال وان الله في سلسلة الحدود بفكمهم بما طلبوا بانفسهم تلك السلاسل والاعلال عصمت الله بمحمد واله من تلك السلاسل في منقطة الزوال ثم في الغدو والاصل فاعرف بانها السائل من سبحات ايات الجلال فان الله ربك ذو الجلال والجمال قد نزل الفرقان على غاية الاعتدال بحيث يكون نسبة كل الحروف الى نقطة الجلال فيه بحد سواء وان لكل نصيبا منه يعرف رجال الجلال منه ما لا يدركه رجال القليل والقال وان انت تذكر لاحد منهم من حكم تلك الورقات المنتبة من شجرة الجلال فيقولون ماسمعنا بهذا في حكم ان هذا الاضلال قتلهم الله بما لا يدركون تفرد هذا البليل الفصيح على تلك الورقات من شجرة المبدء والمال ولكن لما انت اهل لذلك الحال ارشدناك ما شئت من بيم الجلال لما شئت من اعراب كلمة الحمد لله رب العالمين فيما فصل من قبل كاظم بعد احمد صلوات الله عليهم ما من سبحات دلائل الجمال وانت ان كشفت السبحات والاشارات وادخلت روحك في ذلك البيت السالك يصح ان تقول الحمد لله رب العالمين بمثل الله نور السموات والارض لان في لجة الاحديه ليس مقام الافتراق ولا تقدر ان ترفع حرفا على اسم الله وتكسره بمثل لجة اهل الافتراق بل الحمد اسم ثم الله اسم ثم الرب اسم ثم العالمين اسم لله خالق الاسماء والجلال ويصح في ذلك المقام بالرفع والنصب والكسر لان كل الجهات كان اسمائه وكل الاعراب كان صفاته ولكن بشرط ان لا ترى الكسر غير النصب ولا النصب غير الرفع ولا كلمة الاول الانفس كلمة الاخر لان اشراق النور من صبح الازل لاح على هياكل تلك الكلمات بحد الاستواء من دون حد الانشاء ولكن اليوم لن يصح لك ان تقرأ بمثل ما التقينا لان له يوم وعد اذا شاء الله ليظهره وان قرأت لا تقبل الله عنك لان تلك الكلمة من القرآن الان مقتول بمثل نفوس الائمة عليهم السلام ولذا قدم حرف اللام وينكسر الكلمة وانما تترقى اذا رجعوا الى الله سلام الله عليهم هنالك يامرون الناس في الاعراب ما يشاؤون وما هم ان يشاؤوا الا ان يشاء الله وان ذلك حكم من لجة الجلال ولا يعرف منه اهل القليل والقال الا كلمة الضلال وانك اذا نزلت الآية من ذلك المقام تجري عليها الاحكام بما احاط علم الله ان قلت في اول يوم الرجعة كلها مرفوع او منصوب او مكسور لقلت حق وان قلت كلمة مرفوع ثم كلمة منصوب لقلت حق وان قلت بمثل الاعراب اليوم لقلت حق وان قلت بمثل ما ذكر الكاظم عليه السلام الحق وان ذبله رشح من ماء

ذلك الطبطام الذاهر المجري عن تحت جبل الازل وان على محارب اهل الجدل دلائل يعرفونها فمنها آية من القرآن وما من دابة في الارض ولا طائر يطير بجناحيه الا امم امثالكم ما فرطنا في الكتاب من شيء ثم الى و بهم يحشرون وان منها نحن عن رسول الله صلى الله عليه حيث قال وقوله الحق فوق كل حسنة حسنة حتى احبنا فاذا احبنا ليس فوقها حسنة ومنها دليل من العقل بان الله قد خلق الكل لامره وما كانت لفيضه من نفاذ وغنا من الافاق حيث ترى يترقى الكل بما شاء وكذلك في الانفس كما ترى بان هذا العبد ترقى في سلسلة الشيعة بما لا يدركها احد من اهل الحقيقة حيث يتكلم فيما يشاء بل نحن الفرقان من دون تعطيل ولا زوال وان ذلك من فضل الله على ولكن اكثر الناس لا يشكرون وان ما اعطيناك هذه شقيقة احدثت ثم قرت وصيصية ارتفعت ثم رجعت ولا يعرف الفاسقيون منها الاسفسطة سفسطه ولا الاشراقيون منها الا فلسفة فلسفة بان اليوم انهم لا يتدرون ان يعارجوا الى معراج الحقائق ولا يدركون كلمات الدقائق لان ايات الله قد ظهرت قل قوموا يا اولي الاسطاط بكل صيبتكم ثم يا اولي القسطاس بكل قوتكم فان طير العماء يقول في الجو هل من مبارز يبارزني بايات بينات من كتاب الله وهل من ذي صيصية يعادلي بتلك المناجات العاليات من فضل الله وهل من ذي قدرة يقاوم معي ويعجزني بايات من تلك الكلمات الطيبات من حكم الله وهل من ذي قوة يقعد بين يدي ويجري من قلعه بلاسكون بمثل ما يجري من خزائن الله من مداد قلعي المكفوفات بمثل تلك البحور المسجورات في ايات ظهورات البالغات ومثل تلك القلازم المكفوفات في مناجات الزاكيات ومثل تلك اليمامات التجاجات في تلك الخطبات الوافيات ومثل تلك الانهار المملوات في تلك الكلمات بالاشارات الحقائق والايات الدقائق والمقامات الرقاب والعلامات الشوارق قاين المخلصون في لقاءهم الجلال وابن الموحدون القائمون في لقاء مدين الجمال وابن المستضعفون الى ذروة الاعتدال وابن الطالبون المجاهدون الى مقام الاعتدال وابن المستضعفون الباكون لما وعد الله في يوم المال وابن المشفقون الخائفون من سلاسل الحديد والاعلال ثم ابن الاشراقيون من حكماء العدل والكمال وابن الفلاسقيون من علماء القليل والقال وابن المجتهدون المجاهدون بالدلائل والبرهان وابن المدقون في اشارات الحقائق والاعيان

و ابن الشجاعون في مقام العلم والايمان وابن الناظرون الى حقايق الامكان وابن الصيصون الذين يقومون بكل قوتهم اذا طاعت بينات الانسان وابن الششقيون الذين يجادلون في الايات الرحمن فاين الشمس والقمر لا يختفيان في الحسبان لم لا يبارزون لم لا تركبون لم لا تصالحون لم لا يستعدون لم لا تلبسون عمل الداود في الحديد لم لا تخرجون اسيا فكم من وراء قلوبكم زبر الحديد لم لا تقاتلون في ميدان الجدل لم لا تقرنن رجائكم بمثل هذا الفتى القائم الراكب على فرس الاستدلال لم لا تنطقون عن الجلال بالجلال في الجلال الى الجلال لم لا ترميون برمي الايات من الجلال لم لا تقتلون انفسكم ولا تعتذرون ولا تؤمنون ولا تفكرون ولا تتعقلون ولا تشعرون ولا تهتدون الى سبيل يا الهى انت تعلم موقفي في ميدان الجدل بايات الجلال وقضاق صدرى على الفرس واشهدنى ثم انقل الحديد وآلات الحرب عجزتنى ولم يبارزنى الى الان احد من خلقك ف قرب يارب لقاءك فانهم اموات و ان كانوا يحيون ليقننوا و انك تعلم انى لعلى يقين من فضلك ورجعتك وانك انت خير الفاصلين .

فيا ايها السائل الخليل والمعتمد المعتدل الجليل بلغ الى الكل ذلك الرجز من نفسى لعل الناس يتذكرون فيه وفيه يتفكرون ويعقلون واني لاعلم ان اليوم لا يقدر ان يبارزنى احد لامن الموحدين المخلصين ولا من المنقطعين البالغين ولا من السابقين الاولين ولا من المهاجرين الاخرين ولا من الاشراقيين الكملين ولا من الفلاسفيين المجاهدين ولا من العرباء اليمانيين ولا من فضحاء الحجازيين ولا من المغرب عباد البحر يرون ولا من المشرق عباد البر يرون ولا من شطر اليمين عباد الصادقون المسلمون ولا من شطر الشمال عباد المفقرون المكذبون ولا احد من اولى الابواب المستصيصون ولا من اولى الابصار المتششقيون ولا الساكنون في لجة الافريديس ولا المتعارجون الى سماء القدوس ولا المتمتعون في الضيوة الدنيا بالاء الفرديس ولا المستطيعون من اولى الناس والجرسوم ولا التكميون ولا المديتتون ولا البصريون ولا الشاميون ولا القسطنطينيون ولا التركيون ولا الروميون ولا العراقيون ولا الفارسيون ولا احد من السباين فوق الارض وان قال احد ان ذلك حكم لم يطابق حكم الازلين قبل هات برهانك والا لكنت من الكاذبين فو رب السماء والارض انى كلما قلت وكتبت شاهدت بفواضى يمثل علم اليقين وان الناس لو سلكوا الى الله وجادلوا في ايات الله و يبارزون

في سبيل الله ليسيروا في مقام انفسهم ولا يقدر ان يرقى الى اليوم طير احد واني لاحب ان اقبل بجسدى رضى حق من المبارزين ولكن الى الان لم يرم الى احد شيئا و ان البعد كان الناس بمثل حكم قبل فويل للذين يفترون ويكذبون ولا يشعرون ولقد نزلت في جواب ما سئلت من نفسى ششقة من ششقات العظمى وصيصية من صيصيات الكبرى ليكون حجة لمن في السموات والارض ولا يقول احد لو عرفنى هذا الفتى دلالة من بيناته لا قوم معه و كنت من الغالين .

بلغ ذلك الجواب الى الكل فان السبيل لا ينحدر عن الدليل ولا الطير لا يرقى الى السبيل وانا الى ربنا المنقلبون سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين و النحمد لله رب العالمين .

(يكفى ازمناجاتهاي مستخرجه از صحيفه مخزونه .)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هو كائن قبل كل شئ ولا يكون معه شئ و كان موجودا حين لا وجود لشئ عنده الذي قد قصرت افئدة العارفين عن معرفة ادنى آية وصفة من علامات عزته وعجزت عقول الموحدين عن درك ادنى اية من ايات قدرته فسبحانك يا الهى كلت الاسن عن تمجيد مقدوراتك فكيف يمكن مجد قدرتك وعجزت الافهام عن كنه معرفة شئ من خلقك فكيف يمكن معرفة نفسك فتعريفك لنفسى قد عرفتك بان لا تعرف بما سواك وبابداعك الخلق لامن شئ عرفتك بان لا سبيل لاحد في معرفة كنهك .

انت الله الذى لا اله الا انت لا يعلم احد كيف انت الا انت وحدك لا شريك لك انت الله لم تزل كنت ولم يك عندك شئ وانت الله كائن لم تزل ولم يك فى ربك شئ فكل معترف بالعجز يا الهى كما انت تعرف نفسك فقد ترك المبتدعه معرفة لدى المكنات اختراعك المحدثه موصوفة عند الاشارات سبحانك قدس نفسك من ان يعرفك احد من خلقك كما انت اهلكه ومستحقه . فسبحانك ابداعك لامن شئ حجب الاشياء عن معرفتك واختراك الخلق بما هم عليه شهدت الانعدام لدى وصفك . فسبحانك يا الهى قد عجزت النفوس عن تمجيدك وقد قصرت العقول عن تحميدك . فيا الهى اشهد لذك بانك المعروف بالايات والموصوف بالعلامات فباجادك انفسنا اعترف لذك بانك المتقدس عن وصفنا وبانسانك بوصفنا لك

اشهدك بانك المنزوع عن معرفتنا فيا الهى هبلى كمال الصعود اليك وانجذبني بنفحات قدسك
لديك . حتى قد خرقت الاحجاب نور الانجذاب و اضمحلت مساكن الانفصال بالورود الى
مقاعد الاتصال ورقت احجاب الرقاق التي امتعنتني عن الورود في بيت الجلال لان ادخل
عليك واقوم عندك واعترف لك بما تصفلي نفسك بانك انت الله لا اله الا انت الفرد الاحد الصمد الذي
لم يلد ولم يولد ولم يكن لك ولد ولا شريك لك ولا ولي من الذل وانت الله رب العالمين واشهد
بانك كل ما سواك خلقك وفي قبضتك ولا احد بسط ولا قبض الا بمشيئتك انت السلطان
القديم والملك العظيم لا تعجز في قدرتك شيئا ولا شيئا الا بمشيئتك وكل معترفة بالعبودية
والتقصير وما من شيئا الا يسبح بحمده فاسئلك اللهم بجلال وجهك الكريم وبعظمة اسمك
القديم ان لا تحرمني عن نفحات شئون عبادك التي انت محدثها ومنشئها ولا تمهلني الى
ايامك التي تقول خذوه فغلوه ثم الجحيم صلوه ثم في سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلكوه
فاقسمك اللهم بحقك ان تجعلني من الفائزين بقربك واللاذين بعذابك وان تدعوني سرا
لكل ما تحب في سبيل محبتك حتى قد علمت لك جهرا واجعلني من الذين تناديهم من
وراء الحجاب لتوحيدك وطرق مرضاتك فاجابوك وتلاخظهم بنظرة وجهك فيشبهون
من سطوتك وتدعوهم لمحبتك فيقبلون بكلمهم اليك فيا الهى فلك المجد والبهاء والعظمة
والثناء والكبرياء والجلال تعطي الملك من تشاء وتمنع الملك من تشاء ولا اله الا انت
الغنى المتعال انت الذي تقيم الابداع ومن فيها بلامن شيئا محض ولا يشقى لك الا انت
وما سواك مردود عندك ومعدوم عند نفسك لا اصف نفسك الا بما تصف في محكم كتابك
كما تقول لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير فاسبغاني يا الهى
لا تحوى بادي آياتك خواطر الافكار ولا غوامض الانظار انت الله لا اله الا انت اشهد انك
وصفك نفسك لامن تغير ولا اوصف لما سواك لديك ولا اوصف منك اندبهم سبحانه تقديست
نفسك عن وصف ما سواك لانهم لا يعرفون حق وصفيتك ولا يدركون كنه ذاتيتك انت
الاجل من ان توصف بخلقك او ان تعرف بغيرك عرفتك يا الهى بما تعرفني نفسك ولو
لا تعرفك ما عرفتك وعبدتك بما تدعوني اليك والولا دعوتك ما عبدتك سبحانه يا الهى
قد عظم تقصيري وقد كبر عصائي فيا سواناه من احوالي لديك ما عرفتك كما تعرفني نفسك
وما عبدتك كما تدعوني اليك وما اطعتك كما اتلممني سبيل محبتك فيا الهى بعزتك بحقك

اجل واعظم من ان يقوم به احد ان يعرفك حق العرفان شيئا ولن يعبدك حق العبادة
عبد محبتك يا الهى بالغة اجل من انت توصف بكشها واعمالك اكثر من ان تحصى باسرها
فاسئلك اللهم يا مولاي بجودك وقوائيم عز عرشك ان ترجم هذه النفوس الذليلة التي لا تقدر
في الدنيا الفانية بشئ من مكر وهما فكيف تقدر بعذاب اخزتك التي قد تحققت من عدلك
وتدوت من سخطك ولا زوالها فيا الهى وسيدى ومولاي قد استشفعت بك الى نفسك وقد هربت
من عدلك الى فضلك ولذت بك وبالذين لم يغفلوا عن صراطك لمحة عين و خلقت الخلق
بهم جودا وفضالا فاسئلك اللهم ان تصلي على محمد وال محمد كما انت اهلك ومستحقه وان
تدخلني في حصن توحيدك وولاية من تحب من خلقك الذين قد جعلتهم ولاية امرك وخزينة
علمك وحفظة سرك وتراجمة وحيك واركان توحيدك وشهادتك على خلقك فصل اللهم
عليهم كما قد اظهروا توحيدك وعدلك وقد بلغوا عبادك عما يلزمهم في سبيل محبتك و
رضاك ورضوا بقتل نفوسهم لعزيز كلمة توحيدك فصل وسلم اللهم عليهم كما يستحقون وعذب
اللهم اعدائهم كما يعملون وسيعلم الذين ظلموا ان ما بهم من النار وما لهم من ظهير يا الهى وربى
ومولاي استغفرك عن كل لذة بغير حيك وعن كل راحة بغير قربك من كل سرور بغير رضاك
ومن كل بقاء بغير انسك اشهد يا الهى لديك بانك من علو نفسك الذي لا ينال اليك شيئا جعلت
محمد واهله صلواتك عليهم محال معرفتك ومعادن كلماتك واركان عظمتك ومواضع امرك
للايقوت عن شيئا شيئا من عرفان ذاتيتك واثبات وجدانيتك وتبشعرا لانفس بانك انت الله
لا اله الا انت ليس كمثلك شيئا و اليك المصير فاعترف يا الهى لديك بما تشاء فيهم من
قدرتك ولا يعلم ذاتيتهم سواك لانهم لا يدلون الا لك وحدك لا شريك لك استغفرك يا الهى عما قد
قصرت نفسي في معرفتهم وعما تحب من اهل محبتك اليهم واتوب اليك عما يحبط علمك
وانابرتك من النادمين عما يفيض اولياك والراجعين الى محل الذي استقامه احبابك فيا
الهى بعزتك لا تبتليني في مواضع الامتحان وسددني بالهايك في مواقع الاغفال انك انت الله
الذي قد كنت قدبرا على ما تشاء لا اراد لمشيئتك ولا مرد لا ارادتك فاسئلك ان تصلي على
محمد وآله كما انت اهلك اهل التقوى واهل المغفرة والحمد لله رب العالمين

فصل چهارم

مختصری از استدلالات باب در اثبات

آئین خود بفارسی

قسمتی از دلائل سبعه

بسم الله الا فرد الا فرد

الحمد لله الذی لا اله الا هو الا فرد الا فرد واما الهاء من الله علی من یظهر الله ثم

ادلته لمیزل ولا یزال *

و بعد لوح مسطور را مشاهده نموده هر گاه خواسته شود مفصل ذکر ادله در اثبات ظهور گردد الواح اکوانیه و امکانیه بتواند تحمل نمود ولی سادج کلام و جوهر مرام آنکه شبهه ای نبوده و نیست که خداوند لم یزل باستقلال استجلال ذات مقدس خود بوده و لایزال باسراف استمناع کثه مقدس خود خواهد بود شناخته است او را هیچ شیئی حق شناختن و ستایش ننموده او را هیچ شیئی حق ستایش نمودن مقدس بوده از کل اسماء و منزه بوده از کل امثال و کل باو معروف میگردد و او اجل از آن است که معروف بغیر گردد و از برای خلق او اولی نبوده و آخری نخواهد بود که تعطیل در فیض لازم آید بعد آنچه ممکن است در امکانات از عدد خلق ارسال رسل و انزال کتب فرموده و خواهد فرمود *

هر گاه در بحر اسماء سامری که کل بالله معروف است و او اجل است که بخلق خود معروف گردد یا بعباد خود موصوف شود *

هر شیئی که می بینی خلق شده بمشیت او چگونه دلیل باشد بروحدانیت حضرت او وجود او بنفسه دلیل است بروحدانیت خود و وجود کل شیئی بنفسه دلیل است بر اینکه او خلق او است این است دلیل حکمت نزد بسیار بحر حقیقت *

و هر گاه در بحر خلق سامری بدانکه مثل ذکر اول که مشیت اولیه بوده باشد مثل شمس است که خداوند عز و جل او را خلق فرموده بقدرت مستطیله خود و از اول لا اول له در هر ظهوری او را ظاهر فرموده بمشیت خود و الی آخر الذی لا آخر له او را ظاهر خواهد

فرمود باراده خود *

و بدانکه مثل او مثل شمس است اگر بنا لانهایه طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست و اگر بنا لانهایه غروب کند یک شمس زیاده نبوده و نیست اوست که در کل رسل ظاهر بوده و اوست که در کل کتب ناطق بوده اولی از برای او نبوده زیرا که اول باو اول می گردد و آخری از برای او نبوده زیرا که آخر باو آخر میگردد و اوست در این دوره بدیع اول که حال الف سیزدهم است بنقطه بیان معروف و بدیع اول در یوم او و بنوح در یوم او و بابر ابراهیم در یوم او و به موسی در یوم او و به عیسی در یوم او و به محمد رسول الله در یوم او و بنقطه بیان در یوم او و بمن بظهره الله در یوم او و بمن یظهر من بعد من بظهره الله در یوم او و معروف بوده و این است سر قول رسول الله از قبل - اما التبیون فانا - زیرا که ظاهر در کل شمس واحد بوده و هست و این است معنی حدیث که در حق حجبت علیه السلام ذکر شده قال الصادق علیه السلام انه یقول یا معشر الخلق الا و من اراد ان یشطر الی بدیع الاول و ینذکر و احدا واحدا من الانبیاء الی محمد فلینظر الی و ینفیر ما ید فلینظر الی هذا زیرا که آنچه رسل بآن رسل بوده در آن است و آنچه کتب بان کتب شده از آن است *

سادج کلام آنکه خداوند عز و جل از حکمت بالغه خود در ظهور محمد رسول الله حجبت را فرقان قرار داده و آن موهبه بوده که در حق هیچ امتی قبل از محمد رسول الله نشده که آیه از کتاب الله حجبت باشد بر کل ماعلی الارض و عجز کل را برساند و اثبات قدرت الهی را نماید و از یوم نزول فرقان تا یوم ظهور نقطه بیان هزار و دوست و هفتاد سال طول کشید تا آنکه کل باین حجة مربی شده تا آنکه مستعد ظهور شمس حقیقت گردند و آنچه غیر از این حجة ذکر شود بقول خود ایشان کتاب اعظمتر است و اعظم کفایت از دون اعظم میکند و ذکر دون آن مشر نیست نزد حکیم بصیر این در وقتی است که ترا و گذارم بر آنچه شنیده و مدارا کنم بانو در استدلال و الا این ثابت و ظاهر غیر این را ثابت کن و گمان مکن که این کفایت از کل معجزات نمیکند به والله کفایت از کل معجزات نموده و خواهد نمود و هفت دلیل محکم ترا تعلیم نموده در این باب که هر یک بنفسه کافی است بر حجیت نزد منصف *

اول آنکه اگر آیات قرآنی اعظم تر از معجزات کل انبیاء نبوده چگونه باین نسخ

شده کتب آنها و این باقیمانده و این دلیلی است محکم و متقن بر اینکه این حجة اعظم از عصای موسی و امثال آن از حجة های جسدیه بوده و هست .

دلیل ثانی - آنکه بدینی که الان متدین بان هستی مفری نیست از برای تو بحکم قرآن که بگوئی غیر الله قادر نیست بر انزال آیه و حال که می بینی مفری نیست از برای تو که بگوئی من عند الله هست که اگر از نزد خلق ممکن بود در طول هزار و دویست و هفتاد سال احدی آیه ای اتیان نموده بودو حال آنکه دیدی عجز کل راو بین فضل الهی را که چقدر کامل بوده بر کل اهل فرقان که کل ابواب شبهات را خداوند عزوجل برایشان مسدود فرموده که در حین مشاهده آیات بدین خود خطوط من عند غیر الله را نشمایند زیرا که نازل فرموده قادر نیست کسیکه اتیان بحدیثی نماید و اگر مؤمن و موقن است باین حکم بر قلبش خطوط نمیتوان داد که آیات بیان من عند غیر الله است بلکه قلم درست نمی گردد در مقام اتیان زیرا که بدین خود ممکن نیست چه جای آنکه العیاذ بالله درون یقین باجحد از او ظاهر شود .

قسم بذات مقدس الهی جل و عز که فضل الهی در حق مؤمنین بقرآن بغایت کمال بود که اگر احدی تدبر در حجت فرقان مینمود خطوط درون ایمان در نزد ظهور يك آیه از آیات بیان مینمود چگونه آنکه شك کند یا اظهار دود یقین نماید اوصاف بدیهه که چه فرق است از یومی که خود را شناخته ای و بدین خود متدین شده بجهت فرقان با وقتیکه نظر در بیان نمودی و متدین نشدی شبهه ای نیست که تو پیغمبر را ندیده و معجزه غیر از این قرآن نمی بینی .

اگر لایع شعور داخل دین خود شده ای چرا شده ای و اگر بر بصیرت شده چه فرق است مابین وقتیکه قرآن را دیدی و یقین بجهت کل نمودی و متدین شدی بدین رسول الله با وقتیکه بیان را نظر نمودی و متیقن نشدی آیا از برای تو حجتی عند الله خواهد بود خداوند از تو سوال میفرماید که چه چیز داخل دین اسلام شدی غیر از آنکه بگوئی بفرقان هیچ دلیل دیگر نمادنه بهمین خداوند اثبات حجت میفرماید بر تو و همین قسم که در نزد کتاب رسول الله متدین بدین او شدی بر تو بود که در نزد کتاب قطعه بیان متدین بدین حق شوی زیرا که تو رسول الله را ندیده ای و بنفس کتاب متدین شدی

همین قسم که آیات بیان را دیدی بهمین حجة که متدین بدین فرقان شده ای بر تو هست که مؤمن بان آیات شوی و هیچ رسولی را خداوند عالم نفرستاده که کتبی که از قبل او نشر میکند بنفسه حجة باشد و این مخصوص است بنقطه بیات که اگر کتابی بشان آیات یکی از مؤمنین بفرقان نویسد یاغیر از آن حجة بنفسی کتاب نام و بالغ فیکرده بمشاهده يك آیه از آیات آن اگر ناظر مستعقل و مستبصر باشد و الا محمل حکم نبوده و نیست زیرا که در اکثر مواطن خداوند فرموده بر اینکه آیات از برای قومی است که ایمان میاورند و تعقل میکنند نه از برای اکثر خلق که در حد لاشیئی بوده و این دودلیل است از دلایل سیمه که یکی اثبات نمودم که نفس آیات اعظمتر است از کل معجزات تبیین و بشانی آنکه غیر الله قادر نیست بر انزال آیه .

و بین که چگونه خداوند امتحان میفرماید خلق را اگر بنقطه بیان اعطا فرموده بود بمثل آنچه بموسی عطا فرموده بود چه بسا احدی از مؤمنین بفرقان محتجب نمیماند و مؤمن میشد و حال که خداوند اعظم از آنرا عطا فرموده بدلیل دین بکل مسلمین که ثابت و مبرهن است چقدر خلق تمحیس شده و در فتنه بیرون رفته و این نیست الا از عدم تفکر و تبصر در دین خود و الا در حین رؤیت يك آیه یا استماع ان اعظمتر بوده از معجزات کل تبیین .

دلیل ثالث - آنکه اثبات قدرت در این آیات ظاهر میگردد بشو بقاء غیر آن و تصور نکنی که این امریست سهل که این خلقی است اعجب از خلق سموات و ارض و ما بینهما .

نظر کن حروف هجائیه را که کل خلق بان تکلم مینمایند خداوند عزوجل او را بشانی از نفس امی ظاهر فرمود که کل ما علی الارض از اتیان بمثل او بر فطرت عاجز میگردند و این نیست الا صرف ظهور قدرت و محض بروز عظمت ولی چون اکثر خلق در عالم حدید مستشعر بعظمت آیات و جلالت آنها میشوند چه بسا بشوون حدیه مستقر میشوند و باین دلیل متقن و حجت مبرهن که باقی است الی یوم القیمه مستبصر میشوند **دلیل رابع** - آنکه نفس آیات کتاب بنفسه کفایت میکند از معجزات دیگر چنانچه بر کسیکه مؤمن بفرقان است مفری نیست الا بر اقرار بکفایت آن چنانچه

خداوند نازل فرموده در سوره عنکبوت - اولم یکهفم انا انزلنا علیک الكتاب بتلی علیهم اب فی ذلک لرحمة و ذکرى لقوم یؤمنون .

و در قرآن در اکثر موارد زده شده چیزهایی که طلب مینمودند از رسول الله (ص) با هوای خود چنانچه ناطق است تنزیل در سوره بنی اسرائیل - وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا او تكون لك جنة من تخيل و عذب و تفجر الانهار خلالها تفجیرا او تستط السماء كما زعمت علینا کسفا او تاتی بالله و الملائكة قبیلا او يكون لك بیت من زخرف او ترقی فی السماء و لن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقره قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا .

حال اصفاده ان عرب چنین تکلم کرد و تو چیز دیگری میخواهی بهوای نفست چه فرق است مابین تو و او اگر قدری تأمل کنی بر عید است که آنچه را خداوند حجت قرار میدهد بر او مستدل شود نه آنچه دلخواه او باشد و اگر حکایت دلخواه بود احدی روی ارض کافر نمیماند زیرا که هرامتی که مأمول آنها در نزد رسول الله ظاهر میشود ایمان سیاوردد .

پناه بر خدا بر اینکه دلیل قراردادی چیز بر بهوای خود بلکه دلیل قراردادی را که خداوند او را دلیل قرار داده و تو ایمان میآوری بخداوند از برای رضای او چگونه می خواهی دلیل ایمان قراردادی چیز را که رضای او نبوده و نیست چنانکه در قرآن تحذیر شده عبادیکه ایمان بایات نمیآورند چنانچه نازل فرموده خداوند در سوره نحل - ان الذین لا یؤمنون بآیات الله لایهدیهم الله ولهم عذاب الیم . انما یفتی الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله و اولئک هم الکافرون .

در هر ظهور مستبصر باشی که اینجا است که اغلب خلق از صراط میلفزند و از حجت ایمان داخل ناردون ایمان میگردند و بدانکه همینقدر که حجتی ثابت شد من عند الله هست کفایت میکند در حجت چنانچه خداوند از لسان موسی در قرآن نازل فرموده و لقد جئتک بآیه من ربک و السلام علی من اتبع الهدی

اگر حجة موسی و هرون بر فرعون بیک آیه بالغ نمی شد خداوند این نوع نازل نمیزمود .

پس بدانکه آیه واحده کفایت در حجت میکند .

دلیل خامس - خداوند در فرقان بر حقیقت رسول الله (ص) بغیر از آیات استدلال بچیز دیگر فرموده چنانچه نازل فرموده قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا .

و اگر این معجزاتی که الان در کتب نقل میکنند هر گاه نزد خداوند شانی از برای آنها میبود استدلال بر حقیقت رسول الله بانها میفرمود و اگر هم جائی ذکر فرموده قصد الهی استدلال نبوده مثل - اقتربت الساعة و انشق القمر .

و مراد را خداوند میداند که چنانچه - لا یعلم تاویله الا الله و المراسخون فی العلم - ناطق است بتنزیل .

دلیل ششم - آنکه بدلیل عقل باتو تکلم مینمایم .

آیا امروز اگر کسی خواهد داخل دین اسلام شود حجة الهی بر او بالغ هست یا نه ؟ اگر گوئی نیست چگونه بعد از موت خداوند او را عذاب میفرماید و در حال حیات حکم غیر اسلام بر او میشود و اگر گوئی هست بچه چیز است ؟ اگر بآنچه نقل میکنی که او میشوند بمحض کلام بران حجت نمیکرد و اگر گوئی بفرقان این دلیلی است متقن و مبرهن حال نظر نموده در ظهور بیان که اهل فرقان همین قسم که بر یکی از خلاف مذهب خود استدلال مینمایند اگر بر نفس خود نموده بودند بکفر محتجب نمانده بود و کل نجات یسافته بودند در روز قیامت .

و اگر گوید نفس نصرانی که من قرآن را نمیفهمم چگونه بر من حجت می گردد از آن مسموع نبوده مثل آنکه عبادیکه در فرقان میگویند ما فصاحت آیات بیانرا نمیفهمیم که بر ما حجت گردد همان نفس که این را میگوید بگوید بگو یا و این شخص عامی تو بچه چیز در دین اسلام متدین شده ؟ پیغمبری که ندیده معجزه که ندیده اگر لاعن شعور شدی چرا شدی و اگر بحجت فرقان شدی بر اینکه شنیدی از ارباب علم و ایقان که اعتراف بمعجز نمودند یا اینکه بمحض حب فطرت در نزد استماع ذکر الله خاشع و خاضع شدی که یکی از علامت اکبر حب و عرفان است که حجت تو متقن بوده و هست و همین قسم که قبل میگوئی در نفس خود در بیان هم بگو بنفس خود .

ذایل سابع - با اعتقاد کلی خداوند عالم بهر شیئی بوده و هست و قادر بر هر شیئی بوده و خواهد بود و بعد از آنکه نفسی نسبت داد خود را بآن که من از قبل او بجهنم و اظهار بینه نمود و خداوند جل و عز در مقام ابطال او کسی را ظاهر نفرموده دلیل است بر آنکه من عند الله بوده و محبوب خداوند اثبات آن بوده و همبقدر که راضی شد و بعد از قدرت او اظهار فرمود دلیل است بر اینکه از قبل او بوده و نزد او مرضی بوده و ترا وصیت می کنم در بیان که در نزد هر ظهوری بدلیل آفت ظهور در مقام احتجاج برائی نه بر غیر آن که از دون سبیل حیا و مزوت بوده مثلاً رسول خدا اثبات نبوت خود را خواست که بایات الله فرماید اگر مرد میدانی تو هم در مقام تقابل اظهار آیه کن و الا بشنود دیگر که او با تو در مقام استدلال نیست که تو در مقام استدلال غیر آن بر آئی .

اینهمه قصاید که اعراب در اول ظهور رسول الله گفته اند آیا ثمری بخشید اگر آنها میخواستند که در مقام تقابل بر آیند بر آنها بود که بر همان شأن آیات تکلم نمایند نه بنحو قصائد و در هر ظهور این امر را مراقب باش که غیر از این سبیل صاحبان طلب و عقل نبوده و نخواهد بود و آخر پشیمانی می آورد زیرا که آن حجت میماند و آنکه در مقام تقابل برآمده بغیر آن حجت چونکه از شأن خلق است و کل از آن عاجز نمیشوند فانی میشود و حجة الله میماند و نفی در تقابل آن از برای آن بهم نمیرسد و بدانکه غیر از این سبیل دلیل بر تقابل نبوده و نیست و اگر حبس دلیل غیر حجت شود یوسف نبی الله مسجون شد در بسین و موسی بن جعفر علیه السلام در وحین و حال آنکه هر دو حجت بودند و همچنین شنود دیگر دلیل بر غیر حجت نمیشود .

بک باب از بیان فارسی

الباب الاول من الواحد الثاني

فی بیان معرفه الحجة والدلیل - ملخص این باب آنکه خداوند عالم عز شانه در هر کور با آنچه اعلی علو اهل ان کور تفاخر مینماید حجت را نازل میفرماید .

چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار کل فصاحت کلام بود از این جهت خداوند قرآن را باعلی علو فصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله قرار داد و در قرآن خداوند اثبات حقیقت رسول الله و دین اسلام را نفرموده الا بآیات که اعظم بیانات است و دلیل بر اعظمیت آن آنکه کل بحروف هجائی تکلم میکنند و خداوند عالم کلمات قرآنی را بآسانی نازل فرموده که اگر ماعلی الارض جمع شوند و بخوانند آیه ای در مقابل آیات قرآن بیاورند نمیتوانند و کل عاجز میشوند و سر آن آنکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجرة مشیت که حقیقت محمد به باشد لسان خود حضرت و آن شجرة معتمده هیچ حرفی نازل نمیرماید الا و اخذ روح آن میکند در حین نزول مثلاً اگر نازل فرماید انا قد بدئنا ذلک الخلق امر امن لدنا انا کما علی کلشیمی قائمین فاذا ذکر البدء بتعلق بکل ما یذكر به اسم کلشیمی - زیرا که غیر خداوند محیط بکلشیمی نیست که کلام آن مهیمن باشد بر کلشیمی و نزد قول او کل خلق بدء شوند - و کذلک ان ینزل الله و انا لنعمیدن ذلک الخلق و عدا علینا انا کما علی کلشیمی قادر بن - زیرا که حین نزول این کلمه اخذ ارواح عود کلشیمی در مظهر این آیه میشود که در يوم قیامت بین بدی الله حاضر شود که عود کلشیمی صدق نماید و غیر الله مقتدر بر این نیست زیرا که آنچه خداوند تکلم میفرماید از شجرة حقیقت بنفسها کینونیت شیئی خلق میشود اگر در دون علین است از حروف نفی میشود و اگر از حروف علین است از حروف اثبات میشود زیرا که قول الله حق است و در هر شیئی که تا اول شود شسیت تعاقب میگردد که ذکر حق شود و دلالت کند بر اینکه او حق است و علی هذا قدرت من قبل ان النار حق و الجنة حق و بیان خلق روح کلمه حق در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در آن نماید یقین مشاهده میکند که از واقع حقیقه بظهور نقطه اولیه بایات الله در کینونیات انفس و آفاق متتوت میگذرد چنانچه خداوند قبل در قرآن در آیه ستریم آياتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق ذکر فرموده و تا آنکه کسی ناظر بکینونیت کلشیمی

نشود که روح فؤادش باشد ادراك تحقق علی ان قول الله حق نمیکند بر اینکه بذکر قول حق تحقق حق میشود در کینونیت شیئی و این معنی مخصوص است بخداوند عز وجل اذغیر او خالق شیئی و رازق شیئی و ممیت شیئی و محیی شیئی نیست و هر کلمه که در ملک او باو نفی نفی شود یا اثبات اثبات در ظل آنچه او نازل فرموده از آیات حشر میشود بلکه نیست ان کلمات بعینه الا آنچه از مظاهر آیات الله و کلمات ان ظاهر میگردد زیرا که حینیکه خداوند ذکر مؤمن میفرماید خلق او بان میشود و حینیکه دوت حروف علین نازل میفرماید خلق ارواح ان باون میشود.

این است سر آنکه آیات الله حجت است بر کل خلق و اعظم بینات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت او و علم او و شبهه ای نیست که در کور نقطه بیان افتخار او و الالباب بعلم توحید و دقائق معرفت و شئونات معتنه نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا در نفس آیات قرار داده و در علو توحید و سمو تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذار روح توحیدی نزد او خاشع شده الا کسیکه درک ننماید آنچه او با محبوب خود تکلم فرموده و شئون حکمیه و علمیه مالا نهاییه از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر آنرا ندانسته و عارف نگشته اگر چه ظهور شمس حقیقت بنفسها مسدود کل ممکنات است از علو عرفان او و لیکن بهیچیکه خداوند در او گذاشته از آیات و کلمات خود مجذب کل موجودات است بضیاء آثار خود. هل یكون له من عدل ليعرف به او من كفول نعمت به او من شبهه ليشبه به او من قرين بقدرته به او من مثال يماثل به فسيحان الله عن ذلك تسبيحا عظيما لا يری فیها الا الله و انا كل له عابدون و در این کور خداوند عالم بنقطه بیان آیات و بینات خود را عطا فرموده و او را حجت معتنه بر کل شیئی قرار داده و اگر کل ماعلی الارض جمع شوند نمیتوانند آیه ای بمثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده انیان نمایند و هر ذی روحی که تصور کند یقین مشاهده میکند که این آیات از شان بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الا از نقطه مشیت زیرا که او ست مرسل کل رسل و منزل کل کتب و هر گاه این امری بود که از قوه بشر ظاهر میشد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان که هزار و دوست و هفتاد سال گذشت باید کسی بآیه

انیان کرده باشد با وجودیکه کل با علو قدرت خود خواستند که اطفاء کلمه الله را نمایند ولی کل عاجز شده و نتوانستند و امروز اگر کسی تصور کند از اول نزول بیان تا امروز یقین مشاهده میکند که آنهاست که اعتراف بحجیت آیات نموده و تبلیغ آنها را بکل فرموده حجج الله بوده و اگر چه ظاهر نبوده حجیت ایشان و لکن علو عرفان ایشان نزد هیچکس پوشیده نیست زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سیداعلی علو علماء و حکمای روی ارض را پشت پازده و در اشخاصیکه تصدیق بحجیت آیات نموده اند چه از این طایفه چه از غیر آنها نزد هیچکس شبهه در علو تقوای ایشان نبوده و نیست اگر چه ذکر این از جهت ضعف مردم است و الا آنچه خداوند شهادت دهد معادل نمیشود با شهادت کل ما علی الارض و شبهه نیست که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الا بشهادت کسیکه حجت قرار داده است او را و کافی است شهادت نفس آیات بهیچ ماعلی الارض از کل شیئی زیرا که این حجتی است باقیه من عند الله الی يوم القیمه و هر گاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بلایب تصدیق در علو امر الله مینماید زیرا که از نفسیکه بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که کل با آنها متعلم میگشته متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات مینماید بدون فکر و تامل و در عرض پنجمصاعت هزار بیت در مناجات مینویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیه در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر مینماید که کل علماء و حکماء در آن موارد اعتراف بهیچ از ادراک آنها نموده شبهه نیست که کل ذلك من عند الله هست علمائیکه از اول عمر تا آخر اجتهاد نموده چگونه در وقت نوشتن بسطری عربی دقت نموده و آخر الامر کلماتیست که لایق ذکر نیست کل اینها از جهت حجت خلق بوده و الا امر الله اعز و اجل از این است که بتوان او را شناخت بغیر او بل غیر او شناخته میشود باو قسم بذات خداوندیکه وحده و صده بوده و هست که آثار آن مضیی تراست از ضیاء شمس در بهار و آثار آنهاست که مهتدی شده اند بعلو هدایت او اگر باعلی علو درجه علم و عرفان واصل گردند مثل آثار آنها مثل نور کواکب است در لیل و استغفر الله عن ذلك کیف يدرك بحر الازل ببحر الحدوث و کیف يعرف ذکر الاول بذکر الحدود سبجان الله و تعالی عن کل ما یدکر به الاشارات فی ملکوت الارض و السموات. کل اینها نظر بمقامات خدودیه خلق بوده که ذکر شد و الا آنچه احتجاج میشود يوم قیامت این است چنانچه بهمین

احتجاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سؤال فرمود بلسان لسان خود که آیا قرآن کتاب کیست کل مؤمنین باو گفتند که کتاب الله هست بعد سؤال کرده شد که آیا فرقی در میان فرقان و بیان دیده میشود اولو الافقه گفتند لا والله کل من عند ربنا وما يتذكر الا اولو الابصار بعد خداوند عالم نازل فرمود که اون بود کلام من بلسان محمد رسول الله و این است کلام من بلسان ذات حروف السبع باب الله و هر کس باون ایمان آورده مقری از برای اوست اگر بخواهد در ایمان خود ثابت باشد الا آنکه ایمان آورد باین آیات و الا باطل خواهد شد کیمونیت او و اعمال او - کیوم لم یکن شیئا عند الله مذکورا - و بعد نازل فرمود ای خالق من کل از اول عمر تا آخر عمر بمنتهای جد و جهد عمل می کنید از برای رضای من اگر امری از امور فرعی را عامل هستید لاجل آن است که من در کتاب خود نازل کرده و اگر بانه هدی ایمان آورده اید یا آنکه بزیارت قبور ایشان تقرب بسوی من میجوئید بواسطه آن است که در قرآن بر مرز اسماء آنها نازل شده و اگر اقرار بنبوت محمد رسول الله میکنید بواسطه آن است که رسول من بوده و اگر در حول کعبه طواف میکنید بواسطه آن است که من او را بیت خود خوانده و اگر قرآنرا معظم میدانید بواسطه آن است که آن کلام من است و هر نفسی اگر چه آن نفس امت آدم باشد لابد آنچه میکند بواسطه نسبت اوست بمن چنانکه نزد خود چنین فهمیده و حال آنکه محتجب شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظهورات بعد من محتجب شده زیرا که هیچ شیئی نیست مگر آنکه راجع میشود حکم او باین هیکل انسانی که خلق شده است با من و اون هیکل راجع میشود درجه بدرجه تا آنکه میرسد بنبی من و ان نبی ثابت نمیشود نبوت او الا بکتابیکه نازل شده است بر او و حجتی که باو عطا شده و امروز که يوم ظهور من است که بنفسه ظاهر شده و این ذکر بنفسه مثل ذکر کعبه است که بیت خود خوانده و الا از برای ذات من نه اولی است و نه آخری و نه ظهور است و نه بطونی بلکه امروز آنچه راجع باین نفس که از قبل من آیات مرا تلاوت مینماید شود راجع بمن میشود و آنچه راجع باون نمیشود راجع بمن نمیشود این است ظهور من بنفسه و بطون من بذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست و اعلائی از این متصور در بیان نمیشود چقدر محتجب هستید ای خالق که کل بنسبت بمن در مقام خود چنان تصور میکنید که در رضای من هستید و ایتی که دلالت بر من میکنند و آیات قدرت مرا که خزائن ان فطرت اوست باذن من تلاوت میکنند بغیر حق او را در جبلتی ساکن کرده اید که احدی از آنها ان قابل ذکر نیست و در نزد

او که در نزد من است غیر يك نفس که از حروف حی کتاب من است نیست و بین یدی او که بین یدی من است در لیل يك مصباح مضیی نیست و حال آنکه بمقاعیدیکه بتعدد درجات باو میرسد مصابیح متعدده مشرق و ماعلی الارض که از برای او خلق شده با لاء او متلاذذ و از او بقدر يك مصباح محتجب این است که من شهادت میدهم در این روز بر خلق خود و دون شهادت من نزد من لاشیتی بوده و هست و هیچ جنتی از برای خلق من اعلائی از حضور بین یدی نفس من و ایمان بآیات من نیست و هیچ ناری اشد از احتجاب این خلق بمظهر نفس من و ایمان بیاوردن بآیات من نبوده و نیست اگر میگوئید از قبل من چگونه تکلم مینماید نمیبینید آیات مرا یا آنچه قبل در کتاب من گفتید حال هم حیا نمیکند و حال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من و امروز کل باو مؤمن بمن هستید و عنقریب خواهید دید که افتخار شما با ایمان باین آیات است ولیکن امروز که نفع میدهد انفس شما را اظهار ایمان بمالایه نعمکم و یضرکم محتجب شده اید و هیچ ضرر نرسیده و نخواهد رسید بر مظهر نفس من و آنچه ضرر رسیده و میرسد بانفس خودتان راجع میگردد ترجم بر انفس خود نموده و در هوایی که گمان رضای من میکنید عروج نموده و در جائی که محقق است رضای من بحتیکه دین کل باو ثابت است از منسوبین بقرآن محتجب شده اید قسم بذات مقدس خود که هیچ جنتی از برای این خلق اعلائی از ظهور من و آیات من نیست و هیچ ناری اشد از احتجاب بمن و آیات من نیست و هر گاه میگوئید عجز ما از دما ثابت نیست سیر نموده در شرق ارض و غرب ارض اگر چه این کلمه ایست بلا معنی زیرا که امروز حق ماعلی الارض راجع میشود بقطع اسلام و هر گاه فضحای این قطع عاجز هستند دلیل است که کل عاجز هستند و اگر اینها میگویند ما عاجز نیستیم چرا اثبات نمینمایند بآیه ای مثل آیات ما از فطرت نه بنحو تکسب و سرقه اگر چه در نزد هر حقی لابد است که بقدر سحره در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند و حمد خداوند را که از زمان ظهور تا امروز از علمای این قطع بقدر این هم ظاهر نشده بزم خود در علو رضای حق سیر مینمایند و از محقق حق بآیات قدرت خود محتجب هستند و همین دل علمای اسلام را بس که بنسبت اسلام اظهار علم اسلام را مینمایند و از کسیکه کلام او محقق اسلام بوده و هست محتجب میشوند و اگر با احتجاب خود راضی میبودند و ظلم

بر نفسی نمیکردند و حکم بغیر آنچه در قرآن نازل شده بود نمیکردند خود را بنابر انداخته بودند و حال خود را و اشخاصیکه ایشانرا علمای اسلام دانسته بلکه هر کس از ظهور الله محتجب گشته و میشود عذاب آنها از برای ایشان است و هر گاه ایشان تفکر در آیات الله نموده عجز خود را مشاهده نموده آنوقت نه سلطان اسلام و نه اشخاصیکه در ظل او بودند راضی باحتجاب از حق نمیشدند زیرا که افتخار کل باتباع حق است و هر گاه مشبه کاری هم نزد آنها ننموده امر باینجا منتهی نگشته چنانچه شبهه نیست که آخر الامر خداوند حق را بر کل ظاهر خواهد فرمود بحجیت او چنانچه امروز هم اگر بخواهد کسیکه خود را منسوب بسلام میداند چه از صاحبان حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجیت ایشانرا نماید اقرب از لمج بصر میشود چنانچه اگر اقتدار دارد کل علماء را حاضر مینماید و میگوید بآنها بفتاوی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محتجب نموده و حال امر از دوشق بیرون نیست یا آنکه شماها اثبات کرده اید کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است.

سبحانك اللهم انك انت سلطان السلاطين لتؤتین السلطنة من تشاء ولتنزع عنها من تشاء ولتعز من تشاء ولتذل من تشاء ولتنصر من تشاء ولتغلب من تشاء ولتغلب من تشاء ولتفقر من تشاء ولتظهر من تشاء علی من تشاء فی قبضتك ملکوت کلمشی تخلق ما تشاء بامرک انک کنتم علما مقتدر اقدیر انکم نمائید بمثل آنچه او تکلم نموده بر فطرت و بنویسید بمثل آنچه او نوشته بلا تأمل و سکون قلم و هر گاه نمیکنید دلیل است بر آنچه کرده اید بغیر حق شده و صاحب این آیات حق است من عند الله و شبهه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرموده بر او بمثل آنکه بر رسول خدا نازل فرموده چنانچه حال بمثل این آیات بقدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است بغیر صحف مناجات او و صور علمیه و حکمیه او که در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر میگردد یا با سرعت طوریکه کاتب نزد او بتواند تحریر نماید آیات الله را قرائت مینماید میتوان میزان گرفت که هر گاه از اول ظهور تا امروز میگذاشتند چقدر از آثار الله از نزد او منتشر شده بود و هر گاه میگویند که این آیات بنفسها حجیت نمیشود نظر کنید در قرآن هر گاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول خدا بغیر آیات احتیاج فرموده شماها هم تأمل نمائید و حال آنکه خداوند نازل فرموده

ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یغزیک تعلیمهم فی البلاد کذبت قبلهم قوم نوح و الاحزاب من بعدهم و هم کل امة برسلهم لیاخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق فاخذتهم فکفیف کان عقاب و كذلك حقت کامة ربک علی الذین کفروا انهم اصحاب النار و در مقام کفایت کتاب نازل فرموده اولم یکنهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلى علیهم ان فی ذلك لرحمة و ذکر یلقون یؤمنون و جائیکه خداوند شهادت داده بکفایت کتاب بنفس آیات چگونه کسی می تواند بگوید کفایت نمیکند حجیت کتاب بنفسه و اگر گفته شود در آیات آنچه اولین گفتند از دوشق بیرون نیست یا آنکه فرض ایشان تصدیق حق نکردن است که از برای ایشان ثمری ندارد هیچ دلیلی چنانچه خداوند نازل فرموده و ان یروا کل آیه ان یؤمنوا بها و در جای دیگر نازل فرموده ان الذین حقت علیهم کلمة ربک لا یؤمنون ولو جائتهم کل آیه حتی یروا العذاب الالیم.

و اگر غرض احتیاط در دین است که فهم ان سهل است فبای حدیث بعد الله و آیات یؤمنون - یا خود حاضر میشود و از آنچه میخواهد از مطالب بنهج آیات سؤال مینماید تا آنکه خود بشنود که در نزد مبدء تاملی و ترکیبی و ملاحظه اقترانات نیست و یا آنکه کسیرا میفرستد که در نزد او ساعتی بنشسته و آنچه تلاوت میکند از آیات الله نوشته و بعد تفکر در آنها نموده تایقین نماید که از فکر و اقترانات کلمات باهم نمیشود و اگر میشد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود و از اول ظهور این امر تا امروز کسی در مقابل از این سبیل برآمده بود و اگر نکته گیری در اعراب و قرائت یا قواعد عربیه شود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته میشوند آیات بر آنها جاری میشود و شبهه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم بانها را از خود نموده بلکه هیچ حجیتی نزد او لو الالباب از عدم علم بانها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظمتر نیست زیرا که ثمره این علوم فهم کتاب الله هست و بر شجره که کتاب الله نازل مینماید علم باین علوم لازم نبوده و نیست بلکه کل قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده ثابت است و چه بسا از اشخاصیکه صاحب کل علوم هستند و لکن ایمان ایشان بایمان بآیات الله ثابت است زیرا که ثمره کل علوم علم باو امر الله است نه دون ان و اتباع

مرضات او که اگر بنفسه این علوم عشر بود صاحبان آن در عرب بیشتر از عجم ظاهر شده اند و حال آنکه شرفی نیست در آنها بلکه شرف برضای خداوندی و علم توحید او است و استقرار در ظل طاعت و رضای او و شبهه نیست که اکثر آنچه میکنند مابین خود و او قصد نمیکنند الا رضای او را و حال آنکه برضای او کم کسی مطلع میشود مگر کسیکه برضای حجت او مطلع شود و امروز رضا الله منحصر است برضای حجت او و مستقرین در ظل او . اگر چه دون آنها - یحییون انهم مهتدون - و لکن آنچه خداوند شهادت میدهد ثابت میماند و آنچه غیر متعین امر الله میکنند مضمحل میگردد و هر گاه امروز ذکر از اشخاصی که تکذیب قرآن را در صدر اسلام نموده اند هست از رهبان نصاری و فضحای عرب ذکر میهم از محتجبین امروز خواهد ماند و امروز هیچ عملی انفع از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده که حقیقت حق را بعین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لقاء مظهری که لقاء اولقاء الله هست و رضای او رضا الله هست و محتجب نماید زیرا که کل خلق شده اند از برای همین چنانچه خداوند نازل فرموده الله الذی رفع السموات بغیر عمدت و نوا ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یجری لاجل مسمى یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون - و شبهه نیست که هر مرآئی که مقبل شمس شود خود مستشرق میشود والا او بنفسه طالع میشود و غارب میگردد و عز کل این است که بشماره وجود خود که فوز بقاء الله و ایمان بابات اوست برسند و الا خود شیئی باطل میگردد بنفسه و همین شجره است که غرس شجره قرآن را در افئدة مردم نمود از برای امروز و امروز کل خود را به نسبت باو معزز و مفتخر میدانند و میکنند آنچه میکنند و این است معنی لاجول و لا قوة الا بالله در تشریع والا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند بقدر ذبابه قوت ندارند و همین دل بس است محتجبین را که به نسبت باو میکنند آنچه می کنند و عوض ثمره وجود خود که امروز نصرت اوست نصرت نکرده بلکه بعدم نصرت هم راضی نمیشوند و اگر راضی میشدند مقر این شجره در این جبل نمیشد و خداوند کافی است کل عباد را حکم خواهد فرمود بقسط و حکم او همین حکم است که الان در این کلمات ظاهر میشود که تا بوم قیامت فصل مینماید مابین مقبلین بسوی او و دون او و آنچه قضایای خداوندی است جاری خواهد شد و او است بهترین ناصرین و حافظین و بهترین حاکمین .

فصل پنجم

تعالیم باب

آمین باب اساس قیامت و معاد و میزان و بهشت و دوزخ و حساب و غیره را بکلی برهم زده از نو طرحی میریزد که در ذیل بطور اجمال عین عبارات بیان نقل میشود .
۱ - در باب شانزدهم از واجد دوم بیان فارسی راجع به جنت این طور ذکر شده که بطور اختصار در ذیل دیده میشود .

(فی بیان ان الجنة حق مخلص این باب آنکه تا امروز کسی غیر از مظاهری که خداوند مخصوص بخود فرموده کسی نه جنت را فهمیده و نه نار را ...)

و باز در همین باب است شبهه از برای هیچ نفسی نباشد که در علم الله هیچ جنتی از ظهور الله در نقطه مشیت اعظمتر نبوده و نیست چنانچه از هر ظهوری بظهوری جنت آن ظهور بوده در آن ظهور تا آنکه کل ظهورات منتهی شد بنقطه قرآن از حین بعثت هیچ جنتی در علم خدا از آن نفس متشعه اعظمتر نبوده در آن ظهور زیرا که در انفس مثل این است امروز بعد از خداوند کسی مابین خود او اعظم از رسول خدا نمیداند و تحقیق این آیه در انفس ظاهر نشد الا بظهور ان نفس اولیه و بعد هیچ جنتی در علم خدا اعظمتر از امیر المؤمنین علیه السلام نبوده چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی نظر نمیکند الا باو و همین قسم درجه بدرجه مراتب ابواب جنت متعدد می گردد تا بحروف و اخد منتهی می شود .

مثلا در ظهور جنت خامس هیچ جنتی بعد از جنات سابقه بر آن در حین اخر حیات او اعظمتر نبوده که آتوقت وحید بوده در ارض طاف از سکان این جنت آتوقت علی بن الحسین و اسرا بوده و همین قسم مشاهده کن کل جنات را تا بحرف میم (۱) منتهی شود بعد راجع میگردد بنقطه و از حین ظهور این امر بتسع ناسعه دقیقه آن و آنچه احصا توان نمود اول ظهور جنت فرقان بوده در آخرت او که جنت بیان باشد در اولای او آن حین در علم خدا جنتی اعظمتر از او نبوده و الی بوم ظهور من یظهره الله جنتی از او اعظمتر نیست

۱ - مقصود از نقطه باء بسم الله تا حرف آخر ان که میم باشد .

و حین ظهور او مبدل میشود جنت اولای نقطه بیان بجهت اخرای او و بعد از آن جنت جنات حروف حی که نفوس مؤمنه قبل کل انفس باشند اعظم جنات است ...)

این است حقیقت جنت در عالم حیوة و بعد از موت لا یعلم الا الله هنالك ملاعین رأت ولاذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر قد خلق الله فیهم کل ما کل عنه من فضله سائلون و اگر ابجرسموات مداد گردد و کل اشیاء قلم و کل ذبیروح کاتب هر آینه شیئی از اشیاء جنت بعد از موت را نتوانند درک نمود و مدار آن مدار همین جنتی است که در حیات عبد ذکر شد و اگر در این حیات داخل در جنت ظهور الله گشته داخل در جنت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الا داخل ناز خواهد شد ...)

(و هیچ جنتی اعظمتر از برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهور الله ادراک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان آورد و بقاء او که لقاء الله هست فائز گردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است سیر نماید و بلاء جنت فردایت متلذذ گردد ...)

(و هیچ ناری از برای عاملین از نفس عمل اشدتر نبوده و نیست چنانچه از برای مؤمنین هیچ جنتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیمتر نبوده و نیست ...)

(و از این است که کل شیئی طلب میکند از خداوند که در ظل ماینسب الی المؤمن باشد نه دونه زیرا که جنت شیئی این است که منسوب الی الله گردد و ماینسب الی المؤمن ینسب الی الله ...)

۲ - راجع بنار و حقیقت آن مراجعه شود به بیانات زیر که از باب هفدهم از واحداثی بیان استخراج شده است.

(فی بیان ان النار حق - ملخص اینباب آنکه از برای نار شئون مالانهایه بمالانهایه بوده و هست جوهر جوهر او عدم عرفان الله است که در هر ظهوری بعدم عرفان ظاهر بظهور در نفس ظهور ظاهر می گردد که میخواهد کل را بهر لسانی که بر آن مبعوث گردد ...)

۳ - راجع بمیزان و حقیقت آن در باب سیزدهم از واحد دوم بیان چنین ذکر شده است.

(فی حقیقة المیزان و انه حق - ملخص اینباب آنکه از نقطه مشیت اولیه الی مالانهایه در هر ظهوری میزان همان نقطه حقیقت است و اوامر مشرقه از شمس جود او و اعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است هر کس داخل میزان نفی شد داخل در میزان نار و هر کس داخل میزان اثبات شد داخل میزان جنت. دخول نفی متحقق نمیشود الا بولایت ابواب نار و دخول اثبات متحقق نمیشود الا بولایت ابواب جنت اگر چه کل نفی منتهی میشود بیک شجره و کل اثبات منتهی میشود بیک شجره چنانچه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله از حینی که بعثت آنحضرت بوده تا امروز الی مالانهایه در کف عدل او بنار رفته و الی مالانهایه در کف فضل او بجهت رفته و امروز میزان بیان است هر کس منحرف از او نیست در جنت و در میزان فضل و الادر کف عدل و در نار زیرا که مبدء خلق نار و جنت هر دو از نقطه حقیقت متحقق می گردد حکم بر مقبل میکند خلق نور میشود و حکم بر غیر مقبل که میکند خلق نار میگردد و خداوند خالق نار و نور است بمشیت که آن نقطه باشد و مالک عدل و فضل است بعدل و فضلی که از این شجره ظاهر میگردد ...)

۴ - در باب چهاردهم از واحد دوم راجع بحساب و حقیقت آن در بیان چنین تفسیر شده است.

(فی بیان الحساب - ملخص اینباب آنکه حساب کل بید الله هست و غیر الله مقتدر بر حساب کل نیست و خداوند عالم حساب میفرماید کل شیئی را بآنچه حساب می فرماید شجره حقیقت در هر زمان بظهور او و در حین بطون او حساب میفرماید کل را ولی حکم ظاهر نمیگردد الا در حین ظهور و حساب میفرماید کل را در يوم قیامت بیک کلمه واحده چنانچه در این قیامت کل خلق را حساب فرمود بیک کلمه و آن این است انی انا الله لا اله الا انا رب کل شیئی هر کس تامل نمود در نار نفی بعدل حساب کرده شد و هر کس تصدیق کرد بنور اثبات بفضل حساب کرده شد زیرا که کل ماعلی الارض نفوس مستدر که از ایشان راجع میشود بنفوس مؤمنه بقران زیرا که غیر آنها در قیامت رسول خدا حساب کرده شد و فانی گشتند فانی ایمانی نه جسدی و الا کل ارض از اجساد ایشان پر است ...)

■ در باب دوازدهم از واحد ثانی راجع بصراط چنین ذکر شده است.

فی بیان الصراط وانه حق - ملخص این باب آنکه مراد از صراط در هر زمانی ظهور الله و اوامر او بوده هر کس مستقر بوده بر صراط حق بوده و الا بر دین صراط و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای اشخاصی که ایمان باو آورده از سموات و ارض اوسع بل از سماء مقبولات و ارض قابلیات اجلی تر و ممرین بر این صراط که آیات بیان باشد بدرجات بوده بعضی در نزد اسماع گفتند بلی و ربنا هدانا هو الحق من عند الله لاریب فیه تنزیل من رب العالمین - ایشان از صراط گذشته اقرب از وصل بنفس وصل و بعضی بدون استماع کلمات بنظر بر او ایمان آورده و ایشان از صراط گذشته اقرب از کاف کن بنون آن و بعضی آیات الله را شنیده و بقدر ما بطلق علیه اسم الشیعی تامل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دوست و دو هزار سال بلکه این از جهة ذکر حدیث است که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده و الا ایام و سنین و شهور منقطع است از واقف زیرا که اولی از برای ظهور الله نبوده که محدود بعد شود و کل مظاهر ظهور راجع میشود امروز بنقطه بیان این است که در عالم لاجد متامل تامل نموده و مسیر از عالم لاحد اقرب از لمع بصر گذشته و سیر نموده و اگر درجه بدرجه هر کس زیاده تامل نموده بر صراط و قوف او بر صراط زیاده چه بسا اشخاصی که بر صراط میمانند الی قیامت دیگر مثل خروف کتاب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی الان و حال آنکه قیامت آن گذشت و آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی بعین فطرت کل را میبیند و از برای دین مؤمنین ادق از شعر واحد از سیف است صراط زیرا که نمی توانند که از حقیقت آیات قبل بیرون روند و نه انیان بمثل نمایند و نه از بعد نفوس خود اقرار بحق کنند این است که از برای ایشان احد از سیف و ادق از شعر می گردد و از برای مؤمنین اوسع از جنت می گردد زیرا که میگویند دین ما بقرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کل عاجز از انیان بآیه ای از آیات بمثل آن بودند و امروز همان شجره که قرآن را تکلم نموده تکلم ببیان میفرماید کل من عند الله لاریب فیه تنزیل من رب العالمین - و عجزی که کل را بود در قرآن در بیان مشاهده می شود و از برای ما قدر وصل کاف بنون تاملی نیست در ایمان بخداوند و آیات او و اقرار بحقیقت باب او

و کلمات او چه بسا افس که از صراط گذشته و داخل جنت می شوند و چه بسا از افس که در حین گذشتن بنار می افتند و چه بسا اشخاصی که واقف می شوند و نمیتوانند بگذرند و ممرین ناجی هستند و منحرفین یا واقفین هر دو در ظل بار ذکر می شوند ای شجرة النفی لادونها .

۶- در باب هفتم از واحد ثانی بیان راجع بقیامت چنین تفسیر شده است .
(فی بیان يوم القيمة - ملخص این باب آنکه مراد از يوم قیامت يوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمیشود که احدی از شیعه يوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوما امری را توهم نموده که عند الله حقیقت ندارد و آنچه عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از يوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن يوم قیامت است مثلاً از يوم بعثت عیسی تا يوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود بظهور آن حقیقت که جزا داد هر کس مؤمن بموسی بود بقول خود و هر کس مؤمن نبود جزا داد بقول خود زیرا که ما شهد الله در آن زمان ما شهد الله فی الانجیل بود و بعد از يوم بعثت رسول الله (ص) تا يوم عروج آن قیامت عیسی بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه و جزا داد هر کس که مؤمن بعیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بآن نبود و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ که سنه ۱۲۷۰ - بعثت می شود اول يوم قیامت قرآن بوده و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است زیرا که شیعی تا بمقام کمال نرسد قیامت او ن می شود و کمال دین اسلام الی اول ظهور منتهی شد و از اول ظهور تا حین غروب ائمار شجره اسلام آنچه هست ظاهر می شود و قیامت بیان در ظهور من بظهور الله است زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من بظهور الله آخر کمال بیان است ظاهر می شود که ثمرات اشجاری که غرس کرده بچینند .)

۷- در باب هشتم از واحد ثانی راجع بموت چنین ذکر شده است .
(فی بیان حقیقة الموت بانه حق - ملخص این باب آنکه از برای موت اطلاقات

مالانهایه بمالانهایه عندالله هست که غیر او کسی محصی نیست و یکی از آن اطلاقات در عرف ظاهر موتی است که کل ادراک مینمایند که آن حین قبض روح نفس انسانی است و بهر اطلاقی که عندالله موت اطلاق شود حق است و آنچه کل مکلف هستند بر اقرار باینکه آن حق است نه این موت معروف نزد خلق است بلکه آن موت نزد ظهور شجره حقیقت است از ما دون آن و آن ثابت نمیشود الا در پنج رتبه - یا بکلمه لاله الا هو - یا لا آله الا انا یا بلاله الا الله یا بلاله الا انت یا بلاله الا الذی کل به موقنون .

وحقیقت موت آنست که در حین ظهور شجره توحید که این مراتب خمس مراتب اوست کل میت شوند باینکه نفی نمایند و اثبات اثبات و ذکر این سر دقیق را بحر سموات و ارض و ما بینها اگر مداد شوند نتوانند احضا نمود و جوهر مطلب آنکه هر که مشیت او نباشد الا مشیت من بظهرالله و اراده او الا اراده او و قدرا و الا قدرا و قضاء او الا قضاء او و اذن او الا اذن او و اجل او الا اجل او و کتاب او الا کتاب او و اوقات ادراک موت نموده زیرا که مشیت او ذات مشیة الله هست و اراده او ذات ارادة الله و قدرا و ذات قدرا و قضاء او ذات قضاء الله و اذن او ذات اذن الله و اجل او ذات اجل الله و کتاب او ذات کتاب الله چنانچه در نقطه بیان هر کس میت شد اقرار کرد باینکه موت حق است و الا از آنچه در قرآن و دعا خوانده نمری باو نبخشید چه بسا اشخاصی که می گفتند موت حق است و مشیت ایشان غیر مشیت او شد و باطل شدند و کذب قول ایشان نزد خداوند ظاهر شد و همین قسم تا آنکه برتبه کتاب منتهی شود تا اینکه کتاب او که عین کتاب الله بود بر اشخاصیکه خود را اعلم آن زمان میدانستند نازل شد و قلم حیا می کند از آنچه کردند ذکر شود و حال آنکه شب و روز می گفتند که ان الموت حق

۸ - در باب نهم از واحد ثانی راجع بقبر چنین بیان شده .

(فی بیان حقیقة القبر - ماخص این باب آنکه از برای هر روحی قبری در حاد مکنه خود مقدر و کل منتهی میگردد در حین ظهور من بظهرالله بنفسکه بیعت او بیعت کل می شود و حشر او حشر کل و خلق او خلق کل و خروج او از قبر او خروج کل از قبر خود چنانچه در نقطه بیان چنینکه مظهر الوهیت بعث رسول الله را از نفس او فرمود بعث آنچه در ظل او مجبور میشود نزد بعث او میشود چنانچه در فوق ارض آنچه حکم کرده میشود امروز

بر دین اسلام میشود و همینکه حکم بعث بر رسول الله شد بمعدن بدین او بطریق اولی خواهد شد و کل ارواح حقه که مهدی بیان میشوند راجع میشود بنفس اولیه که در یوم قیامت در ذراول اجابت امرالله میکنند و اقرار بوحدانیت او و کل ارواح دون حقه راجع میشود بشجره نفی در زمان ظهور او چنانچه آنچه ارواح دون حقه قرآنی بود چونکه او مبعوث شد کل در ظل او مبعوث شدند و ارواح حقه چون شجره اثبات مرتفع شد کل در ظل او مرتفع نه این است که روح ذا روحی بروح دیگر متصل گردد بلکه کل در امکنه مقامات خود هستند مثلا حروف حی در امکنه افتده خود هستند به بعث اول آنها مبعوث میشوند نه آن است که ارواح آنها از امکنه خود تجاوز نمایند و همچنین آنچه از مؤمنین در ظل این حروف هستند و قبریکه کل در او سؤال کرده میشوند در جوهر امکانیه در ذکر اول سؤال کرده میشود تا آنکه بشئون مالانهایه منفصل میگردد و همین قسم در ظل آنچه دون خیر علم الله باو احاطه فرموده از شجره نفی سؤال میشود این است معنی آن حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیر المؤمنین بر صراطین بدی الله اقرار میفرماید که آنچه خیر بوده از من است و ثانی حروف نفی اقرار میکنند که آنچه شر بوده از من است شئون خیریه الی مالانهایه در ملک متکثر و كذلك در شئون افکیه مثلا اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی حزنی وارد آورد بواسطه حزنی است که حرف ثانی نفی در اول ظهور وارد آورده و کل شئون متکثره منغیه باوراجع میشود و کل شئون مثبتیه خیریه راجع باول من امن میشود و او راجع الی الله میشود چنانچه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید بنفسه مبعوث نمیکردد از نفس خود و شجره نفی هم در حد خود راجع الی الله میشود زیرا که اگر خداوند او را مبعوث نفرماید که این است شجره اول نه خود میداند و نه دیگری این است قبر کلیه بشئون کل انفس متکثر است ... امروز از هر نفسی که سؤال کرده شود از ایمان بالله و آیات او در بیان و او اجابت نماید قبر او مملو از نور میگردد و ملائکه رحمت بر او نازل میشوند و هر گاه اجابت نکند قبر او مملو از نار میگردد و مظاهر نعمت بر او نازل میشوند ...)

۹ - باب بعد از خود ظهور موعودی را معرفی میکند بنام (من بظهره الله) که میبایستی پس از هزار و پانصد و یازده سال الی دو هزار و یکسال که حد اکثر آن است ظاهر شود علاوه بر اینکه طول این مدت را بحساب ابجد کلمات غیث و مستغاث معین میکند بفارسی

ساعت هزار بیت می نویسم که کل از ادراک آن عاجز هستید تا چه رسد باینکه مثل آن ناطق شوید ...

این است عین آن عبارات *

« ذلك الظهور اعجب من ظهور محمد من قبل ولكن الناس لا يعقلون ولا يذكرون ما نزل الله على محمد في ثلث وعشرين سنة لو شاء الله ينزل على في يومين وليتین قل ان يحبون لتزولن عليكم انا كذا على ذلك لمقتدرين ان لم يفصل في يومين وليتین و يكتبين ايدينا من لا يعجز هذا من امر الله العزيز المنيع هل حجة يعدل هذا ان انتم قليلا ما تذكرون وقد اظهر الله محمدا في الاعراب و انى انا ربيت في الذينهم لا يستطيعون ان يتكلمون بكلام ربى وكيف هم بشأن الايات ينطقون وقد بعثه الله بعدما قضى من عمره اربعين سنة انتم كلکم ذلك تذكرون وقد ابغى الله بعدما قد قضى من عمرى اربع وعشرين سنة و اتهمت حجتى على من على الارض كلها بالكتاب الذى نزلنا بالحق و لكنكم عن امر الله مبعدون . وانا قد نزلنا في ستة ساعات الف بيت انتم كلکم اجمعون عن ادراكها عاجزون و كيف وان ينطقون بمثلها هل انتم تستطيعون ان تبلغون الى روح العزوات تنطقون بمثل هذا قل سبحان الله عما يصفون ... » (چهارشان باب شش از واحد دهم)

۱۷ - در کتاب چهارشان است که شرافت بعجم ها پیوست و از عرب قطع شد و خداوند منت گذارد بر عجم ها بظهور نقطه بیان همان طور که قبل بر اعراب منت گذارد و محمد را از میان آنان مبعوث فرمود و خداوند بر نقطه بیان منت گذارد و اورا دارای دوشرف کرد زیرا که از یکطرف عجم است و از طرف دیگر اسبش بهرب میرسد ... *

و این است عین عبارت کتاب که خلاصه آن در فوق ذکر شد *

« قل ان الشرف قد انصل الى الا عجميون ان هم قدر نسبهم الى نقطة البيان ليعلمون . قل ان الشرف قد انقطع عن العرب ان انتم بالحق تشهدون قل ان الله قد من على الاعجميون بما قد اظهر نقطة البيان من بينهم بمثل ما قد من من قبل على الاعراب و اظهر محمدا من بينهم ... »

قل ان الله قد من على نقطة البيان بالشرفين من عنده كل عنها قاطعون قد اظهر من عنده بهاء العربيون ثم العجميون هذا من حدود كم والا سبحان الله و تعالی عما تذكرون كل عباد الله و كل بالنقطة البيان ليخلقون كل ذا شرف لاشيئ بحت عنده افلا تبصرون و كل ذا عز لاشيئ صرف عنده افلا تبصرون يسبح له من في السموات و الارض و ما بينهما و كل بامر الله قائمون ... » (چهارشان باب سوم از واحد يازدهم)

۱۸ - و باز در همان کتاب است که مؤثری در وجود نیست مگر خداوند جل جلاله و مدبری نیست الا او پس محتجب نشود باز اثر شیمی بدستیکه این شیمی خلق شده است بامر خدا و خداوند خلق نکرده است چیزی را مگر اینکه در آن اثری باشد پس هر شیمی و اثر آن نگاه مکن بنظر کوچک زیرا که هر شیمی و اثر او در رتبه خودش بزرگتر است از هر بزرگی - نگاه کن در قلم بهاء آت را که چه قدر است و بعد نظر کن بآثر او که هزاران هزار از آن ظاهر میگردد در حین نوشتن و همینطور نظر کنید در هر شیمی و محتجب نشود از اثر آن بدستیکه هر شیمی در مقام اثر خود مانند اثر عالم اکبر است ... » (این است عین عبارت)

« فاشهد ان لا مؤثر في الوجود الا الله جل جلاله و لا مدبر الا اياه عز و عز ازه فلا تحتجب عن اثر شیمی فان ذلك قد خالق بامر الله و ما خلق الله من شیمی الا وان له اثر و لا تنظر الى شیمی و اثره بعين الصغر فان كل شیمی و اثره في رتبه اكبر من كل كبير ان تنظر اليه بعين المرتفع المتبصر فانظر في القلم بهاءه ای شیمی ثم انظر الى اثره فان الوفاء آلاف باثره يظهر حين ما تكتب كذلك فلتنظر في كل شیمی و لا تحتجب عن اثره فان كل شیمی في مكان اثره كثر عالم الاكبر و كل بالله قائمون و كل الى الله راجعون و لا تنظر اثر شیمی الا في رضا الله ... » (چهار شأن باب هفتم از واحد هفدهم)

۱۹ - در باب سیزدهم از واحد سوم بیان ذکر شده است

« اذ من ظهور آدم الى اول ظهور نقطة البيان از عمر این عالم نگذشته الا دوازده هزار و دو بیست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم و اوادم مالانهای بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف سبع و نه حروف حی ان الا حروف حی بیان و نه اسماء او الا اسماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان و او است که معروف است نزد كل شیمی به نبی و

کتابی که منسوب الی الله مینمایند ولی کل از عرفان او محتجب و از کتاب او بی خبر الا مؤمنین بیان و همین قسم مشاهده کن ظهور من بظهور الله را که اوست بعینه مشیت اولیه در کل عوالم ...

(و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بود و بعینه خاتمی که در پند او است همان خانم بوده که از آن روز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه آیه ای که مکتوب بر او است همان آیه بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر بضعف مردم است و الا آن آدم در مقام نطفه این آدم میگردد. مثلاً جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمیگوید که من آن نطفه هشتم که از فلان سماء نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید تنزل نموده و نزد اولوالعلم حکم بتمامیت عقل او نمیشود این است که نقطه بیانی نمیگوید. امروز منم مظاهر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول همین میشود و از این جهة است که رسول خدا فرمود که من عیسی هستم زیرا که آنوقت است که عیسی از حد خود ترقی نموده و بآن حد رسیده و همچنین من بظهور الله در حد زمانی که محبوب چهارده ساله ذکر میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده زیرا که شیئی رو بعلو است نه دنو اگر چه آنجوان چهارده ساله در حین نطفه آدم بوده و کم کم ترقی نموده تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی مینماید تا آنکه بچهارده میرسد ...)

۲۰ - و باز در کتاب چهارشان اشاره بکلمه مستغاث میکنند که باید در این زمان موعود من ظاهر شود و اگر قبل از این مدت هم ظاهر شدو دارای آیاتی بود که خداوند بپسند او نازل فرماید باید باو ایمان آورد و نباید غیر از آیات از او چیزی خواست .

این است عین عبارت (قل ما نزل الله فی الزبور و ما نزل من بعده و ما نزل فی الانجیل و ما نزل من بعده کل ذلك ان تعبدوا الله بما نزل فی البیان و لكن الذین اتوا تلك الكتب عما قد نزل فیها محتجبون و لكن الله ان یصبر علیکم ان یکمل اسم المستغاث فی البیان اتم الی اعلی مایمکن ان تستمر چون تستمر چون و ان بظهور الله امر قبل ذلك انا کل به مؤمنون و انا کل به موقنون. انما تنتظرون الی حجة دیننا فاذا شهدنا مثل تلك الایات یبذلها الله من لسان ذاعلم حکیم لشهد علی انفسنا علی انه لا اله الا هو ذلك ما قد وعدنا الله من قبل فی

البیان انا کل به مؤمنون لم یخطر بانفسنا بان هذا یظهر من عند غیر الله اذ انا قد شهدنا علی عجز انفسنا و عجز کل ما علی الارض و صدقنا ربنا الرحمن من عنده بما نزل فیها ان کل عنما عاجزون و لا یخطر بانفسنا ان نسئله من آیات غیرها اذ انها هی اکبر عن کل الایات عنده فی کتاب عظیم لولم تکن اکبر کیف قد نسخ الله ما نزل من قبل و اثبت هذا بالحق انا کل بذلك مؤمنون ...) (چهارشان باب هفتم از واحد دهم)

فصل ششم

دستورات اخلاقی

۱ - در باب چهارم از واحد نهم بیان فارسی است.

« ملخص این باب آنکه کل علم علم اخلاقی و صفات است که انسان بان عامل باشد که بواسطه آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیابد. این که امر بتقوی و ورع یا شتون دیگر شده کل راجع باین میگردد. مثلاً اگر نفسی مبتلا بفقر شود و قناعت کند و صبر عز او نزد نفس او باقی مینماید و محزون نمی شود و ایام فقر آن که بگذرد شیئی مشاهده نمیکند ولی اگر اظهار کند منتهایش این است که سببی از دیگری بهمرسد که بان رفع کند آنچه مایه حزن اوست ولی بعد از آنکه نظر کند بر نفس خود سببی که ظاهر شده معادل نمیشود یا ذل نفسی که واقع شده از برای او و همچنین کل صفات و شئون را در هر رتبه ملاحظه کن ... »

۲ - از باب نوزدهم از واحد پنجم بیان فارسی استخراج شده است.

در بیان هیچ عبادتی نزد خداوند محبوبتر نبوده از رفع نفسی بنفسی اگر چه با دخال سروری در قلب او باشد و هیچ عملی ابعدر نبوده بضر نفسی را اگر چه با دخال حزنی در قلب او باشد ...

۳ - در باب شانزدهم از واحد سوم دستورات است که باید ناظر نشد بچهار مسائل و

کمی گفتار و دلائل و از طول کلام و اطناب و فروعات اجتناب نمود.

۴ - در باب پنجم از واحد چهارم قتل نفس (کفلاً ممنوع شده و این است

عین عبارت .

« ولی حرام شده در میان حکم قتل باشد از هر شیئی که هیچ شیئی بمثل آن نباشد که هر کس بر قلب او خطور کند قتل نفسی از دین الهی بیرون می‌رود و معذب می‌گردد مادامیکه خداوند خواهد و بر او حرام می‌شود آنچه بر او حلال بوده در میان حتی نفس او بر او و خداوند اذن فرموده که کسی در میان فتوای قتل کسی را دهد در هیچ حال و در هیچ شان و در هیچ مورد ... »

۵ - از باب چهارم از واحد چهارم عین عبارت استخراج می‌شود.

« و اگر بر خود قرار دهد که بر هیچ نفسی پسندید آنچه بر خود نمی‌پسندید از اولو السلطنه گرفته تا اولو الزرع بیرون رود انشاء الله بر او (۱) حزن وارد نخواهد آمد.

۶ - در باب شانزدهم از واحد چهارم راجع بسفر زیارت چنین ذکر شده است.

« ولی هیچ شیئی در سبیل حج اقام از آن نیست که تکسب اخلاق نموده که اگر با نفسی باشند خود محزون گردد نه او را محزون کند ... »

۷ - از باب نهم از واحد ششم استخراج شده .

« هر گاه نفسی مالک شود اسبابی از ذهب یا فاضه و بان نفسی رانده کند بهتر است از برای اواز آنچه مالک شده و بان متلذذ است در رضای محبوب خود زیرا که قلوب مؤمنین است محل رضای حق و شبهه نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند اقرب تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن شیئی را و متلذذ با و است .

۸ - از باب شانزدهم از واحد ششم استخراج شده.

« و خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و می‌دارد که کل با منتهای حب در جنات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بر هیچ نفسی بقدر نفسی حزن وارد نیآورد که کل در مهد امن و امان او باشند ... »

۹ - از باب هیجدهم از واحد ششم استخراج شده است .

« ملخص این باب آنکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سر بسته و چه سربازو چه کتب علمیه و چه حسابیه و چه کتب مکتوبه بعضی

(۲) مقصود (من بظهره الله) است

بسی بعضی الا هر وقت که داند رضای او را یا اذن دهد او را که آنوقت حلال می‌گردد بر او این نباشد الا آنکه کل تقصص قمیص حیابوشیده ... »

۱۰ - در باب نوزدهم از واحد ششم آمده است .

« ملخص این باب آنکه واجب گشته در این ظهور که اگر کسی بسوی کسی خطی نویسد بر اینکه او را جواب دهد و فصل محبوب نبوده بخط خود یا بخطی که امر کند و همین قسم اگر کسی سؤال کند بر مستمع واجب است جواب با آنچه دلالت کند ... »

و در تعقیب آن وارد است .

« کل مامور شده اند بر اجابت یکدیگر حتی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او با آنچه می‌شود و همچنین اگر کسی لسان حالش ناطق باشد بر مفسرین لازم است اجابت او ... »

۱۱ - در باب سوم از واحد هفتم وارد است .

« ملخص این باب آنکه قرض دادن بمؤمن عند الله محبوب بوده و هست و همچنین ادای قرض که واجب است واجب است نزد خداوند از هر چیزی اگر تواند در نمود و فصل در آن جایز نیست ... »

۱۲ - در باب ششم از واحد هفتم ذکر شده است .

« ملخص این باب آنکه اسبابی که نفسی از نفسی خائف گردد محبوب نیست عند الله الا در یوم اذن یا از برای عبادی که صنعت آنها مشغولند و همچنین لباسی که سبب خوف نفسی شود داخل جنت نمی‌گردد و سزاوار است بر عبد که مراقب باشد که امری که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود ... »

۱۳ - در باب هیجدهم از واحد هفتم دستور چنین است .

« ملخص این باب آنکه خداوند عالم از سه فضل وجود بر شدگان نبی فرموده که هیچ نفسی نفسی را محزون نسازد از برای همان شجره حقیقت (۱) که لعل بر آن حزن وارد نیاید یوم بطون که کسی نمیشناسد آنرا اگر کسی تجاوز نماید از حدود الهیه بر او حد ذکر شده و اگر از آن تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمی‌گردد و اذن داده شده در مقام اذن و از اذن حد مرتفع گشته ... »

(۱) مقصود (من بظهره الله) است

و در تعقیب آن میاید (این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین بعد از حزن بر آنها نبوده و بر اولوالالبوا (۱) حکم مضاعف میگردد چه در بهجت و چه در حزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر بابتهاج نیاز در نفسی را محزون هم نگرداند نفسی را ...

۱۴ - در باب شانزدهم از واحد نهم نهی اکید از ضرب شده است.

(لا تضرب احداً ابداً ۰۰۰)

و در باب ششم از واحد دهم باز تکرار شده است.

«قد حرم الله علیکم فی البیان الاذی ولو کان بضرب ید علی کتف ...»

۱۵ - و باز در همین باب است که در محاجه و مباحثه باید مراعات و قور و سکون را نمود و دلائل و براهین را نوشت و با کمال ادب حرف زد ۰۰۰

«و ان حین ماتحبون ان تتحاجون بالدلائل والبرهان علی اکمل الحیاء لتکتبون دلائلکم ثم علی منتهی الادب لتقولون ۰۰۰»

۱۶ - در باب هفدهم از واحد دهم نهی اکید شده است از گرفتن لباس و مایلزم اشخاص ۰

«ان یا اولی الحکم فلتأمرن من یتبعونکم ان لا یاخذن لباس احد ولا ما عنده ۰ و تأمرن من یتبعونکم ان لا یعارضن احداً ابداً ...»

۱۷ - در باب سوم از واحد یازدهم وارد است که اگر کسی نفسی را استهزاء کند بر او دیه وارد میاید ۰

«من یتستزه مؤمناً او مؤمنة لیلزمه عدد الواحد من ذهب ثم من الفضة ثم من کلمة الاستغفار خمس و تسعین مرة ...»

۱۸ - در باب شانزدهم از واحد یازدهم نهی از قتل و قطع اعضای انسان شده است.

«فلا تقتلن نفساً ولا تقطعن شیئاً عن نفس ابداً ان اتم بالله و آیاته مؤمنون و من یامر ذلك او یفعل او یقدر ان یمنع ولم یمنع او یرضی فلیلزمه من کتاب الله احد عشر الف مثقال من الذهب ان یردن الی من یورث عن قتل و لتحر من علیه کل قرنة تسعة عشر سنة

«و من یقتل احداً بغیر ما اراد فلم یکن علیه من شیئی الا وان یرضین من نفس وراث ما قتل ولیعتدن عنهم ولیکون عند الله ربه من المستغفرین ...»

۱۹ - در باب هفدهم از همین واحد وارد است که نباید کسی را از خانه یا شهر یا قریه یا کشور خود بیرون نمود الا دیه وارد خواهد آمد ۰

«و من یامر ان یخرج احداً من یتیه او مدینه او قریه او ملک سلطانه فلیحرم من علیه تسعة عشر شهراً ما احل الله له ولیلزمه تسعة عشر مثقالاً من ذهب ان یردن الیه حداً فی کتاب الله لعلکم تتقون ...»

۲۰ - در باب هیجدهم از همین واحد نهی شدید شده است از شرب مسکرات حتی برای مریض ۰

«من یشرب مسکراً یرفع عنه شعوره فلیلزمه من کتاب الله خمس و تسعین مثقالاً من ذهب و لایستغفر مرضاکم بمسکرا ابداً ان اتم بالله و آیاته مؤمنون ...»

۲۱ - در صحیفه الاحکام است که باید حق هر نفسی را ادا کرد و بایتام و مساکین و این السبیل ترجم نمود ۰

«کتاب الله ان توتین کل ذی حق حقه ثم اتم عن نفس شیاً لا تاكلون ان اتقوا الله ثم ارحموا علی الیتامی و المساکین و این السبیل ان اتم تریدون فی رحمة ربکم لتدخلون ...»

۲۲ - در باب سیزدهم از واحد نهم بیان وارد شده است.

«مهم ترین امور این است که انسان از حد حیا و قور خود بیرون نرود و کتاب و آثار دیگر را بدور نیاندازد و باره نکند چنانچه آیات کتاب عدل را در شیراز در چاه انداختند و از اصل و فرع این باقی نماند مگر اندک ۰۰۰»

و باز در همین باب است «از سنک پست تر نبوده و از ذوات خود جوهرهای گرانبها بیرون آورید یعنی کلمه ایمان و اخلاص و صدق و یقین و محبت خالص تا آنکه بآن آثار روحانی انفس و آفاق و اراض ظلمانی را روشن و مضیی نبوده در اعلی معارج عز و هدی مستوصل گردیده ۰۰۰»

۲۳ - در چهارشان در باب هفتم از واحد پنجم ذکر شده است ۰

بهترین اعمال شما این است که مابین ثبات و نین باحد و ذی که دو کتاب الله ذکر

شده اقتران نماید ...

هر کس یکمقال طلا در جمع بین نفسین صرف کند بهتر است از اینکه دوهزارو یکمقال طلا در سایر امور خیریه مصرف نماید ...

و باز در همین باب است * هر گاه جمع مابین نفوس کنید و مابین آنها باحق اصلاح کنید باندازه ای که بتوانید یعنی بیشتر از آنچه برای انفس خودتان دوست دارید باید در این راه کوشش کنید ...

۲۴ - در باب هشتم از واحد خامس چهارشان راجع بوظیفه اطباء بیاناتی است که خلاصه ترجمه آن بقرار زیر است :

وصیت میکنم تورا که ناظر در بیان هستی باین علم بدرستی که این بزرگترین فضل خداوندی است بر تو و بعد از علم دین نزد خداوند علمی مانند علم طب نیست و لکن تو باید بفطرت نیک خود آن علم را دریابی و مقید مکن نفس خود را با اصطلاحات اهل این علم بدرستی که من در آن روحی نیافتم و هر گاه بکتاب صنوف این فن مراجعه کنی ثمره تمام اینها را جمع بفطرت خودت میشود و خود را در آن تبع میانداز بدرستی که شفا نیست مگر بدست خداوند همانطور که مرض نیست مگر بدست او و بدرستی که مرض و صحت مؤمن هر دو محبوب است نزد خداوند و دواى هر دردی را اسم الله فراده و امساك در غذا و نزول ظهورات اسم الله * پس ای طبیب فکر کن در نفس خود و بطوری با مریض ها رفتار کن که مثل رفتار خودت بنفس خودت باشد * و پرهیز کن از اینکه دستوری دهی که مریض از آن کراحت حاصل نماید بدرستی که خداوند تمام دواها را از میان برده و تمام شفادر آلایطیفه طیبه قرار داده است پس هر کس بتو مراجعه میکند باید با طبع لطیفه که قلوب آنها را قبول میکنند و نفس آنها را جذب میکنند معالجه نماید بدرستی که کسی که برای نفسی امر میکند بچیزی که از آن کراحت دارد داخل در نار است و در موت و حیات اخدی محزون یا مسرور مشو * زیرا که اگر بحق معالجه کنی مبینی که غیر خداوند مخفی و معیت نیست و غیر او طبیب و مشفی نیست و لکن قلوب مرضا را باندازه ای که بتوانی قوت بده بدرستی که این امر خداوند است بر تو که فرض شده است اشد از تمام آنچه نازل شده است باینکه محزون نکنی قلب اجیدی را در ضعف او و باید تمام مریض ها را تسکین قلب دهی

خواه پادشاه روی زمین باشد یا فقیری مسکین و این است امر خدا در کتاب هر گاه مایل باشی که مظهر اسم طیب باشی از برای نقطه الهیه ...

۲۵ - در باب پانزدهم از واحد پنجم بیاناتی ذکر شده است که خلاصه آن این است * طلا و نقره را انبار نکنید بلکه در سبیل خدا انفاق کنید و بدهید بکسانی که بخداوند و آیات او ایمان آورده اند ...

خداوند شمارا غنی نکرده است مگر برای اینکه امر فقرای خودتان را اصلاح کنید و آنچه در کتاب الله دستور داده شده انفاق کنید و فکر کنید در خلق نفوس خودتان که از خاک پیداشده و بخاک بر میگردد پس صرف کنید برای انفس خودتان و وصیت کنید برای ذریات خود و انفاق کنید در سبیل خدا بدرستی که این بهتر است نزد خداوند از اینکه در یکجا انبار و ذخیره کنید . بگو در میان اصناف این خلق کسانی که تجارت می کنند بهترند از غیر آنها ...

تجار امتعه لازم را از ارضی بارض دیگر می رسانند تا مردم بآن دسترس داشته باشند * بگو بدرستی که غنی آنکسی است که قلب خود را غنی میکند حساب کنید چه اندازه توانائی دارید و آن را بنفس خود و نزدیکان خود در سبیل خدا انفاق کنید .

۲۶ - در صحیفه بالا اسم است که هیچ ذی روحی را محزون نکنید که اگر بکنید مثل این است که ابواب هدی و بالاخره نقطه و خود خدا را محزون کرده اید و اگر مسرور کنید برعکس مثل این است که خدا را مسرور کرده اید .

* فلا تحزنن فی البیان من داروح فانکم ان تحزنن من يؤمن بالله فکانکم اثم ابواب الهدی تحزنون فان تحزنونهم فکانکم اثم ابواب العلی تحزنون و ان تحزنونهم فکانکم اثم ابواب الاولی تحزنون و ان تحزنونهم فاذا اتم ذات حروف السبع تحزنون و ان تحزنوه فانکم ابای تحزنون و مثل ذلك ان تسرن من ذات روح فی البیان برجع الی فکانکم اثم ابای تسرون ...

۲۷ - در صحیفه بالا اسم است که نباید از حد سکینه و ادب خارج شد زیرا که خداوند همیشه ادب را برای اهل بیان دوست می دارد و ادب از جمله صفات موحدین و مفردین است ...

« ولا يخرج العبد عن حد السكينة والاداب والجذب والانجذاب لم يزل الله يجب الادب لمن في البيان اذ ذلك صفة الموحدين وسمة المفردين ... »

۲۸ - در چهارشان است که مراقب باشید باینکه نفسی را محزون نکنید و بر نفسی حکم نکنید .

« فلتراقبن انفسكم بان لاتحزنن من احد ولا تحکمن على نفس لعلکم بهذا علی مظهر ربکم يوم القيمة لاتحکمون ... » (باب ششم از واحد هشتم)

۲۹ - هرگاه نفسی از شما چیزی درخواست کرد و شما استطاعت اجابت آنرا نداشته باشید باید بطوری با اعزاز و احترام باو جواب دهید که در قلبش حزن و آرد نیاید والا بقدری که مقدور است تقاضای او را انجام دهید و عزیز ترین شما کسی است که قبل از درخواست نفسی خواهش آنرا بر آورد .

« وان لا تستطعن ان تستجيبن دعاء احد فلتجيبنه بكلام عز منیع لا يحزن به فواده والاعلی ما اتم علیه مقتدرون لتستجيبون فان هذا من فضل الله انتم تعلمون وان اعزكم عند الله من يستجيبن دعاء الخلق قبل ما هم ينطقون لیجيبنهم بما ينطق سرهم علی ما هم علیه وهم يستحيون ان ينطقوا » (چهارشان باب ۱۹ از واحد هشتم)

۳۰ - تنها کسانی که در این قیامت از علم خود نفعی بردند طلاب کاظمیون بودند (سید کاظم رشتی) و شما هابهو ای نفس خود محتجب شدید و آنها چون علم باطن باطن را داشتند بطلب حق برآمدند و از مساکن خود خارج شدند بنا بر این خداوند آنها را بظهر نفس خود ملحق کرد و ذکر آنها را بلند نمود ... علم خالص اینطور ثمر میدهد ... پس مراقب باشید که محتجب نمانید از قواعد اختراعی خودتان و از ثمرات نازل در بیان محبوب مایند زبرا که کل علم علم بخدا است .

« ما شهدنا في تلك القيمة الا طلاب الكاظميون ان ينفعهم علمهم و انتم كلکم باهواکم محتجبون وهولاء بما علموا علم الباطن قد اطلبوا الحق و خرجوا عن مساکنهم فاذا قد اوصلهم الله الى مظهر نفسه و ارفع ذکرهم بما هم امنوا بالله و آیاته في العالمين كذلك لیمرن علم الخالص في سبیل الله فلتراقبن انفسكم ان لاتحتجبن بما تخرعون من قواعدکم و انتم عن ثمرات ما نزل في البيان تحتجبون قل كل العلم علمکم بالله -

(چهارشان باب ۱۲ واحد ۱۵)

۳۱ - هرگاه کسی کسی را رد کند در بیان از حدود خداوندی تجاوز کرده است و لازم است که ۱۹ مثال طراز برای این عمل که از او سرزده است تادیب نماید .

کسی که بگوید لا اله الا الله و کتاب بیان کتابی است از جانب خدا و ما بآنچه در آن نازل شده است بر علی قبل محمد ایمان آورده ایم پس وارد در بیان است و نباید او را رد کرد .

ای علمای بیان شما نباید همدیگر را در مسائل رد کنید بدینستیکه پروردگار شما این عمل را نهی کرده است بنهی شدید و لازم است که بعد حیاء تکلم کنید و بنویسید و در کلمات خود بقدر حرفی تخطئه نکنید .

و واجب بدانید که بر شماست که احدی را محزون نکنید شاید تربیت شوید و مؤدب گردید و در روز قیامت بمن یظهره الله بغیر از سبیل عزت و محبت سلوک نکنید ... این است عین عبارت .

« و من یرد احداً فی البیان فیتعد من حدود الله و لیلزمه تسعة عشر مثقالاً من ذهب حدا من عند الله لعلکم بعضکم بعضاً لاتردون كذلك لیؤلفن الله بینکم و لیجمعنکم علی الهدی والتقی فلتتقن الله تم بعضکم بعضاً لاتردون .

فان من یقل لا اله الا الله و انما البیان کتاب من عند الله انا کما بمانزل فیه علی علی قبل محمد لمؤمنین فاذا تقمص قمیص البیان فلا تردوه وان بتجاوز احد من حدود الله فلتقولن قد عصی الله ربه ولا تحکمن علیه بان ذهب عن الدین فان ما یثبت به دینکم مانزلناه فی تلك الایه لعلکم انتم فی البیان لاتحزنون بعضکم بعضاً لاتردون ان باعلماء البیان فلا تردن بعضکم بعضاً فی مسائلکم فان الله ربکم قد انهاکم عن هذانها شدیداً ولتتکلن بالحياء ولتکتبن بالحياء ... وان لا تخطئن قدر حرف فی کلماتکم ... فلتتحنن علی انفسکم بان لاتحزنن احدا لعلکم تربیون ثم تتادبون بهذا يوم القيمة بمن یظهره الله غیر سبیل العز والحب لا تسلكون ... » (چهارشان باب ۱۲ از واحد ۱۶)

فصل هفتم

وظایف و آداب اجتماعی

۱ - در باب هفدهم از واحد نهم بیان است که هر نفسی مکلف است در هر نوزده روز یکمرتبه مجلس ضیافتی از ۱۹ نفر مؤمنین فراهم نماید آنهم نه بطریق تکلف بلکه با آنچه مقدور است ولو آنکه با آب تنها باشد *

۲ - در باب دوم از واحد دهم در چگونگی حجاب عین عبارت این است.

«ان الله قد اذن للمؤمنين ان ينظروا في البيان من الحروف و الحروفات ان ينظروا اليهن و هن ان ينظرن اليهن اذا شاعوا و اوشان من غير ان يشهدوا او يشهدن ما لا يحب الله في نظرهم و نظرهن و الله يريد ان يخلق بينكم و بينهن ما اتم به في الرضوان تتجايبون *

۳ - در باب هیجدهم از واحد نهم وارد است که در موقع فوت نفوس نباید شیون

کرد و جامه درید و مخصوصاً زدن بر سر و صورت ممنوع است *

«اتم لا تخرقون لباسكم ولا تضربون على ابدانكم حين من يميت منكم من احد ابدانها ...»

۴ - در باب یازدهم از واحد نهم وارد شده که خرید و فروش عناصر اربعه

ممنوع است * لا تبیعون عناصر الرباع ولا تشترون ...»

۵ - در باب دهم از واحد هشتم باز راجع بحجاب ذکر شده است.

«ما يخص این باب آنکه اذن داده شده هر نفسی که در طایفه ای تربیت کرده شود بر نظر و تکلم سواء آنکه بر هیكل هیكل باشد یا دائره (۱) و در وقت احتیاج اذن داده شده تکلم مرء با مرءه بقدریکه کفایت کند در ظهور ثمر و اگر از بیست و هشت کلمه تجاوز نشود اقرب بقوی است و اگر مفید نیفتد زیاده اذن داده شده و مراد از طایفه عرف آن است نه عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه این را يك طایفه گویند *

۶ - در باب سوم از واحد پنجم وارد شده است «خداوند عالم خلق فرموده کل شیئی

۱ - مراد از هیكل مرء است و دائره زن *

را با هر خود و از ظهور بیان قرار داده عدد هر سنین را عدد کلشیئی (۱) و آن را نوزده شهر قرار داده و هر شهر را نوزده روز فرموده تا آنکه کل از نقطه تحویل حمل تا منتهی الیه سیر او که بحوت منتهی می گردد در نوزده مراتب حروف واحد سیر نمایند و شهر اول را بهاء و آخر را علاء نامیده *

در چهارشان در باب دوم از واحد پنجم اسامی ایام هفته را بطریق ذیل معین نموده.

روز شنبه جلال - یکشنبه جمال - دوشنبه کمال - سه شنبه فضال - چهارشنبه

عدال - پنجشنبه استجلال - جمعه استقلال و هم در این باب است که باید در موقع نوشتن

کتاب یا نامه اسم روز و ماه و سال را یادداشت کرد * مثل ان حینئذ یوم الاستقلال من

یوم العلم من شهر العلم من سنة الجواب ...»

و باز در همان کتاب اسامی شهر برترتیب زیر معین شده.

ماه اول بهاء - ۲ - جلال - ۳ - جمال - ۴ - عظمت - ۵ - نور - ۶ - رحمت - ۷ - کلمات - ۸ - اسماء

۹ - کمال - ۱۰ - عزت - ۱۱ - مشیت - ۱۲ - علم - ۱۳ - قدرت - ۱۴ - قول - ۱۵ - مسائل

۱۶ - شرف - ۱۷ - سلطان - ۱۸ - ملک - ۱۹ - علاء و چون هر ماهی نوزده روز است ایام را

نیز باید بهمین اسامی خواند.

۷ - در باب چهارم از واحد پنجم بیان وارد است که اسامی نفوس طوری باید

باشد که همه منسوب بخدا باشد مثل جلال الله و کمال الله و بهاء الله و عبدالله و غیره.

۸ - در باب سیزدهم از واحد پنجم ذکر شده که هر نفسی مکلف است بنوشتن

کتابی بنام کتاب وصیت و شرح آن در همان باب بتفصیل بیان شده است.

۹ - در باب هیجدهم از واحد پنجم راجع بمعاملات اینطور ایراد شده *

«ما يخص این باب آنکه خداوند اذن فرموده در بیع و شری بتحقیق رضا بینهما

و اذن فرموده صغیر و کبیر و حر و مملوک را همین قدر که استعلام رضا شود از طرفین بیع

و شری صحیح می گردد در بیان اگر چه با اشاره یا نفس عمل باشد و اذن فرموده خداوند

تجار را در تنزیلی که داب است امروز مابین ایشان و بر آنکه تناقص و تضاید باجل در

۱ - سال را شمسی قرار داده در ۱۹ ماه و هر ماهی نوزده روز و ۵ روزی که در آخر

سال میماند حساب نکرده بعنوان ایام نقاط جشن می گیرند *

معاملات خود قرار دهند تا آنکه کل در سعه فضل و رحمت حق شاکر باشند.

۱۰ - در باب نوزدهم از واحد پنجم وارد است که (مقدار هر مثقال ذهب نوزده نخود گردد و همچنین فضه و بهاء هر دو با آنچه ظاهر است امروز و اگر خواهند صرف نمایند هر یکی را بنوزده صرف شود که بر آید مؤمنین بیان غیر فضه و ذهب منقلب نگردد تا آنکه کل در سعه فضل حق شاکر گردند.

۱۱ - در باب پنجم از واحد ششم وارد شده است که مردان در حین ملاقات بجای سلام الله اکبر گویند و جواب بالله اعظم شنوند و زنان بالله ایهی و جواب بالله اجمل گویند.

۱۲ - در باب چهاردهم از واحد ششم راجع بچشم نوزدهم دستور چنین است (ملخص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایام یومی را منسوب بخود نموده و آنرا یوم الله خوانده و ضامن شده هر که حق و حرمت آن یوم را شناسد و آنچه خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد او را و يك مثقال ذهب صرف در آن مثل ۳۶۱ مثقال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد و همین قسم در کل اعمال و شئون خیر جاری نموده امر الله را و آن یومی است که شمس منتقل میگردد از برج حوت بحمل در حین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار سزاوار است که اقل از عدد واحد (۱) آلاء نباشد و فوق «ستغاث» (۲) و در این بین هر کس هر چه تواند اذن الله از برای او بوده و هست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده تلذذ بآلاء و نعماء متعدده در حین واحد تا آنکه حق آشنایی کامل گردد نزد آن نفس و همچنین در ضیافت محبوب است که بر يك نعمت شود ولی اعلای آن و همچنین در عادت لیل و نهار بر يك نعمت مثلند شوند در مجلس واحد و تعدد الاء و نعماء را بتعدد مجالس قرار دهند که این اقرب است بقوی عند الله.

«و ان یوم یوم نقطه است و هیجده روز بعد از آن ایام حروف حی است که اشرف است از ایام هیجده شهر.

۱۳ - باب پانزدهم از واحد ششم راجع باحترام موعود بیان یعنی (من یظفره الله) دستور داده شده که هر کس نام او را بشنود محض احترام باید از جای خود بلند شود و تفصیل آن در همان باب مشروحا ذکر شده است.

۱۴ - در باب شانزدهم از واحد ششم راجع بمسافرت چنین وارد است. «ملخص این باب آنکه اذن داده شده سفر بسوی بیت و مقعد نقطه اگر استطاعت از برای او باشد و زیارت مقاعد حروف حی و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهد و دولت این اذن داده نشده و در تجارت هر گاه ماخلق عنه (۱) نزد او باشد بایستی نیست از برای او و اگر نبوده زیاده از دو حول دربر اذن داده نشده الا آنکه سبیل آن قدر همین باشد که آنوقت از برای او اذن الله هست زیاده از آن و در بحر زیاده از پنج حول اذن داده نشده و مبدء حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر آن و اگر تجاوز نماید اگر مقتدر است دو یست و دو مثقال ذهب و الا از فضه بر آن طوری که حکم شده داده باشد که از حدود الله است.

«و سفر جایز نیست الا بعد از استطاعت بر روح و ریحان...»
«و امر شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را بغیر اذن او یا آنکه بکفم او را در سفر مجبورا حرکت دهد یا آنکه او را از بیت خود بغیر اذن او بیرون آورد بر اینکه نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تعدی کند از این حکم بر شهادت بیان فرض است که جزای تعدی او نود و پنج مثقال ذهب در حق او حکم نمایند و هر نفسی که عالم شود جبر نفسی نفسی را بر او است که منع نماید و اگر تغافل ورزد نوزده یوم حلال نمیکرد بر او اقتران و بعد از انقضای او نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد و الا از فضه و اگر نه نوزده مرتبه استغفار کند که آنوقت حلال میگردد بر او اقتران و بعد از استطاعت احدهما بر او است اتفاق بسوی شهادت بیان که ایشان بر اهل احتیاج اتفاق کنند بر نفوس خود اگر مکلف باشند و الا بر مؤذنین و اهل احتیاج از مؤمنین در هر موقوف که هست محمود است...» و در سفر بعد منازل ممنوع بوده و هست و هر قدر که منازل اقرب و اخف گردد عند الله محبوبتر است و اگر منزلی که توان بکروز رفت دور و زود بر خداست که مضاعف فرماید رزق او را و اگر در منزلی بر حیوانی مشقت شود طلب قیمت میکند از خداوند

بر مالك خود در هر حال بايد ملاحظه نمود حد هر حيوان را كه بعد از ورود مالك او در بيان غير از اخفاء از تحمل او بر او وارد سازد كه نفعی كه از آن بر مي دارد از برای او نفعی نمی بخشد و در سفر مراعات حال اضعف بايد نمود در هر حال و آنچه مترتب كلفت و مشقت است ممنوع بوده و هست الاسبل روح و ريحان بر مقدار نكهه من قبل الله مقدر شده و مراعات پيادگان در هر حال محبوب بوده و هست و اگر نفسی نفسی را در سبيل رضای حق بگذرد سوار كند ثواب يك حج در نامه عمل او نوشته میشود و كدام فضل است از اين عظيمتر اگر کسی موفق شود در سبيل خداوند و هر گاه سفر را كل ميدان كند بر روح و ريحان قطعه ای ميگذرد از قطع رضوان آنچه قبل حكم شده بواسطه احتياج كل بوده كه بملاحظه های نفع جزئی تعب بر نفس خود و ديگران وارد ميآورند والا اگر بر روح و ريحان می بود اين نوع حكم نمی شد و اسفار اعراب امروز شاهد است بر آن حكمی كه قبل شده ... *

۱۵ - در باب ششم از احوال هفتم وارد است .

* و از اين جهة است كه حرام شده در بيان اقتران نفسی با غير سنخ خود و بر عرفی كه كل بر اوظاهر اند بر كل است ملاحظه آن علماء در سلسله خود و حكام در سلسله خود و تجار در سلسله خود و ساير كسب در حد سلسله خود تا آنكه هيچ نفسی نبيند غير جنس خود را زيرا كه لايق نيست كه شمس حقيقت را درك نمايد الا عیونی كه غير الله را نمی بينند .

۱۶ - در باب نهم از احوال هشتم است كه هر كس اعمال خيری نموده در كتاب خود ثبت نمايد *

* ملخص اين باب آنكه از مبدء ظهوری تا ظهوری ديگر اذن داده شده كه هر نفسی نويسد در كتاب خود بخط خود يا بخط ديگری آنچه در بيان كسب نموده و همچنين اگر قبل از دخول خود كسب دون خيری نموده تا آنكه در قيامت بعد عاملين در ظهور قبل جزا داده شوند اگر محتجب از شمس حقيقت نكردند .

۱۷ - در باب شانزدهم از احوال هشتم است .

(ملخص اين باب آنكه بعد از آنكه شمس بپهای صد مثقال ذهب رسيد بر مالك آن است كه نوزده مثقال بحروف واحد و يك مثقال لاجل نار اگر در ظهور شجره حقيقت است

اطاعت امر خداوند نمايد و اگر ليل طالع شد بذريات آن حروف مينسازند كل و اگر نباشد بان هقترن مينسازند بين دو نفس را و مثقال نار را حفظ مينمايند تا بمن بظهور الله رد شود و در نزد ظهور او منقطع ميگردد حكم اقتران و عطاء بذريات الا باذن او .

۱۸ - در باب نهم از احوال هشتم وارد است .

(و بدانكه بعد از آنكه عدد ذهب و فضه بعد كل حروف رسد با عشر غيبية شش هزار و پنج ميشود .)

(از اين جهة امر شده بعد از بلاغ اين دو بيان حد و دو پنج مثقال از هر يك الله برداشته شود و در ظهور نقطه چه در اولی و چه در آخری باذن او عمل شود و در مابينهما به نوزده نفر از اولو الطاعه كه اذن دهد بر هر يكی عدد هاء قسمت شود و ذكر آن در مواقع آن خواهد شد و اين است كه تا يوم قيامت می ماند و مؤمنين بان عمل ميكند و از هر تجارتي اعظمتر بوده و هست زيرا كه در آن تغييری و تبديلی نخواهد شد تا قيامت ديگر)

۱۹ - در باب اول از احوال نهم است كه در مجامع و محافل بايد جای جلوس

۱۹ نفر را همیشه خالی گذارد كه اگر در آن موقع من بظهور الله و حروف حي آن وارد گردند محلی برای جلوس آنها باشد و هر گاه محل كافی نباشد فقط جای يكتفر را خالی بگذارند لاجل ورود من بظهور الله .

۲۰ - در باب يازدهم از احوال دهم است كه بر حيوانی نبايد دون طاقتش تحميل

کرد و همچنين سوار بر گاو نبايد شد و هيچ حيوانی را بدون ركاب و لجام سوار نشوند و همچنين سوار بر حيوانی نشوند كه نتواند خود را حفظ نمايند .

۲۱ - تخم مرغ را قبل از طبخ نبايد چيزی زد كه محتوی آن خراب شود زيرا كه

رزق نقطه بوده است در ايام قيامت .

۲۲ - در كتاب چهار شان در باب نوزدهم از واحد چهارم وارد است كه مالك

نگريد چيز را كه نفس شما از آن كراحت داشته باشد و از رؤيت آن محزون گرديد و باز در همان باب است كه از حدود بيان تجاوز نكنيد و دستورات و احكام را بر طبق

آن قرار دهيد و مانند مجتهدين قبل رسيد حتى نام مجتهد هم بر خود نگذاريد و از از خودتان چيزی اختراع نكنيد .

۲۳ - در باب یازدهم از واحدهم نهم بیان وارد است .

(و نظر بآنکه عناصر بتمامها در ظاهر بفروش نمیرسد و رتبه هوا مشهود نمیگردد نهی شده اینک نفس که جامع عناصر است مطلق بخريد و فروش داخل نشده اهل بیان مطلق از این عمل احتراز نموده نفس انسانی را نخرند و نفروشد این است نهی حقیقت در امر عناصر ..)

۲۴ - در باب نهم از واحد یازدهم است . (هرگاه مجلسی منعقد شود و در آن ابتهاج و سرور میا و اسباب ابتهاجی آشکار نشینید در آن مجلس مگر در اطراف آن تا آنکه ارتفاع و قار شما در حد کمال آشکار شده در نهایت امتناع و ابتهاج مرتفع گردید . و اگر کسی در این نوع مجالس وارد شود باید نهایت اکرام و اعزاز را در حق او بعمل آورد و رعایت حرمت او را نموده در محل شایسته بنشاند . (نه چنانچه در این ظهور بر شجره حقیقت وارد شده زمانی که بر بساط عرف جبراً داخل شده مکان نشستن نبوده و آن ذات حقیقت را مقعد عزى نشانده بل در صف نعال بعد از ورود بر آنها بجائی غیر لایق بشان خود نشسته اند و حاضران هر يك بنحوی تکلم نموده و آنچه از حقارت بوده لسانافرو نگذاشته اند حتی آنکه واقع شد آنچه شدم) (۱) .

۲۵ - در چهارشان در باب یازدهم از واحد دهم وارد است که اهل بیان باید در صنایع کوشش کنند و مانند اروپائیان مراحل ترقی را طی کنند و از صنایع خود دیگران را منتفع نمایند .

(ان یا اولی البیان فلتزین انفسکم علی شان لو بقی عنکم من اثر بعد من بظهوره الله یتفع بصنایعکم ما بظهر بعد ذلک بمثل ما کنتم یومئذ عن صنایع الانجیلین لنتقم و من سکر الارسیون لاکلین و لتکون خیرامة لیترب کل ذی ظهور لیطالعکم بظهوره فانکم تصبرون بما عندکم)

۲۶ - در باب هفدهم از واحد دهم چهارشان وارد است که در این عالم هر چیزی باید با اسباب خودش ایجاد گردد مانند آنکه اروپائیان با فراهم نمودن وسایل و اسباب مظفر و غالب شده اند شما نیز باید پیروی آنها را کرده در امور خود با اسباب ظفر

۱ - این قسمت از ابوابی است که صبح ازل بعنوان متمم از بیان فارسی نوشته است

باید زیرا که حق و باطل هر دو با اسباب در این عالم متحرکند و منتظر امور غیبیه موهومه نباشید .

(ان فی ذلک العالم یجری کل شیء باسبابه فانظر فی الانجیلین کیف هم باسباب ما عندهم قد ظفروا علی امرهم و لو انهم لاریب انهم لم یكون علی رضاء من الله وانک انت فی مقام الحق لاسبیل لک الا و ان ترفعن امر الله باسبابه ان تکون مثل من لم یكون فی دینک فی الاسباب لتظفر علی امرک ان الحق و الباطل کلتیها باسباب ذلک الملک یتحرک الا ان الحق حق فی تحرکه و الباطل لا یستحق بشیء و یتحرک بغیر حق فاستمسک هذین و لا تنتظر امور غیبیه موهومیة فان الامر ظاهر و الحکم بآهر قد هدک الله سبل الحق فی البیان فاستمسک به فان کل بامر الله قائمون .)

۲۷ - و باز در همان کتاب دستور است که هر کس باید مشغول کسبی باشد و با کسب و معلومات خود از فقر و فاقه رهایی یابد و بهترین کسبها تجارت است و زنان باید بخانه داری مشغول و وسایل آسایش شما و خودشان را فراهم کنند .

(قل کتب الله علی کل نفس ان یتسکب لنفسها کل علی حدها ذلک من فضل الله و رحمة لعلکم فی سبیل رزقکم لاتحزون و بما یظهر من عضدیکم من ملک الله تملکون و لم یکن علی نساءکم من هذا قد افرعن الله لانفسکم و انفسهن ذلک من فضل الله علیهن و علیکم لعلکم تشکرون و لکن الله کتب علیکم بان تتکسبون بما انتم فاقتم فی ایاکم لتسدون طوبی للذینهم یسترزقون بما هم من سبیل علمهم بما نزل فی البیان و هم بذکر الله هم موقنون قل ان ما اختار الله لمحمد من قبل ثم لعلی قبل محمد من بعد التجارة اتم بها لتغنیون ثم لتعززون سبحانک اللهم فانزل برکات السموات و الارض و ما بینهم ما علی الذینهم یتجرون فی الارض و هم فی تجارتهم ینصفون یحبون لدینهم ما هم لانفسهم یحبون اللهم ارفعهم و عززهم و اغنهم من عندک انک کنت علی کل شیء قدیر)

۲۸ - در باب هفتم از واحد ششم چهارشان است که شب موقع خواب بدون چراغ نباید خوابید مگر اینکه روشنائی ماه شما را از چراغ بی نیاز کند و هیچوقت در اطراف تاریک یا محل دیگری که تاریک باشد بدون روشنائی داخل نشوید .

۲۹ - برای کسیکه قادر باشد امر است بر الماسی که مانند ندانسته باشد کلمه

سبحان الله را منقوش نماید و بدست خود بقاء امر پروردگار خود برساند .
(کتاب الله علی من یقدر ان یملك ان ینقش علی الناس من ام یکن له عدل سبحان الله و لیوصلن بیدیه الی القائم امر و به یوم الذی یظهره . . .) (چهارشان و صحیفه بلا اسم)
۳۰ - بر هر نفسی ضرور است که لعل زردی را مالک گردد و بر آن کلمه الحمد لله را نقش نماید و برساند بکسیکه اول بشارت ظهور من یظهره الله را باو میدهد .
(کتاب الله علی کل نفس ان تملك لعل الاصفرون نقش علیه الحمد لله و لتوصلنه لمن یوصلن الیه الاول فی یوم الذی یظهر بامر الله علی العالمین . . .) (صحیفه بلا اسم و چهارشان)

۳۱ - بر هر نفسی واجب است که کلمه توحید را بر زمره سبز منقوش کرده و برساند بکسیکه کتاب الله را در یوم حق و یوم دین قرائت میکند .

(فلتقن کلمة التوحید علی الزمرد الاخضر و لتوصلن الی الذی یتلو کتاب الله فی یوم الحق یوم الدین ...) (صحیفه بلا اسم)

۳۲ - و کسیکه قدرت داشته باشد بر یاقوت چنانچه ذکر شد نقش نماید

(و ما یقدر علی یاقوت مثل ما قد امرنا و کان الله علیماً قدیراً) (صحیفه بلا اسم)

۳۳ - فرض است بر خوش نویسی که خط آن بلا عدل باشد هزار آیه نوشته و وصیت کند که برسانند بسوی نقطه .

(و من یکن له خط لم یکن له عدل فی ایامه فلیکتبن الف آیه الله و لیوصلن بان یوصلن الی النقطة لیجزیه الله یوم القیمه برحمته انه بکل شیئی علیم) (صحیفه بلا اسم)

۳۴ - واجب است همینکه مقدار طلا و نقره نزدیک کسی بمقدار شش هزار و پنج مثقال رسید سدس آنرا برای خدا بدهد .

(و انما الفضة والذهب اذا بلغ ما اتم توزنون ستة الف وخمس مثقال فاذا سده لله فلیأخذن الله عنکم و کل عنه یستلون) (صحیفه بلا اسم)

۳۵ - فرض است که آثار الله را باعلی درجه امکان حفظ نمود . (فلتحفظن آثار الله بما اتم علیه مقتدرون ..)

(فلتحفظن کل منازل فی البیان فان هذا رزق الله للعالمین ثم تحفظن کل منازل

من عند الله علی حق ما اتم علیه مقتدرون .)

(یا ایها الذین اوتوا العلم فلتحفظن کل منازل من عند نقطة البیان اشد حفظاً من اعینکم بل لاشد حرزاً من آیات افتدیکم) (چهارشان باب دوازدهم از واحد هشتم)

۳۶ - نظریانکه از اول عمر الی آخر در ملک خدا تصرفاتی میکنید پس بشناسی

تصرفات نمائید که آنرا همیشه دوست داشته باشید و احدی حزن در آن مشاهده ننماید .

(انتم من اول عمرکم الی آخره فی ملک الله تصرفون فلتصرفن علی شأن تحبون ذلك)

(قل ان من اول عمرکم الی حین ما اتم تقبضون کم تصرفون فی ملک الله و ان

تجمان ما عندکم بما یجب به انفسکم لتلاشید علیکم احد من حزن هذا من فضل الله علیکم

لعلکم تشکرون) (چهارشان)

۳۷ - خداوند دوست میدارد که کل ماعلی الارض باعلی درجه امکان در منتهی

ظهور و جلوه خود باشد زیرا که هر چیز که بدرجه کمال خود رسید داخل در جنت می

گردد و باید در ملک خدا با روح و ریحان سکونت داشته باشید و باید اشیائی را مالک شوید

که دوست داشته باشید و از آنچه کراهت دارید و محزون میشوید دوری کنید .

(قل یحب الله ان یجعلن کل ماعلی الارض بما یمكن فی کلیشی لعلکم اتم بکل ذلك

فی رضوان البیان لتشکرون قل اذا بلغ امکان کلیشی الی اعلی ظهوره فاذا قد دخل فی

رضوان ربه فعلیکم ان تشکرون) (انتم فی ملک الله بالروح والریحان لتسکنون)

قل ان تملکن من شیئی تحبونه انفسکم فاذا اتم بذلك متلذذون و ان تملکون ما

یکره به انفسکم فانکم اتم بانفسکم بهذا محزونون ...

و باز در همان باب است که همیشه ناظر باشید چیزهاییکه اسباب عزت نفس شما

بشود و مکان هر شیئی را بطوریکه دوست میدارید قرار دهید و لو آنکه صفحه کاغذی باشد

تمام اینها نیست مگر اینکه دقت نظر حاصل کنید و از جزئیات غفلت ننمائید و در حزن

داخل نشوید و از مراقبت در جزئیات عادت کنید بمراقبت در کلیات بدرستیکه پروردگار

شما میخواهد که کل جزئی و کلی همه در افاق باشد که فوق آن تصور نیاید و همیشه

بدین آنها فرحناک باشید و هر چه را مالک میشوید مانند جوهر طرزی تربیت کنید و

حفظ نمائید .

(فلنظرون الى من يرجع عن انفسكم ان اتم في رضوان البيان لتنظرون فلا تملكون
مالا تحبون انفسكم وتبدلوه مكان ذلك مانحين به انفسكم ولو كان لوح قرطاس ان اتم
عليه مقتدرون قل كل ذلك لتدققون ابصاركم لثلاث حجب عن جزئي ولاتلتفتون اليه و
اتم في حزن تدخلون ان اتم تراقبن كل كلي لتراقبن كل جزئي فان ربما رب السموات
والارض وما بينهما ليحبن ان يوصلن كل جزئي وكل الى افق لا يمكن عنده فوقه ليشكرن
الله رب عباد الذينهم به فرحون هذاما وصاكم الله في البيان لعلكم الى يوم من يظهره الله كل
ملككم وما اتم تملكون مثل جوهر طرز لثريون ثم لتحفظون)
(چهارشان باب سيزدهم ازواحد هشتم)

۳۸ - درباب دهم ازواحد ششم بیان است .

(ملخص این باب آنکه هیچ شعاری در بیان محبوبترینست نزد خداوند که در ید او
انگشتی باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد ابن آبه عظیمه
(قل الله حق وان مادون الله خلق وكل له عابدون)

ودر همین باب است (واگر نفسی خواهد خود را در حرز حق داخل نماید بر عقیق
مدوری امر نماید که نقش شود به شکل دائره معروفه که بهیچ واحد است و در اول
آیه الکرسی و در ثانی اسماء دایره و در ثالث حروف بسمله و در رابع اسماء سته و در خامس
آنچه مناسب حال و قصد او باشد که نوزده حرف متجاوز نباشد و اگر در دایره اول و ثانی
هم حروف تسعة عشر را نویسد محبوب است نزد حق ...)

فصل هشتم در طهارت و نظافت

۱ - درباب چهاردهم ازواحد پنجم بیان است .

(و هیچ شئی در بیان احب نزد خداوند نیست از طهارت و نظافت .)
(و خداوند در بیان دوست نمیدارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست
میدارد که کل با منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از
خود ایشان کره نداشته باشد چگونه و دیگری ..)

۲ - درباب دوم ازواحد ششم راجع بآب بیانات مفصلی است که خلاصه آن این است .
(نخست آنکه حکم کر برداشته شده و ثانیاً آب کم باز باد هر دو طاهر است بشرط آن
که کاملاً صاف و زلال و چیزی آلوده نباشد و در هر منزلی باید حوض یا منبعی باشد که
تطهیر بسمولت انجام باید ولی آب آن نباید از حیث رنگ و طعم و بو تغییر یافته باشد .)
۳ - درباب سوم از همین واحد است .

(از این جهت امر شد در بیان که هیچ ارضی را بر آن ساکن نگردند الا آنکه در آن
محل تلطیفی بنا کنند بنحویکه اگر بومی مؤمنی مبتلا گردد تواند به منتهای حد تلطیف
عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن بقدری که امر شده در تلطیف در او امر دیگر نشده ...)
۴ - درباب نهم ازواحد ششم وارد است .

(ملخص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده بلباس حریر هر نفسی را در هر شأن
و همچنین در استعمال ذهب و فضه تا آنکه کل در این جنت بآنچه سبب سکون قلوب
عباد است رسیده ...)

۵ - درباب ششم ازواحد هشتم ذکر شده است .

(ملخص این باب آنکه در بیان اذن داده شده بتلطیف و نظافت یا علی مایمکن در
امکان و اگر در چهار روز یکمرتبه اخذ افطار و شعر و مایتمجل به المرء نماید محبوب
بوده عند الله و هست و تطهیر البسه و تلطیف آن هر چه اقرب تر شود اقرب بتلطیف بوده و هست
و حنا اذن داده شده چه کل بدن چه بعضی آن اگر بر صدور که محل حب الله هست بکلمه

اللهم در اولوالد و ابر و الرحمن در اولوالهیا کل بر احسن خط باسباب ان که منطیع شود محبوب بوده و اذن داده شده و بر زیاده از این کلمات هم اذن داده شده و نوره اگر عادت باشد نفسی را بفضل حروف حاء ذکر شده و بر بدین ورجلین اگر دأب نبوده محبوب نبوده از برای او ولی در کل بدن اذن داده شده زیرا که اخذ هیچ شعری نمیشود مگر آنکه هفتاد نوع بلا از بدن او مرتفع میگردد باذن الله و سزاوار است عبد که نظر نماید در مرآت و شاهد شود خلق خود را و شاگرد شود محبوب خود را بر حسن حسن خود والا استغفار اکند محبوب خود را ...)

۶ - در باب هشتم از واحد هشتم است .

(ملخص این باب آنکه اذن داده شده تبعض شعر رأس و اخذ آن از وجه لاجل قوه آن که بر صورت حسن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال امر شده .)

۷ - در باب دهم از واحد نهم وارد است .

(و بدانکه تطهیر در بیان اقرب قربات و افضل طاعات بوده و هست مثلاً سمع خود را طاهر کن از این که ذکر دون الله نشنوی و عین خود را که نبینی و فؤاد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نکردی و بد خود را که نویسی و علم خود را که احاطه ندهی و قلب خود را که بر او خطوط ندهی و هم چنین کل شئون خود را تا آنکه در صرف جنت حب پرورش کنی ...)

۸ - در باب چهاردهم از همین واحد است که باید در رأس هر نوزده سال در صورت استطاعت کل اسباب واثاثیه منزل را تجدید نمود (اتم کل اسبابکم بعد ان تکمل تسعة عشر سنة ان تستطیعون لتجددوا ...)

۹ - در باب اول از واحد دهم وارد است که از سبک و غیره احتراز نکنید و اگر موی مرطوبی از آن شمارا تماس کند بهتر آن است که تلطیف و تنظیف خود نمائید . (فلا تخرزن عن الکلب و غیره و ان یمسکم شعر رطب منه الا و اتم نجون ان تنظفون ...)

۱۰ - علاوه بر اینکه استعمال عطریات دستور داده شده در باب هفتم از همین واحد وارد است که هر نفسی باید بلوری از عطر ممتاز بدست خود از طرف نقطه بیان بمن ینظره الله برساند . (فلتبلغن الی من ینظره الله کل نفس عنکم بلور عطر ممتنع منیع من عند نقطة البیان ثم ین بدی الله تسجدون باید یکم لا بادی دونکم الا و اتم لا تستطیعون ...)

۱۱ - استعمال ظروف بلور در هر حال دستور داده شده و در باب نهم از همین واحد وارد است که هر نفسی مکلف است که نوزده پارچه اشیاء بلورین ممتازی را مالک باشد . (فلیملکن عن کل نفس من اسباب بلور ممتنع رفیع عدد الواحد علی قدرها بتمکن و ان یستطیع ولم یملک کتب علیه ان ینفق تسعة عشر مثقالاً من الذهب جداً فی کتاب الله لعلکم تتقون ۰۰۰)

۱۲ - در صحیفه الاحکام است که هر نفسی مأ ذون است که دوشیزه بکری را استخدام نماید .

(کتب الله ان تکنون عند کل نفس من بکر ینخدمه فی اللیل و النهار و ان قیلاً منکم ما تشکرون ۰۰۰)

۱۳ - و در باب ششم از واحد هشتم وارد است .

(و در بیان نهی شده از هر چه حجاب لطافت شود حتی اگر نفسی در جسد خود علم بنده بمرساند یا در لباس خود عدل همین که مکروه داشته باشد او را نزد نفس خود محبوب نیست که بین بدی الله بان حال نازل شود لعل کل در بیان مری باین تربیت شده لعل در بوم ظهور حقیقت مایکره در مؤمنین بخود مشاهده نماید کور درجه بدرجه و شیئا فشیئا ترقی مینماید که اگر کسی قمیصی پوشد و عرق کند تبدیل میکند او را چگونه که با آن صبر کند ولی هنوز آن درجه اهل این ظهور نمیتوانند سیر نمود اگر فاصله تلطیف ابدان تلطیف البسه هم شود در لطافت پرورش خواهند نمود و هر چه زودتر شود محبوبتر بوده عند الله و اگر کسی را ممکن نشود حزنی از برای او نباشد که بحب او تلطیف را باو عطا کرده میشود ثواب آن ولی بر هر نفسی حتم بوده و هست که مراقب باشد که آنچه در قوما و ممکن است در نفس خود اظهار نماید ۰۰۰)

۱۴ - در چهار شان در باب هیجدهم از واحد هفتم از خداوند درخواست میکند که کل اهل بیان را بر صفت طهارت و نظافت و زاهت تربیت نماید .

(فلتربین- اللهم کل من فی البیان علی صفة الطهر و الطهارة و سمة اللطیف و الزاهة لئلا تشهد يوم القيمة بما لا تحببه انک کت علی کلشیئ قديراً ۰۰۰)

۱۵ - در باب بعد است که خداوند دوست داشته و میدارد طهارت و لطیف و نظافت را بقدری

که ممکن است باید جسد را تمیز نگاهداشت و همچنین لباس را باید در منتهای نظافت نگاهداشت ولی نباید آنقدر آب استعمال کرد که لون بدن تغییر کند.

(و ان الله قد احب وحب الطهر والطهارة ثم اللطف والتطافه فاستطهر جسدك بما تستطيع اليه من سبيل ثم لباسك مثل هذا ولكن ما اردت هذا بان تستعملن الماء وتغسلن في الماء بما يغیر بدنك فان كلتيهما مردودتان عند الله ۰۰۰)

و باز در همین باب است که باید از وسواس دوری کرد زیرا که وسواس از صفات شیطانی است فقط باید ظاهر بدن طیب و ظاهر باشد بقدریکه ممکن است بر نهج روح و ریحان و لطف و احسان.

(فلتستعین بالله من الوسواس فان هذا من صفة الخناس ای عبدلم یحب الله یظهر التقوی لله و اذا عرف الله نفسه لم یبق عنده ای عن نفسه الذی دون طاهر عند الله مثل اول من لم یؤمن باول من امن فلتستعین بالله عن مثل ذلك ولكنک طیب ظاهرک و اظهر بما استطعت علی الروح والریحان ثم اللطف والاحسان بما استطعت الیه سبیلا ۰۰۰)

۱۶ - در صیغه بلا اسم است که اگر خواستی زیارت نقطه یا یکی از حروف حی بروی باید خود را بحق لطافت تلطیف نمایی حتی اگر علم پیدا کنی که در جسد تو موی زایدی هست باید آنرا اصلاح نمایی و یا کیزه ترین لباس خود را بپوشی نه اینکه از حیث قیمت اعلی باشد بلکه اگر جامه کهنه هم باشد باید در منتهای لطافت و نظافت باشد بطوریکه اگر بدانی در آن لکه سیاهی از پشه یا مگسی باشد باید آنرا از خود دور نمایی پس وقتی که خود را باین شان ایهی و لطف اعلی دیدی خاتمی از عقیق سرخ در انگشت قرار داده و بعد زیارت مشغول شو.

(فاذا اردت زیارة النقطة او احد من حروف الحی فلتلطفن نفسك حق التلطف بحيث لو یحط علمک بان فی جسدک شعرا زایدا لا ینبغی لک جینتد و لتلبسن اطهر لباسک لا اعلا بهاء بحيث لو تلبس قمیص عتیق ظاهر طیب لطیف نظیف بحيث ولم یحط علمک علی ان فوقه سوداء من البعوضة فان علمت لا ینبغی لک فاذا وجدت نفسك علی ذلك الشان الابهی واللطف الاعلی فاجعل خاتما من العقیق الاحمر الذی هو الدلیل فی ذلك السبیل ین یدی ربک الجلیل والوفود علی الله فوق عرش التجلیل ۰۰۰)

فصل نهم در آموزش و پرورش

۱ - در باب نوزدهم از واحد چهارم بیان راجع بوظایف والدین نسبت به فرزندان وارد است *

(و آنچه مایه تقرب ایشان است رضای اقران خود و حب ذریات ایشان است که اگر نفسی آنچه تواند بر ذریه خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای او از هر طاعتی که باو تقرب جوید بسوی خداوند خود و خداوند امر فرموده والدین را که در حق ذریه خود بامتهای حبی که ممکن است در حق ایشان ظاهر سازند و آنرا حب خود خوانده ۰۰۰)

۲ - و در همین باب است *
(و امر فرموده که کل ذریات را با بویین و اخوین و اولوالقربا به خود برشتون ادبیه که دأب آن زمان است سلوک نموده که غباری بر قلوب ایشان نشسته ۰۰۰)

۳ - در باب دهم از واحد چهارم است *
(واذن داده شده اگر کسی در علمی انشائی کند چون اسم الله را و مذکور شده که ایمان باو باشد جایز است تعلم باو اگر معنون شود بکلمات نقطه ۰۰۰)

۴ - و باز در همین باب است *
(و نهی شده از انشاء ما لا یسمن ولا یغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعمله و مایه شبهه هذا و ما قد فصل فی الصرف و النحو فان قدر ما یکتفی للمتادین ما یعرف الفاعل و المفعول و مادونهما من شئونهما اذ دون ذلك لن یغفر الله العبد اذا شغل به ۰۰۰)

۵ - در باب یازدهم از واحد ششم از تنبیهات بدنی و نشستن بر زمین نهی شده است *
(ملخص این باب آنکه در هیچ حال خداوند دوست نمیدارد که هیچ نفسی مجزون گردد چگونه آنکه ضری باورسد و نهی شده که را که طفل قبل از آنکه بخمس سنین رسیده او را تادیب بلسان نمایند و بر او حزنی واقع نسازند بعد از بلوغ آن زیاده از پنج ضربه خفیف

تجاوز نکنند آنها نه بر لاجم بلکه بستری حایل کنند و بر شتون دون و قرجاری سازند چنانچه دأب اینزمان است و اگر تجاوز از خمسه نمایند نوزده یوم بر او حلال نمیگردد اقتران و اگر او را قرین نباشد بر او است که نوزده مثقال ذهب دیه تجاوز از حدود الله را دهد به آن نفس مضروب و دوست می دارد خداوند که در هر حال اهل بیان بر فوق سر بر یاعرش یا کرسی نشینند که آنوقت از عمر او محسوب نمیگردد.

۶ - در باب اول از واحد هفتم است .

(و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست میدارند که بر او نظر کنند بل در هر شیئی چنین مشاهده کن و همچنین بر عکس و در بیان هیچ شیئی را ظاهر مکن الا بر علو صنع و کمال ۰۰۰)

۷ - و باز در همین باب است .

(و مراتب خطوط مراتب اسم واحد است اول خط ابی و آخر اغلی و ما بینهما بدرجات ذکر و گویا مشاهده میشود در ظهور که صاحبان ادراک بهم میرسند که نوزده قلم را شیرین مینویسد ولی کمال در یکی بهتر است اقتران و استکمال در کل علو کمال است اگر مقرون گردد برضای محبوب ازل و مقصود لم یزل ۰۰۰)

۸ - در باب دوازدهم از واحد نهم است که باید فرزندان را بحسن خط تعلیم دهند و بهترین خطوط خط شکسته حیوان است نه میت .

۹ - در کتاب چهارشان در باب هیجدهم از واحد چهارم است که اطفال را بچیز هائیکه بر آنها دشوار است تعلیم ندهید و کمال لطف و رأفت را در حق آنها منظور دارید و تحمیل نکنید بر آنها چیز هائیکه برای آنها سودی ندارد و اگر کردید مسئولید .

(و لا تعلمن صبیانکم ما یصعب علیهم و لا تطفن بهم و ترحم علیهم و لا تعلمنهم ما یکفهم فی دینهم و لا تحملن علیهم ما لا یفهم عند الله بهم فانکم انتم کل عن ذلك لتستلون ۰۰۰)

۱۰ - در کتاب شرح ابجد بیاناتی هست که خلاصه آن این است . و بدان ای معلم که حق معلم مشتق از حکم الله است پس حق او را بشناس و قدر او را عظیم دان و در مخضر او مؤدب و موقر باش و در مقابل او نهند و با چشم و دست باو اشاره نکن و در حین تعلیم در

مقابل روی او بشین و بقدر ثلث ذراع شرعی فاصله بگیر و آنچه را که استطاعت داری باو برسان زیرا که اگر مافی الامکان را در قدم او مشار کنی باندازه تعلیم حرف (ب) که بتو تعلیم کرده است نیست و معادل حق او نمیشود... و در این مقام معلم را توصیه میکند که هیچوقت بر طفل غضب نکند و ابدا متعرض او نگردد و اگر خواست تنبیه کند بیه ضرب خفیف اکتفا کند زیرا که قلب طفل نازکتر از شیشه است و شبیه لطیف زود می کشند و خداوند این عمل را دوست نمیدارد .

(اعلم بالیتها المتعلم ان حق المعلم اشتق من حکم الله عز وجل فاعرف حقه وعظم قدره و وقر محضره و آدب حق الادب منه و هو ان لا تضجک فی طلعه و لا تشر الیه بعینک و لا ابیدک و لا تجلس حین التعلم الا فی تلقاء وجهه و کان علی قدر ثلث ذراع الشرعی و تدعوا الیه فی کل شان بشانه و تبلغ الیه فیما استطعت فان مافی الامکان لو تعدی بین قدمیه لاجل حرف الباء الذی علمک فی اول مقامک فوالذی هو ملیک فوالذی لا یلیق بقدره و لا یعادل حقه و ان ذلك حکم الله علیک فانبعه لتکون من الفائزين و اوصی فی ذلك المقام معلم اوراق شجرة الخلد فی الرضوان ان لا تضرب علی الطفل ابدا و لا تعرض عنه سرمد و لا تضربه الا لثلاثة ضرب خفیفه و ان لم تفعل ذلك لحق علی الله بان لا یسخط علیک ابدا ان قلب الصغیر ارق من الزجاجة و ان الشیئی لطیف یکسر و لا یرضی الله لقلب احد هذا...)

۱۱ - در باب هیجدهم از واحد دهم چهارشان وارد است که باید کلمات الله را با حسن خط نوشت و در اطراف و حواشی کتابها نباید چیزی نوشت و کتابها را حتی الامکان سبک وزن باید قرارداد .

(و لا یحل لکم الا و ان تکتبن کلمات الله باحسن ما انتم علیہ مقتدیون و لا تضعین کتبکم بما انتم فی حولها تکتبون فلتجعلن کل کتبکم اخف ما انتم علیہ مستطیعون فان کل ما نزل فی البیان ورقة لطیفه الی من یظهره الله انتم بالحق الیه لتؤدب تلك امانة الله فی ابیدیکم بان تبلغن الی من یظهره الله و انتم بما یامرکم من عند الله تتبعون)

۱۲ - در باب یازدهم از واحد یازدهم چهارشان است که باید اطفال را در صغرسن با خطوط بدیعه تربیت کرد و نزد استادانی گذارد که از حیث خط ممتاز باشند و لکن طوری نشود که اسباب حزن آنها فراهم گردد .

بلکه باید وسایل تشویق آنها را فراهم کرد که بطیب خاطر تعلیم گیرند تا کنون خداوند شمس حقیقت را بخط غیر مجذوب ظاهر نکرده است همانطور که در این ظهور باخط عز مجبوب ظاهر کرده است. و باید خطوط را طوری در کتاب تنظیم کنید که اول آن باآخر فرقی نداشته باشد و باید کتب خود را حفظ کنید و آنچه که خداوند دوست میدارد در آن نویسد بلکه بمنتهی درجه خوبی و کمال آنها را تنظیم و ترتیب کنید.

(ولترین ذریاتکم من صغرم بدایع خطوطکم من عند الذین هم علی ائمه العز بکتبون و احسن الصنع یظهرون ولترینهم فی ذلک علی حق ما اتم علیه لمستطیعون و لکنکم لاتحزنونهم الاوما هم به یجذبون لتریون سبحانک اللهم صل علی من علمنی ائمه الخط من عندک بماقد احطت به علما من فضلک انک کنت بککشیتی محیط قل الی حیثنما اطالع الله شمس الحقیقه علی خط غیر مجذوب مثل ماقد اطالع فی ذلک الظهور و اتاه من عنده خط عز مجبوب ذلک من فضل الله علی و علی الذینهم الی کلمات الله ینظرون...)

(قل و لتنظم من خطوطکم فی کتبکم بما اتم به یجذبون و انما یکتب قلمکم فی اول کتابکم فلنکتبن بشل هذا فی آخر کتابکم لتلا یتغیر خطوطکم و اتم فی عدل الله تسلكون و لتحفظن کتبکم و لاتکتبن فیها الا بحب الله ان ینظر الیه و اتم مثل طرزالابی فیہ تصنعون ثم مثل ذلک لتحفظون قل ان میزان خطوطکم ان اتم تجون ان تعدلون او یکتب احد الف الف ولم یتغیر بین ذلک من الف فاذا ذلک خط الاعدل فی کتاب الله اتم مثل ذلک فی الروح و الریحان انفسکم لتریون...)

۱۳ - در چهار شان باب دوازدهم از واحد پانزدهم است که فرزندان را بعلم نحو و صرف و حکمت بیان و حروف و طلسمات تعلیم دهید و علم حروف علم ظاهر کلمات است و طلسمات علم اعداد که از آن جمله است علم حساب ...

و متابعت انفس خود را بکنید آنچه اختراع کرده اید از قبل مثل معانی و منطق و اصول و فقه و نجوم و ریاضی و در آنها عمر خود را صرف میکنید.

(فانتعلمن ذریاتکم علم النحو و الصرف ثم حکمة البیان ثم الحروف ثم الطلسمات ان تجون عن العلم تدیرکون.)

قل ان علم الحروف علم ظواهر الکلمات ثم الطلسمات علم اعدادها و منها علم

الحساب ان اتم بالحق تتعلمون.

قل ان حکمة البیانیه ان تعلمن معنی کلمات ما نزلت فی البیان ثم بها حین ما تتلون تتلذذون.

قل ان تلك العلوم ینفعکم ان تؤمنن بمن یظهره الله و الا لاینفعکم قدر خردل فلا تتبعن انفسکم فیما اخترعوا من قبل من معانیکم و منطقکم و اصولکم و فقهکم و نجومکم و ریاضیکم و اتم فیها ایام عمرکم تسرفون.

۱۴ - در باب پانزدهم از واحد یازدهم بیان وارد است.

(و دانش خود را محیط بهر چیز گردانیده هنگام استطاعت خود هر شئی را بدانش حکمت خود فرا گیرید زیرا که نوشته است خدا و امر فرموده ساکنان بیانرا این که بعلم خود دانا شوند و فرا گیرد دانش آنها آنچه بر روی زمین است از هر پادشاهی و نبی دین او و کتاب او و حدود قلمرو او و عدد لشکر او و قیمت آنچه نزد او است و هر آنچه مال او است از آنچه نباشد برای او مانند دی ...)

فصل دهم

نظم و ترتیب و روش تکاملی

۱ - در باب هیجدهم از واحد سوم بیان وارد است که باید هر چیز را بمنتهی درجه

کمال خود رسانید.

(ملخص این باب آنکه خداوند دوست میدارد در بیان که آنچه واقع می شود از هر شئی از حد نطفه آنشئی الی ماینتهی الیه فی حد الکمال بر منتهای علو حسن صورت و سیرت گردد تا آنکه بر هیچ نفسی بقدر ذمای کر موارد نیاید و الا بحب را متحمل نگردد)

از آنچه جمله است که حکم شده هر کس تفسیری بر کلمات بیان می نویسد یا از خود کتابی در علمی انشاء میکند اگر خود میتواند باحسن خط نسخه اصل را برداشته و الا داده بکسی که نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آنوقت نسخه بدیگری داده شود که آثار هنر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد بدیگری برسد ...)

۶ - در باب یازدهم از واحد چهارم ایراد شده.

(ملخص این باب آنکه خداوند در حین نزول بیان نظر بکل خلق خود فرموده و حدود از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقدر فرموده که هیچ نفسی در جنت بیان بقدر شئی مجزون و مضطر نگردد بلکه از برای هر شئی حکم فرموده که مقتدرین بر هر شئی آن شئی را بعلو کمال برسانند که از جنت خود ممنوع نگردد مثلا لوحیکه در آن چند سطر نیکوئی نوشته شده باشد جنت او این است که آنرا بانواع تذهیب و طرز و شئونی که در مرقعات ممتعه ممکن است که جاری نمود در حق او جاری سازند آنوقت مالک او او را باعلی درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در عالم او باشد و در حق آن مرقع ظاهر نازد و او را از جنت خود ممنوع داشته مؤاخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود قدرت چرا منع فیض نمودی ...)

۳ - در باب نهم از واحد پنجم ذکر شده.

(و از آنجائیکه اهل بیان را خداوند امر فرموده که کلشئی را بمنتهی الیه کمال خود ظاهر گردانند ...)

۴ - در باب شانزدهم از واحد سوم وارد است.

(نظم بیان را هر کس به رجوی که شیرین تر میتواند دهد اگر چه بهزار نوع ظاهر شود ولی کل را جمیع بنفیس بیان میگرداند زیرا که بر او حرفی زائد نمیگردد و از او حرفی ناقص نمیگردد.)
(بهترین نظمها نظمهاست که بر حدود ظاهر به شود مثلا اگر ده دعای صد بیتی هست پہلوی هم ذکر شود و همچنین خلط انهار خمره نگردد...)(۱)

۵ - در باب هفدهم از واحد سوم ایراد شده.

(واذن داده نشده که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد الا بحسن خط و احسن از برای هر نفسی در حد او است نه در حد فوق او و نه در حد دون آن ...)

۶ - در باب نوزدهم از واحد سوم است.

(ملخص این باب آنکه خداوند از فضل وجود خود اذن داده که هر کس هر قدر بتواند در بهاء بیان صرف نماید اگر ممکن بود که کل ماعلی الارض را بهاء يك بیان قرار

(۱) انهار خمره عبارت است از آیات و مناجات و تفاسیر و صور علمی و کلیات فارسی.

دهد هر آینه اذن از برای او بوده ...)

۷ - در باب چهارم از واحد چهارم وارد است.

(ملخص این باب آنکه ارواح کل اشیاء راجع میگردد بهیکل انسانی و جنت کل اشیاء در جنت انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعه الماس یا مثالی در نزد مؤمنی باشد اعزاز آن الماس با عزازی است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر می گردد و همچنین کلشئی ...)

۸ - در باب اول از واحد ششم ذکر شده.

(ملخص این باب آنکه هیچ شئی نزد خداوند محبوبتر از اعتدال نیست حتی آنکه اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد در حق او اعتدال ظاهر فرماید باید بر نهجی باشد که صاحب اسطرلابی با منتهای دقت نظر در اون نظر کند بقدر ذکر شئی اول آنرا از آخر آن زیاده نبیند ...)

۹ - در باب سوم از واحد ششم است.

(و نهی شده که کسی شئی را با نقص ظاهر فرماید یا آنکه اقتدار بر کمال آن داشته باشد مثلا اگر کسی بنای عمارتی گذارد و آنرا به کمال آنچه در آن ممکن است نرساند هیچ آبی بر آن شئی نمیگذرد مگر آنکه ملائکه طلب نعمت میکنند از خداوند بر او بلکه ذرات آن بنا هم طلب می کنند زیرا که هر شئی در حد خود وصول الی ما ینتهی در حد خود را تمنا دارد و همین قدر که کسی مقتدر شود در حق آن ظاهر نکرد از او سؤال میشود)

(و امر شده در این دین ابوابی که مایه تعلق هر مقامی است بنحوی ظاهر سازند که انسان طویل تواند بالا خض راس خود داخل گردد)

۱۰ - در باب اول از واحد هفتم وارد است.

(ملخص این باب آنکه در هر ظهور خداوند دوست میدارد که کلشئی جدید شود از این جهت امر فرموده که در هر دوست و دو سال یک دفعه هر نفسی مایملک خود را از کتب مجدد کند یا اینکه در ماء عذب ریزد یا آنکه بنفسی عطا کند لعل عین عبدی بر حرفی نیفتد که کره از نظر آن داشته باشد ...)

(و هر حرفی که بصورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست میدارند که بر او نظر

کنند بل در هر شیئی چنین مشاهده کن و همچنین برعکس و در بیان هیچ شیئی را ظاهر ممکن الا بر علو صنع و کمال (۰۰۰)

(و مراتب خطوط مراتب اسم و احداث اول خط ابی و آخر اعلی و مابینهما بدرجات ذکر و گویا مشاهده میشود در ظهور که صاحبان ادراک بهم میرسند که نوزده قلم را شیرین نویسند ولی کمال در یکی بهتر از اقراران است و اسنکمال در کل علو کمال است اگر مقرون گردد برضای محبوب ازل و مقصود لم یزل (۰۰۰))

(چه خوب صنعتی است چاپ از برای ارتفاع کلمات او و تکرار آثار او (۰۰۰))

۱۱ - در باب هفتم از واحد هشتم وارد است .

(ملخص این باب آنکه اذن داده شده چاپ در بیان و آنچه در ظل او انشاء شود بر طبق اوالی ظهور من بظهور الله که آنوقت اگر کن بشانی مقتدر شده که تواند با حسن خط حفظ کلمات الله بود که امر خواهد فرمود و الا آنچه مقتضای جود و فضل از است اذن خواهد داد و بعد از این اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نمی ماند عند الله در آنکه بیانی نزد آن نباشد که بآن مذکر شود من بظهور الله را با حسن خط نه بآنچه داب این زمان است که هر خطی که میرسد چاپ میزنند بجائی رسیده که بهاء هدیه قرآن بیست و هشت نخود فضا شده اگر نه ملاحظه عدم استطاعت کل مؤمنین میبود هر آینه اذن داده نمی شد ولیکن حال که کل در فضل و جود حق ساکن هستند باذن او ولی هر کس تواند که بیان را با حسن خط نویسد بهتر است از برای او تا آنکه مالک گردد چاپ خوب آنرا ...)

۱۲ - در باب هفدهم از واحد دهم ذکر شده است که باید در روی تمام ارض خانه ها و بازارها و اماکن منظم باشند و هر صنفی در جای خود بطوریکه دو نفر از آنها با هم مختلط نگردند بلکه هر صنفی در مکان واحدی باعلی نظم محبوب قرار گیرد و اگر هر صنفی در سرائی باشد اقرب بسود و تقوی است .

(ولتا مرن کل ارض ان بنظمون بیوتها و اشواقها و اماکنها و یميز کل صنف فی مقعده عن الاخر حیث لا یختلط اثنين منهم الا فی مکانها و کل صنف کانوا فی مکان واحد علی احسن نظم محبوب و لتامر ان یکون کل صنف فی خان فان ذلك اقرب للنفع

و التقوی ان اتم تشعرون ...)

۱۳ - باید تمام امور خود را بحد امکان منظم کنید بطوریکه انفس خودتان ان نظم و تربیت را دوست بدارد و ما ندیدیم خانه ای را که با نظم بنا شده باشد مگر آن خانه ای که در ارض صاد (۱) در آن ساکن بودیم - (چهارشان باب یازده از واحد یازده) (فلتنظم کل امورکم بما اتم من عند الله لتحیطون به علمائهم عند انفسکم لتحبون ما شهدنا بیتا قد عمرت علی نظم الا ما کنا فیه علی ارض الصاد لساکنین).

۱۴ - (آنچه صنایع از زیر دست شما خارج میشود باید بدرجه کمال باشد ... و نباید با دست خود صنایع خود را ضایع کنید بلکه باید منتهای صنعت را در آن ظاهر سازید خواه کلی باشد و خواه جزئی ... و باید طوری تربیت شوید که کل روی زمین از صنایع پر شود و همه بآن متلذذ شوید ...)

(فکل ما تظهرون بایدیکم من صنع الله فلتکملن فیه من صنع انفسکم فان ذلك من صنع الله المهیمن القیوم . فلا تضیعن ما یخلق الله بایدیکم من صنایعکم الا و اتم فیه اتقان الصنع تظهرون سواء کان فی صنع کلی عظیم . اوصنع جزئی صغیر فان لم یکمل صنعه کیف یوقن بانقان صنع الله فی نفسه ان یا اولی الصنایع کلکم اجمعون لتتقون سواء تحبن ان تکتب من نقطه فی کتبهما صنع الله لتراقبون لعلکم تتریبون بذلك بلاء الارض کلهم من صنایع لن یقدر لن من شیئی و اتم کلکم به تلذذون و تشکرون ...)

(چهارشان باب هشتم از واحد نوزدهم) و باز در همین باب است که از خداوند میخواهد که خلق بیان را طوری تربیت کند که هیچ شیئی مصنوعی از آنها ظهور نکند الا آنکه در آن صفت صنعتی بدرجه کمال باشد .

(فلتریبن اللهم خلق البیان ان لا یوجد فیهم می شیئی مصنوع الا و قد ظهر فیه صفة الصنع علی منتهی الکمال .) و در باب بعد از این است که خداوند لعنت کند کسی که قادر باشد بر کمال صنعتی و آنرا با نقص ظاهر سازد .

(وان الله قد لن من یقدر ان یظهر صنعا بالکمال و یظهره بالنقص)

۱ - مقصود از ارض صاد اصفهان است و آن خانه از بناهای صفویه بوده است مشهور بعمارت صدری که مدت چهار ماه در آن منزل داشته است .

فصل یازدهم

منهیات

۱ - در باب هفتم از واحد نهم نهی اکید شده است از بیع و شرای اقوز و تنباکو که آنرا ورق زقوم خطاب کرده اند. عین عبارت چنین است.

(بدانکه اصل منهیات حروف نفی اولی است و همین قسم هر چه در ظل او آید در نفی داخل میشود و بدانکه هر کس برای من یظهره الله نباشد لدون الله است و هر کس از برای او باشد لله است و همچنین در نقطه بیان مشاهده کن و قبل او در قرآن و قبل قبل آن در انجیل و نزد هر ظهوری اگر ظهورات قبل داخل آن ظهور نگردد در نفی نظر کنی و نهی شده از تنباکو و اشباه آن و آنچه از سمت خراسان حمل میشود که رایحه غیر طیبیه دارد و امثال آن بهر نوع که متقلب گردد.

۲ - در باب هشتم از همین واحد از استعمال تریاک و مسکرات و دوا مطلقا نهی شده و این است عین عبارت.

(ملخص این باب آنکه کل شئون دون حب از دون حق بوده و هست و کل شئون حب از حق بوده و هست و نهی شده از مسکرات و آنچه بحکم دوا بر او شود مطلقا تا آنکه «طهر کنی خود را از هر شیئی که لدون الله بر او ذکر شود و بدل نمائی در مواقع ضرورت بآلاء لطیفه و نعمای طیبیه که شئون شجره محبت بوده و هست و حکم آن در کلی مثل جزئی است ...)

۳ - و باز در همین باب است.

(در این ظهور هر شیئی که از شئون شجره محبت نیست محبوب نبوده و نیست و هر شیئی که بوده محبوب بوده و هست و در ظهور بعضی صنایع که لازم دارند اهل آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است که در نزد هر ظهوری اذن داده شده اهل آنرا که بدون مظاهر حق مدار نموده لعل ثمری از وجود ایشان اخذ شود بایمان بحق ...)

فصل دوازدهم

وظائف ملوک

۱ - در صحیفه الاحکام است که هر يك از سلاطین بیان باید بعدل رفتار کنند و از حدود الله تجاوز ننمایند.

(کتب علی من یکن سلطان فی البیان ان یعمل بالعدل ولا یتجاوز عن حدود الله ذلك من کتاب الامر ان تقوا الله ولا تعتدوا)

۲ - در باب سیزدهم از واحد یازدهم است.

(ملخص این باب آنکه خداوند متعال از علو افضال و انوال خود امر فرموده در دین خود هر گاه بیرون آید پادشاهی در بیان فرض شده است بر او اینکه مالک شود برای نفس خود تاجی را که بر سر خود نهد و بر آن اکلیل مزین باشد و پنج دانه از جواهری که نباشد برای او مانند ی و شبیهی و همتائی و همشائی و مثالی و خارج نباشد نامهای آن جواهر از پنج قسم جواهری که آفریده است خدا چون الماس و یاقوت و زمرد و لعل و مروارید ...)

۳ - در باب دوم از واحد یازدهم است که هر پادشاهی باید از کشور خود بیست و پنج نفر علماء را انتخاب نماید که دین خدا را نصرت کنند و ضعفا را حمایت نمایند و بر آنها ترحم کنند.

(کل ذاملك بیعت فی البیان یتتبعین من سکان مملکتک عدد الکاف و الهاء من العلماء الذینهم یشغون ان یکون من مطالع الحروف فی کتاب الله لعلهم یوم القیمه یمن بظهور الله یؤمنون و یوقنون و دین الله ینصرون و لیعرفن هؤلاء کل الخلق من حدود مملکتک لعلهم ضعفاء الخلق ینصرون ثم علیهم یرحمون ثم ینهم و بین الله بهم عن حدود دینهم لایحتجبون)

۴ - در باب شانزدهم از واحد دهم است که هر سلطانی در هر سال باید یکصد و چهل مثقال طلا بدهد و نخست وزیر دویست و نود مثقال و حاکم اعظم صد و شصت مثقال و عالم اعظم ده بیست و هشتاد مثقال و تمام اینهارا در خزانه نگاهدارند برای من یظهره الله بدست خود در حین ظهور او باو برسانند.

(کتب علی کل ملک ارض فی کل حول ما قوا ربین مثقالا من الذهب تم علی و زیر

الاعظم مائین وتسعين مثقالا ثم على الحاكم الاعظم مائة وستين مثقالا ثم على العالم الاعظم مائین وثمانین مثقالا ان یخزنون امن بظہر اللہ ثم بایدیم حین ظہر الیہ لیلغون ...)

۵ - در باب سیزدهم از واحد نهم ذکر شده است هر سلطانی که در بیان مبعوث می گردد باید بیتی از برای خود بنا کند و آیاتی بر کتیبه های آن نویسد و دستور آن در همان باب به تفصیل ذکر شده است.

۶ - در باب نهم از واحد هفتم است.

(ملخص این باب آنکه هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد سزاوار است دو بیت بنا کند باسم من بظہر اللہ و محل خود قرار دهد و عدد ابواب اول از نود و پنج متجاوز نشود و ثانی از نود تا آنکه سر حقیقت در رتبه جمادهم سرایت کرده باشد ...)

۷ - در باب پنجم از واحد پنجم است.

(و ههچنین در اینظہر حلال نیست بر غیر مؤمنین بحق آنچه ماینسب ایشان است الا آنکه داخل در ایمان گردند که آنوقت حلال میگردد بر ایشان آنچه که خداوند بایشان عطا فرموده از جود خود و این حکم بر سلطان صاحب اقتدار در دین است نه بر همه ...)

۸ - در باب شانزدهم از واحد چهارم ذکر شده است.

(لایق است بر سلطانی که در ملک او حرم اللہ هست بل بر هر صاحب ملکی لایق است که در حدود بلاد خود در کل قطع آن از اول تا آخر آن عمال گذاشته که اخبار و خطوط آن ارض را از طرفی بطرفی رسانده چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال علو منظم است و اخبار چندین ماه را بدیالی و ایام معدوده مطلع میگردد ولی این امر را عام فرمایند که کل بتوانند این نوع کسب خبر کنند ...)

۹ - در باب پنجم از واحد چهارم وارد است.

(اذن داده شده از برای فتح بلاد که کل را در ظل ایمان بخداوند و دین او وارد ساخته و بر منسوبین بسوی بیان بقدر ذره ای حزن وارد نیآورده حتی در فتح اراضی هم براهل آن این حکم را نپسندیده بلکه تا میسر شود بشئون دیگر ایشان را داخل در دین خداوند فرموده و در نزد خالق غیر بصیر همیشه متاع دنیا در نزد ایشان عزیز بوده با خدان بسا باشد داخل شوند دین خدا را ...)

فصل سیزدهم

عبادات

۱ - در باب نوزدهم از واحد پنجم وارد است.

(در بیان هیچ عبادتی نزد خداوند محبوبتر نبوده از نفع نفسی یا اگر چه با دخال سروری در قلب او باشد و هیچ عملی ابعده تر نبوده بضر نفسی را اگر چه با دخال حزنی در قلب او باشد ...)

۲ - در باب شانزدهم از واحد چهارم سفر زیارت ممنوع است از برای کسیکه ماین مسکن او ویت اللہ در باباشد و باید هزینه سفر را بمؤمنی از ذی القرباه خود دهد.

۳ - و باز در همین باب است.

(ولی هیچ شیئی در سیل حج اهم از آن نیست که تکسب اخلاق نموده که اگر بانفسی باشد نه خود مجزون گردد و نه او را مجزون کند ...)

۴ - در باب دوم از واحد پنجم راجع بمعابد و مساجد وارد است.

(در آنها هر قدر که تواند ارتفاع دهند مصباح را که در آن اسراف نبوده و نیست ...)

■ - در باب یازدهم از واحد هفتم است.

(ملخص این باب آنکه نمی شده است از صعود بر منابر و امر شده است استواء بر اعراش یا سریر یا کرسی تا آنکه کل از شان و قریب و نرفته و اگر محل اجتماع است بر تختی کرسی گذارده که کل بتوانند استماع نموده کلمات حق را ...)

۶ - در باب هفدهم از واحد هفتم وارد است که هر روز جمعه در مقابل شمس ایستاده این آیه را بخوانند *

(انما الہاء من عند اللہ علی طلعتک یا ایہا الشمس الطالعه فاشہدی علی ما قد شہد اللہ علی نفسه انه لا الہ الا هو العزیز المحبوب)

۷ - در باب هشتم از واحد هشتم وارد است *

(واذن داده شده صلوة در عبا بشانیکه ظاهر نشود از یدین او الا رؤس انامل)

که اقرب بوقرب بوده و هست و صلوة درجه محبوب نبوده و نیست الا حين اضطرار صكه
آ وقت اذن داده شده ۰۰۰)

۸ - در باب دوازدهم از واحد هشتم راجع باحكام محل ضرب (۱) وارد است .
(ملخص اينباب آنكه هر كس بوده باشد در آن ارض يا در حول آن بشصت و شش
فرسخ اگر بگذرد از عمر آن بيست و نه سال بر اوست كه وارد شود در آن محل در هر سنه
يك مرتبه و نوزده روز بر آن ارض باشد تخلص نمايد خود را و در آن محل پنج ركعت
نماز امر شده و هر كس استطاعت ندارد در بيت خود چنين عمل كند و عفو شده بر سكان
غير آن حدود و اگر نشده بود كه ميتوانست كه از امر الله منحرف گردد بين فضل حق را
و مشاهده كن حد خلق را خدا دانا است كه در اين سبيل چقدر ها صرف شود
و آنروز يك نفر نبود كه يك قدم براي خدا بردارد .)

۹ - در باب چهاردهم از واحد هشتم وارد است .
(ملخص اينباب آنكه از آنجا كه توحيد در حرف ذال منتهى اليه عروج اوست
و سر آن اينكه عدد هفت اللهم كه بر حروف رتبه ثالث توحيد گذرد رتبه خامس ظاهر
ميگردد و اذن داده كه اگر كسي تواند هر روز و شب هفتصد آيه از بيان تلاوت نمايد و
اگر نتواند هفتصد مرتبه الله اظهر بگويد ۰۰۰)
۱۰ - در باب شانزدهم از واحد هشتم وارد است .

(و سزاوار است كه بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نمايد از خداوند
از براي والدين خود كه ندامت برسد من قبل الله كه از براي تو است دوهزار و يك ضعف
از آنچه طلب نمودی از براي والدين خود طوبى لمن يذكر ابويه بذكر ربه انه
لاله الا هو العزيز المحبوب .)

۱۱ - در باب هيچدهم از واحد هشتم ذكر شده است كه نوزده روز آخر سال
را روزه بگيرند و تا سن كسي بيازده سال نرسد براو واجب نيست و همچنين پس از چهل
و دو سال واجب نخواهد بود و مدت هر روز از طلوع شمس است الي غروب و حقيقت
روزه در آن باب مفصلا تشریح شده است .

(۱) دو تير يز جايي كه باب را چوب زده اند .

۱۲ - در باب نهم از واحد نهم نماز جماعت نهي شده مگر در نماز ميت .
(ولي در صلوة ميت اذن داده شده زيرا كه آن از اعزاز مؤمن است هر قدر كه
كثرت زياده شود در صلوة او محبوب تر بوده و هست نزد خداوند ولي كسي مقدم نايستد
كل در صفوف خود قائما نماز گذارند براو بقصد فرادى .)

۱۳ - در باب هشتم از واحد دهم وارد است كه بر قطعه بلورى سجده كنند كه
تربت اول و آخر در آن باشد . (۱)
(فلا تسجدن الا على البلور فبهامن ذرات طين الاول والاخر ذكر امن الله فى الكتاب
لعلكم شيئى غير محبوب لا تشهدون .)

۱۴ - در باب سيزدهم از واحد ششم ذكر شده است .
واذن داده نشده كه ميت نقطه از نو در پنج باب زياده گردد تا آنكه دليل باشد كه او
بوده مرآت الله از قبل و بعد كه شمس حقيقت در او ظاهر بوده و ميگردد و اذن داده
نشده از براي حروف حى تجاوز از پنج باب تا آنكه دليل باشد بر صورت جامعه بر
ملك او ۰۰۰

۱۵ - در كتاب چهارشان در باب هيچدهم از واحد چهارم وارد است .
بيان را بايد با بهترين صوت دلکش و حزين قرائت كرد آنها بطور وقر و سكينه
و در معنى آيات آن تفكر نمود و اداء كردن كلمات از مخرج ممنوع است .
۱۶ - در چهارشان در باب هشتم از واحد يازدهم وارد است كه در هر ماه مقابل
قمر ايستاده و اين آيه را بخوانند .
(و انما البهاء من الله عليك يا ايها القمر المنير فى كل حين و قبل حين و به حين .)
و اگر بعد اسم قائم بخوانند بهتر است .

۱۷ - در باب چهاردهم از واحد يازدهم بيان وارد است .
(ملخص اين باب آنكه خداوند عالم جل ذكره دوست داشته كه عباد او در جميع
شئون بذكر او متذكر گشته در كلي مراتب وجودات خود لم يزل ولا يزال بباداو مرتفع
(۱) مقصود تربت باب الهاب كه اول حروف حى و قدوس كه آخر حروف حى

است مى باشد .

کردند و امر فرموده از کبرشان و جلالت خود در بیان امری را وان این است که بندگان مؤمن او شب و روز خود را پنج قسمت نموده و در هر قسمتی ذکر او را که ذکر تہلیل و غنا و عظمت و قدرت و علم و بقا و سلطنت اوست نموده و با وجود بی نیازی او از این اذکار و این امثال تا آنکه در روز قیامت گواهی دهند در پنج سنین امر پادشاهی و عظمت او و توحید نفس او چنانچه قبل از ظهور گواهی داده اند و موقن بالوہیت او بوده پرہیز کاری نموده اند و ہر گاہ اگر موفق باین عمل شدہ در قسم اول از اقسام روز و شب نوبت اول از ابتدای لیل کہ بعد از غروب آفتاب بودہ ابتدا بذکر اذان نموده و نوزدہ مرتبہ لالہ الا اللہ گفتہ و نوزدہ بار اللہ اغنی گویند و در نوبت ثانی نوزدہ مرتبہ لالہ الا اللہ و نوزدہ بار اللہ اعلم گویند و در ثالث نوزدہ بار لالہ الا اللہ و نوزدہ مرتبہ اللہ احکم گویند و در رابع نوزدہ بار لالہ الا اللہ گفتہ و نوزدہ مرتبہ اللہ املک گویند و در خامس نوزدہ بار لالہ الا اللہ گفتہ و نوزدہ مرتبہ اللہ اسلط گویند من اجل آنکہ ذکر خدا نموده و ببیند در این اسمہا الالمسی را و تجلی او را در جمیع شئون آشکار دیدہ در ظاہر و باطن بآیات الہی موقن کردند و امر شدہ بر شما بذکر اذان در مکانی کہ بشنوند آنها کہ اطراف بیت شما ساکنند و ہر گاہ بریدہ شود آواز اذان از نفسی و نگوید لازم است او را کہ عوض دہد بآنکہ اذان می گوید بدل بآنچہ اذان نگفت و صوت اذان او بلند نگردد نوزدہ مثقال از قند سفید ... و ہر آنکہ خواہیدہ است و ذکر نشنودہ بر او باسی نبودہ و ہر آنکہ نشستہ است باشد در مکانی کہ بشنود صوت اذان را و نیست مر شما را حکمی کہ خارج شوید از حجرہ های خود محض شنیدن صوت اذان را بل بدانستن شما و علم شما بصوت در وقت اذان بآنچہ میرسد بسوی بیت شما آواز مؤذن کفایت است مر شما را و بس است در کتاب خدا و ہر گاہ اگر سخت باشد بر مؤذن بگوید در مکان اذان . شہد اللہ انہ لالہ الاھو و ان من ینظرہ اللہ لحق من عند اللہ کل بامر اللہ من عندہ یخلقون و انا کل بما ینزل اللہ علیہ لمؤمنون این است از فضل و رحمت خداوندی در حق آنها در روزهای سرمای آنها هنگام زمستان و سردی هوا و باد های مخالف و هنگامی کہ توانا نمی باشند بر اینکہ طول دہند در اذان گفتن خود ... (۱)

فصل چہار دہم

مراسم زناشویی

۱ - در باب ہفتم از واحد ششم راجع ب نکاح و شرایط ازدواج وارد است .
ملخص این باب آنکہ خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرمودہ در بیان حدود انقطاع را تا آنکہ بر هیچ نفسی ذلی در رضای خداوند از برای او وارد نیاید و برضای مرء و مرءہ و کلمہ ای کہ دلالت کند کہ او بودہ از برای خدا و هست و راضی است بحکم او بطوریکہ در مواقع خود مفصل ذکر شدہ کہ مختصر آن این است کہ اگر بگوید این آیہ را .

اننی انا لله رب السموات و رب الارض و رب کل شیئ رب عایری و مالایری رب العالمین
بآنچہ مقدر شدہ از حدود مهر و ہمین قسم از آن طرف و ہر دو مهر کنند بر لوحی و شاہد باشند بر آن از شہداء از طرفین از عشیرہ او اگر از برای او باشد حکم اقتران ثابت می گردد و خداوند حکم فرمودہ از برای اہل مداین کہ مراد اہل شہر باشند برنود و پنج مثقال از ذہب عدد للہ فوق آن و اقل آن بر نوزدہ مثقال عدد واحد و در ترقی و تنزل واحد واحد مزید شود یا نقص شود کہ از پنج واحد تجاوز نمیکند کہ اول یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سہ واحد و رابع چہار واحد و خامس پنج واحد و در قری بہمین قسم در فضہ مقدر شدہ من عند اللہ کہ بقوت آن اگر قدر قیراطی باشد باطل می گردد و بسکتر از آن اگر

حاشیہ صفحہ قبل (۱) در آنچه در دسترس من بود از کتب و صحائف دستوری از برای نماز مخصوص در آنها ندیدم ولی در آثار دیدہ شدہ است کہ خواندن در روز ۱۹ مرتبہ با وضو و بقبلہ این آیہ را کفایت از نماز مینماید شہد اللہ انہ لالہ الاھو لہ الخلق و الامر یحیی و یمیت و یحیی و انہ ہو حی لایموت فی قبضتہ ملکوت کلشیئ یخلق ما یشاء بامرہ انہ کان علی کلشیئ قدیر . در یکی از ابواب بیان حقیقت نماز تشریح شدہ است کہ مقصود خواندن او را دوا کار نیست بلکہ صرف توجہ بخداوند باید کرد اما زیارتنامہ برای خود او و حروف حی زیاد است و همچنین در صحائف دعا های مخصوصہ زیاد است . از جملہ تاکید زیاد در خواندن ہر روز پنج مرتبہ این ذکر را شدہ است شہد اللہ انہ لالہ الاھو و ان ذات حروف السبع عہدہ و بہائہ و ان ادلاء الحی حروف لنفسہ کل بامر اللہ من عندہ یخلقون .

قدر عشر عشر قیراطی باشد باطل میگردد این قسم امر شده تا آنکه کل مکلفین در فضل و سعه رحمت حق باشند

۲ - در باب ششم از واحد هفتم وارد است

و از این جهت است که حرام شده در بیان اقتران نفسی بر غیر سنخ خود و بر عرفی که کل بر او ظاهرند بر کل است ملاحظه آن علماء در سلسله خود و حکام در سلسله خود و تجار در سلسله خود و سایر کسب در حد سلسله خود تا آنکه هیچ نفسی نبیند غیر جنس خود را زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را درک نماید الا عیونی که غیر الله را نمی بیند.

۳ - در صیغه الاحکام است که باید در موقع ازدواج زن و مرد حاضر باشند و مرد مهریه را بدست زن بدهد و بگوید انا کل بالله لراضیون و هما طور زن بگوید انا کل بالله لراضیات و باید این آیت را در ورقه نوشته گواهان امضاء نمایند و حفظ شود (و لقد قدر الله ان تحضرن المرءة و لتؤتین المهر فی ابدی المرءة و لیقول المرءة کلمة الرضا انا کل بالله لراضیون و بمثلها ماتقول المرءة انا کل بالله لراضیات جدا فی کتاب الله لعلکم لا تعبدون)

۴ - و باز در همین صیغه است که چون سن ذریات بعدد یازده برسد ممکن است ازدواج نمایند ولی اگر پسر بیازده و دختر بده رسیده باشد بهتر است .

(کتاب الله ازدواج ذریاتکم بعد ما قد قضی من عمرهن عدد البهاج رحمة من الله وان کانت المرءة فی عدد الیاء ثم المرءة فی عدد البهاج خیر لکم ان اتمتعن)

۵ - و باز در همان صیغه است که عدد ازواج نباید از دو تجاوز نماید .

(کتب علیکم ان لا تنکحوا اکثر من اثنی نساء حذا فی کتاب الله لعلکم تتقون)

۶ - در صیغه بلا اسم است که خداوند واجب کرده است که زنی از مؤمنات را بنکاح آورند تا نسلی باقی ماند و خدا را تسبیح نماید بزنان باید نیکی کنید و بزرگ شمارید و هر چه خواستند مضایقه نکنید و در هر حال آنها را عزیز بدارید و حق آنها را قبل از اینکه بخوانند رد کنید .

(قل ان الله قد فرض فی الکتاب ان تنکحن امرءة من المؤمنات لیقین عن قدر الله ما یوحن الله بالحق و کل عنها یستلون فلتحسن بالنساء و لتکرموهن و لتوثووهن ما یستلن منکم

و لتعززوهن و لتو قروهن و لتبلفوهن حقهن من قبل ان تستلنکم فی کل شان و حین)

۷ - و باز در همان صیغه است بدخترانی که آفریده خدا برای شما در رضوان نزدیک شوید و بدنهای خود را تلطیف نمائید و بهترین لباس ممکنه را بپوشید خداوند برای هر زنی فرزندی خواسته است که حمد پروردگار خود بنماید و برای یک فرزند همه مسئول هستند .

(فلتقرین ما خلق الله لکم فی الرضوان من البنات و لتلطفن ابدانکم و لتلبسن احسن ما قد قدر الله لکم من عنده فان ذلك لهو الفوز المنیع کتب الله لکل امرءة ولدان لتسبحن بحمد ربکم الرحمن و ان من واحد کل یستلون)

۸ - در باب دهم از واحد دهم بیان است که مردان بعد از فوت زنان صبر نمایند الا نود روز و همچنین حروفات مؤمنه بعد از فوت شوهران صبر نکنند الا نود و پنج روز (و اذن داده شد که مردان بعد از ارتفاع حروفات خود بعد از انقضای مدت تزویج نموده و همچنین حروفات پس از ارتفاع حروف خود بعد از گذشتن ایام معلومه احرف دیگر طلبند)

(و هرگاه صبر نمایند بیش از ایام معلومه بر مردان نود مثقال از طلا حکم شده که اتفاق نمایند و بر زنان نود و پنج مثقال و اجرای این حکم در صورت استطاعت آنها بوده و بر غیر مقتدر حکمی از علو فضل وجود او نبوده ...)

۹ - در باب دوازدهم از واحد ششم راجع بطلاق چنین وارد است .

(ملخص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بدین دو نفس بکلمه الله وصل فرمود شئون دون شجره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شئون شجره محبت نبوده و نیست تا نفس مضطر نگردد بر او حلال نمیگردد و بعد از اضطرار و اظهار آن بان حق است بر آن که یک حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید اگر شئون محبت ظاهر گشت که مرتفع شده والا آنوقت جایز است بکلمه ای که دلالت بر آن کند و بعد از آن تا عدد واحد حلال است بر آن رجوع و از حین افتراق تا حین رجوع حق است بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از شئون ابواب نار و بعد از آنکه عدد واحد ختم شد حل

است بر آن اقتران و همین قسم تا عدد واحد نرسیده اذن است از برای او و اگر رسید دیگر جایز نیست (۰۰۰)

۱۰ - در چهارشان در باب هفتم از واحد پنجم وارد است «بهترین اعمال شما این است که مابین ثنات و بنین با حدودی که در کتاب ذکر شده اقتران نمایند»

۱۱ - و باز در همان باب است «هر کس یکمقال طلا در جمع بین نفسین صرف کند بهتر است از اینکه دوهزار و یک مقال طلا در سایر امور خیریه مصرف نماید»

۱۲ - و هم در این باب است «هر گاه جمع بین نفوس کنید و مابین آنها را بحق اصلاح کنید باندازه ای که بتوانید یعنی بیشتر از آنچه برای انفس خودتان دوست دارید باید در این راه کوشش کنید»

فصل یازدهم

موت و مراسم تدفین و تقسیم ارث

۱ - در باب هیجدهم از واحد نهم وارد است که در موقع فوت کسی نباید جامه درید و بسرو صورت خود زد. (اتم لا تخرقون لباسکم ولا تضربون علی ابدانکم حین یمیت منکم من احد ابدا ..)

۲ - در باب دوازدهم از واحد پنجم است. که باید اموات را در تابوتهای مرمر و بلور دفن نمایند و خاتمهای عقیق در دست آنها باشد.

(از این جهت است که امر باعظام و احترام آن بغایت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر مصیقل مستور گردد ...)

و باز در همین باب است.

(و اذن بخاتم عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن حزبی بر آن جسد ذاتی وارد نیاید ..)

۳ - در باب یازدهم از واحد هشتم راجع بغسل میت وارد است.

(ملاحظه این باب آنکه کل احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی نظر کند از مبدا تا منتهای آن ماء توحید را در کل بر یک هیچ جاری میبیند و اذن داده شده در مقام غسل میت یکمرتبه واجب و الی الثالثة او الخمسه اذن داده

شده زیرا که مراتب توحید در پنج رتبه ذکر می شود. در لاله الاهو و لاله الا انا و لاله الله و لاله الا انت و لاله الا الذی .. و در دنبال آن می آید.

(از این جهت است که یکدفعه واجب گشته و مراتب رباع را کل خواهند متحمل شد. اگر عسری نباشد و اذن داده شده از رأس و بطن و یدین و رجلین و در حین اشتغال بشنا و حمد الهی ذاکر گردد او را با آنچه در حیات او از هر فصل مقتضی بوده از سردی ماء یا گرمی آن لایق است که بهمان نحو غسل داده شود بر ایدی اتقیاء و بعد از فراغ اگر میسر است بماء و رد یا طیب دیگر معطر نماید و اذن داده شده در کفن به پنج ثوب از حریر گرفته تا منتهی درجات قطن منتهی گردد و بر آن زیاده از نوزده اسم جایز نیست که نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد و قدری تربت از قبر اول و آخر با او دفن نمودن سبب می گردد که حزنی مشاهده نماید بعد از موت و در جنت الهی با آنچه مایحی او بوده و هست متلذذ گردد و بر بدین او خاتمی منقوش اذن داده شده در رجال و لله مافی السموات و الارض و مابینهما و کان الله بکشیئتی علیم و در ساء لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کلشیئ قدیرا. و تقلب میت را در هر حال بشائی نموده که دوت و قار و سکون در حق او جاری نگردد زیرا که احترام جسد مؤمن احترام مؤمن است و اسماء سته یا مطلق اسم الله از اول انتقال آن تا آخر بقلب یا بلسان مشغول گردد ..)

۴ - در باب دوم از واحد هشتم وارد است که هفت کس باید از میت میراث برند و آنها عبارتند از - پدر و مادر و زن و فرزند و برادر و خواهر و معلم و تفصیل آن در باب سوم از واحد دهم بدین طریق ذکر شده است.

(ارث را هر آنچه بوده از نفوذ و غیر آن به نه قسمت تقسیم فرموده و قسمت آن برای نفس میت و اعزاز و اکرام او بوده هفت قسمت آن چنانچه در این باب ذکر شده قسمت وراثت و سهم آنها بوده بدین هیچ چنانچه ذکر شده در رتبه میراث تقسیم کنند آنچه من اجل ذریات از اولاد ذکور و اناث مقدر شده از درجه نهم عدد مقت (۵۴۰) میان آنها علی السویه تقسیم نمایند و آنچه از برای ازواج است از کتاب جاء که رتبه هشتم است عدد تاوفا (۴۸۰) میانه آنها علی السواء تقسیم کنند و هر گاه یکرزن بوده همان بهره

او است و همچنین تعدد اولاد نظر بر امر دارند و آنچه برای پدر است از کتاب زاء رتبه هفتم عدد تاء و كاف (۴۲۰) و آنچه از برای مادر است از کتاب واو رتبه ششم عدد رقیع (۳۶۰) و آنچه برای برادران است از کتاب هاء رتبه پنجم عدد شین (۳۰۰) و آنچه برای خواهران است عدد راء و میم (۲۴۰) از کتاب دال رتبه چهارم و آنچه برای معلمین است عدد قاف و فاء (۱۸۰) از کتاب جیم رتبه سیم میانه آنها بالسویه تقسیم شود. (و هرگاه موردی نبوده الی الله راجع است و همچنین زوج از زوجه خود در شئون میراث بطریق آیینیه که میراث مرثیه بوده جاری است و اگر هم يك وارث بوده جمیع اموال باو راجع است و در هنگامیکه هیچ وارث نداشته در مال الله محسوب و صرف بقاع در میان واقتران بین نفوس مستحقه و اتفاق در سبیل خدا سزاوار بوده و هست واقتران بین النفوس اقرب بار تفاع است ...)

۵ - در باب نهم از واحد نهم وارد است که باید بر میت نماز گذارد و هر قدر جمعیت زیادتر باشد در آن نماز بهتر است زیرا که احترام میت بعمل میاید ولی تمام در صف خود نباید بایستند و کسی جلونایستد و مقتدی نشود زیرا که نماز جماعت بشکلی که تا کنون معمول بوده ممنوع است ...

و برای مولود نمازی مقرر داشته به پنج تکبیر که بعد از تکبیر اول انا کل الله مؤمنون و بعد از تکبیر دوم انا کل الله موقنون و بعد از تکبیر سوم انا کل الله محبون و بعد از تکبیر چهارم انا کل الله ممیتون و بعد از تکبیر پنجم انا کل الله راضیون هر يك نوزده بار گفته میشود و برای میت نمازی که مقرر داشته باشش تکبیر است که بعد از تکبیر اول انا کل الله عابدون و بعد از تکبیر دوم انا کل الله ساجدون و بعد از تکبیر سوم انا کل الله قانتون و بعد از تکبیر چهارم انا کل الله ذاکرون و بعد از تکبیر پنجم انا کل الله شاکرون و بعد از تکبیر ششم انا کل الله صابرون هر يك نوزده بار خوانده میشود.